

بسم الله الرحمن الرحيم

في شرح العقائد

في شرح العقائد

في شرح العقائد

في شرح العقائد

في شرح العقائد

PE4444

100-443887-100

[illegible]

سستی که در دنیا کم و بیش در هر وقت پیدا می شود و در این برخواست و احتیاجات را
رسول و ائمه سال پس از او و کثرت فتاوی و واجبات و رجوع بسوی علماء و رمات
نمایان گشت پس علمای اشتغال بنظر و استدلال و اجتهاد و استنباط و جمیع قواعد و اصول و
تجربیه ابواب و فصول و کثیر مسائل را بدله و ایلا و شکایات با جوید و تعیین اوضاع و مصلحتات
تعیین نداشتند و از تلافی و اصلاح شدن و هر چه مفید احکام علیه از ادله تفصیلیه بود و از آنکه
نام کردند و معرفت احوال را بدله و ابلاجال خلافا و احکام اصول فقه نامیدند و معرفت
حقایق را از ادله تفصیلیه مسنی بکلام نمودند و اول فرقه که تاسیس قوا عدل و انصاف
و انصاف و انصاف و انصاف باب اعتقاد کرد و معتزلانند و قصه و اصل من علمای این فرقه
او از مجلس می و مناظره ابو الحسن اشعری با استاد ابو علی جلالی مشهور است و چون اشعری
ترک مذہب جلالی کرده با بطلان رای معتزلان پرداخت و چیرگی را که سنت بران وارد شده
و جامع سلف بران گذشته اثبات ساخت اتباع او موسوم بابل سنت و جماعت شدند
و هرگاه فلسفه از یونانی بر می منقول شد و مسلمانان در آن خوض کردند بسیاری از فلسفه را
در کلام غلط نمودند و معظم البیات و طبیعات را در آن درج ساختند و خوض در ریاضیات
کردند تا آنکه علم کلام اگر مشتمل بر ادله سمعیه می بود و اثباتش از فلسفه دشوار بود و معرفت عقائد
با غلط فلسفیات منتهی تا آخرین سنت و سلف صاحبین از فقهاء محدثین بران گذشته اند که
تقصیر عقائد و تطبیق آن بکتاب و سنت بود و آن میل بجانب قول احدی از متکلمین و نظرات
باید و لیکن در این زمان که به پیش قیام ساعت و هفتاد روزگار قیامت است این طریق
مردم بکلیه میگردانند و ابناکی زمان که خود را تقلید اجبار و در بیان اند بر عقائد اهل کلام و علوم فکله
طفاقم واقع شده و در ترازو داره اسلام افتادند تا آنکه یکی از هزارم سر بجانب کتاب و سنت
بر می خیزد و در حسابی از منقولات حدیث و قرآن نمی گیرد بلکه این همه در حجت نمیرد که اساس
احکام و عقائد شرعیه و رئیس علوم و یدیه بخیر است معزول باز کار و حلقه پیرون در دست شمار و

والله المشككي وچنانکه در فروع الکلیست چنانکه در هر سوره شریفه و مالکیه و شافعیه
و حنابل و حنبلان در اصول عقاید سه فرقه دست بهم از حدیث و کلام و اشعریه و مالکیه و حنبل
بجانب امام اهل احمد بن محمد بن حنبل رسطا الله عنه و جمهور اهل حدیث و ظاهر بهم اعتقاد
ایشانند و ما نیز به منسوب اند بوی ابو بصیر ما نیز دیدی که بسده واسطه سکه و امام عظمی و شافعی
کوفی رفته اند نه است و ما نیز نام از سمرقند است که این امام از انجا بود این سوره
و جمهور خفیه در عقاید تابع ایشانند و اشعریه و باند شیخ ابوالحسن اشعری که بده واسطه فرقه
ابو موسی اشعری صحابی رفته اند نه است اهل حرکات و عبادت و غیره با هم اعتقاد ایشانند
و مالکیه و شافعیه با هم اعتقاد و پیروی ایشان می کنند و اختلاف مالکیه و اشعریه با هم نبوده
بر دوازده مسئله است و در بواقی اتفاق اند و در حاکم و اشعریه خود خلافتی در میان نیست
مگر در سه چهار نفر است که عقیدت این اختلافات شبیه با اختلافات فطری و زوال عمری است
پس کسی است که اعتقادات او هم عقیده این بزرگواران است اما اقوام در طریق و اسلام در
جمیع فرقین کسی است که بدون ملاحظه این و آن این ظاهر حدیث و قرآن پیش گرفته و افکار
و موافقت هیچ یکی هر که باشد و هر که باشد باک نداشته و می داند که سخن هر واحد در خود را
و قبول است الا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که کثیف ایمان بر لول حدیث و منطق
قرآن است نه بر اقتضای آرای این دوان

ما تیری و اشعری هر خوب	ایک طور سلف بودم خوب	چیت دانی عقاید ایشان
انتخاب فوائد ایشان	پای بر پای مصطفی رفتن	بسر خویش من ز پارتن
محدود را تبع او بودن	جادو آفتابش پیودن	عقل خود را فخر حل و نشتن
شرع او را کفیل داشتن	پشت پا بر زون نه چمن	بر قیاسات و این هم نشتن
زود بلی کردن ایشانس	پاره کردن قنای تریس	سختن و فتنه فلاحه را
قطع کردن بر فلاسفه را	چشم پوشیدن از کلام امام	بلکه از گفتگو س اهل کلام

<p>نخوص کردن بسنه آیات پشت طاقت نمودست کو بر وفا قش عقیده آوردن از جواب و سوال حق ستن آنچه باشد برودن ز حد قیاس مستزل شود سدا پایش هست بی کیف نشانی همه این شاخه از عمود است اوج جاسیه به پیدانه بر عقل مستعد باشد</p>	<p>مذکر از طبعی از نصوص حدیث مصطفوی بر ضمیمه لغت همان در تاول این در آن است بدان و جان خویش گویند توانند ظاهر را بر این اعتقادش نمودن است قبول این طریق از غلطی دور است هست او را وصول کا ضرور و بر تاول مستعد باشد کم عیار آید و بر سنج باز</p>	<p>از کتاب و حدیث خواندن راه بردن بنور کلمات و صفات آنچه ظاهر شده ازین دو بیان پشت طاقت نموده آوردن هر چه آید بنسب نمیدان که خود مستدرازان شود بهر اس بر مراد خدای پاک و رسول سار میت می شود بهر گلی هر که سالک شود بدین دست آخرانی در آن هویدانه چون میزبان شریع حق باز</p>
<p>با کمال این علم اشرف علوم قطعه نموید یا در پی نقلیه است درین باب مشتمل بر غرر فوائد و در فرار از در غایت شیخ و تمذیب و نهایت حسن تنظیم و ترتیب و خواهی که ترجمه آن در فارسی کنم و نفع آن اعم و اتم گردد و از تدقیقات فلسفه و تحقیقات کلامیه که در شرح سعد الدین قنات زانی است تجریدش بنمایم و مسائل باب را مردود بطل نیست و کتاب سیارم و لطیف روایت و تنقیح درایت و ذکر مذاهب سلف و تقالات اهل بعثت پر از این است که بحمد تعالی این اسمیه با وجود غایت قلت فروع نه است کثرت بعضی در تشتت بابل و توزع حال در هفت روز از اواخر شبان و سه روز از اواخر شبان در سینه یک هزار و صد و هشتاد و هشت از هجرت سید النجاشی جان صلی الله علیه و آله و سلم از کفن عدم بر منصفه و جو دجله گری کرده و باطاعت بیان و تصحیح عقائد اهل ایمان دلبره نمود و موسوم</p>	<p>زیرا که معلوم است عقائد اسلامی و فائیتش فز بسادات و نیوی و دنیوی و بر اندیش قطعه نموید یا در پی نقلیه است و مختصر می بقائد الشیخ نجم الدین عمر النفی رحمه الله تعالی درین باب مشتمل بر غرر فوائد و در فرار از در غایت شیخ و تمذیب و نهایت حسن تنظیم و ترتیب و خواهی که ترجمه آن در فارسی کنم و نفع آن اعم و اتم گردد و از تدقیقات فلسفه و تحقیقات کلامیه که در شرح سعد الدین قنات زانی است تجریدش بنمایم و مسائل باب را مردود بطل نیست و کتاب سیارم و لطیف روایت و تنقیح درایت و ذکر مذاهب سلف و تقالات اهل بعثت پر از این است که بحمد تعالی این اسمیه با وجود غایت قلت فروع نه است کثرت بعضی در تشتت بابل و توزع حال در هفت روز از اواخر شبان و سه روز از اواخر شبان در سینه یک هزار و صد و هشتاد و هشت از هجرت سید النجاشی جان صلی الله علیه و آله و سلم از کفن عدم بر منصفه و جو دجله گری کرده و باطاعت بیان و تصحیح عقائد اهل ایمان دلبره نمود و موسوم</p>	<p>زیرا که معلوم است عقائد اسلامی و فائیتش فز بسادات و نیوی و دنیوی و بر اندیش قطعه نموید یا در پی نقلیه است و مختصر می بقائد الشیخ نجم الدین عمر النفی رحمه الله تعالی درین باب مشتمل بر غرر فوائد و در فرار از در غایت شیخ و تمذیب و نهایت حسن تنظیم و ترتیب و خواهی که ترجمه آن در فارسی کنم و نفع آن اعم و اتم گردد و از تدقیقات فلسفه و تحقیقات کلامیه که در شرح سعد الدین قنات زانی است تجریدش بنمایم و مسائل باب را مردود بطل نیست و کتاب سیارم و لطیف روایت و تنقیح درایت و ذکر مذاهب سلف و تقالات اهل بعثت پر از این است که بحمد تعالی این اسمیه با وجود غایت قلت فروع نه است کثرت بعضی در تشتت بابل و توزع حال در هفت روز از اواخر شبان و سه روز از اواخر شبان در سینه یک هزار و صد و هشتاد و هشت از هجرت سید النجاشی جان صلی الله علیه و آله و سلم از کفن عدم بر منصفه و جو دجله گری کرده و باطاعت بیان و تصحیح عقائد اهل ایمان دلبره نمود و موسوم</p>

بسیبیه الزمان فی شرح العقائد ^{کلامیه} ^{تألیف} ^{میرزا} ^{محمد} ^{باقر} ^{خان} ^{کاشانی} ^{درین} ^{میان} ^{حکایت} ^و ^{سعاد}
حال و حال بد ریافت حقائق عقائد اسلامیه کیست و چون انسان عمل نیاست
اگر خطائی بر زبان نغم فرستد و هر ی بیان آمده باشد شگفت نیست اما امید از طالبان
نجات و رانجان نجات است که با صلاحش کوشند و را لکان لغزشند و در حب
از وی تعالی است که امر و زاین را سبب کامیابی بندگان اخلاصند و خود گردانند
فردا از محققه اعمال حجر سطرار باجیخت صاحبان ساز و دوازده علی الله اعلم
چون اینکینت بیاسمه تمهید یافت اکنون سخن در ترجمه باب و شرح کتاب میرود و با الله
التوفیق قال رحمه الله تعالی قال اهل الحق ان حق گفته مندرج حکم علم است
واقع است و اهل حق بر اقوال و عقائد و ادیان و مذاهب منی آید و مقابل با و باطل است
و استعمال صدق خاص در اقوال باشد و مقابل او کذب است و گاهی بیان تیر و در فرق
کنند و گویند که اعتبار با بقیت در حق از جانب واقع باشد و در صدق از جانب حکم
پس منی صدق حکم مطابقت حکم بر اسه واقع است و منی حقیقت حکم مطابقت واقع بر ای
اوصاف الاشیاء ثابتة حقیقه مناسی چیز ثابت است و حقیقت شئی با سبب است و باشد
و با سبب شئی نزد ما تردید و اشتباه موجود است و ثبوت تحقق وجود و کون الفاظ مترادفند
غرض هر چیز حقیقه است و در نفس الامر که با قطع نظر از علم و اعتقاد مردم ثابت است و واقع است
و مجرد و خیال نیست و نه تابع علم و اعتقاد یعنی در نفس الامر حقیقت آب آب است و
آتش آتش نه آنکه اگر آتش را مثلاً آب اعتقاد کنیم آب بشود و آب را اگر آتش گوئیم آتش
باشد و گرم را اگر سرد گوئیم سرد است و سرد را اگر گرم اعتقاد کنیم گرم باشد و علم حقیق
و علم عقائنی اشیا از تصورات و تصدیقات و احوال آن ثابت است مستحلاً
للسو فسطائیه بخلاف فروع و سوطائیه که اگر عقائنی اشیا می کنند می گویند این همه
حقائنی و با هم در احوالات باطله و تابع اعتقادات است و این سخن ایشان شرعاً و عقلاً با و در

باطل است هیچ مائل نمکوب که حقیقت آب و آتش مجز و بهم و خیال است و جمعی دیگر از این
 طایفه در هر چیز شک کنند که هست یا نیست تا آنکه در شک نیز شک کنند این هم مکابره
 نامعقول باشد و با ایشان بحث و مناظره پس توان آموختن برای ایشان آن بود که در
 آتش ماندن نه شوند اگر بحقیقت آتش در گریه آن آزار کنند مردم شوند و اگر مردم نزنند و بسوزند
 نه و از آتش یعنی لفظ سو فاعلم حکمت است و منی اسطر مضروب و غلط پس سو سطر نام حکمت
 موهبه و علم مزخرف باشد و اسباب العلم للخلق ثلاثة و اسباب دانستن چیز است
 برای مادی مخلوق از ملک و انش و جن سه چیز است بخلاف علم خالق تعالی که آن بزرگوار است
 و بسبب این اسباب الهی العلم السلیقه یکی از آن سه حواس سالم و آفت باشد
 و الحیر الصادق در دم خبر راست و العقل سیوم خرد و این حصر حکم است و راست
 فالهی اس و خمس پس حواس که جمیع حواسه یعنی قوت باشد پنج حست و عقل حکم می کند
 بوجود آن با ضرورت و حواس باطنی که فلاسفه اثبات آن می کنند و آتش بر اصول
 اسلامی تمام نیست السمع یکی شنیدن و آن قوتیست که در سوراخ گوش نهاده اند
 و بدان آوازهای که بوسیله هوا از تنکیف کیفیت صوت بگوش می رسد می دریابند و البصر
 در دم دیدن و آن قوتیست که بدان اعضاء و الوان را شکل و مقدار و حرکات
 و حسن و قبح اشیاء و جز آن ادراک می کنند و این قوت را بیان در عصب مجوف نهاده اند
 و الشم سوم بوئیدن و این قوت را در دو پاره گوشت که از مقدم و باغ روئیده و مشابه
 بپرسپیان است و در بیعت نموده اند و بدان ادراک بود با بطریق هوای تنکیف کیفیت
 در دهن در بینی حاصل می شود و الذوق چهارم چشیدن و این قوت را در عصب که بر جم
 زبان گسترده شده است پریشان کرده اند و بدان مزه یا میز شربطوبت لعابیه که در دهن
 باشد دریانت می شود و اللس پنجم سوزن و مس کردن و این قوتیست منتشر در تمام
 بدن و بدان گرسه و سردی و ترس و خشکی و جز آن نزد اتصال و اساس دریافت میگردد

و بکل حاسه منها این قفس علم و صنعت می له و بهر قوت ازین قوت های پنجگانه قوت
و آگاهی شود انسان و جز آن چیزی که ساخته و نهاده شده است این قوت بر آن
آن بینی او تعالی هر یک را ازین اداس نفس برای ادراک اشیا می مخصوصه آفریده چنانکه
سمع را برای اصوات و ذوق را برای طعم و شم را برای روائح و کارسیک از دیگری
نمی آید و در جزای خلاف است و هر چه از دست زیرا که این ادراک بر وجه اختصاصی متوجه
او تعالی است بغیر تاثیر حواس و خبر الصادق علی نو عین احد هما السخبر الملقب
و خبر راست که دروغ نماند بر دو گونه است یکی خبر بیانی که یک دفعه واقع می شود بلکه متعاقب
و متوالی می آید و هو الخبر الثابت علی السنة فی حلاله لا یتصلح سرق اطش هت علی الکتاب
و آن خبر نیست که ثابت شده است بر زمانهای قوم و مردم بسیار که مقصود می شود عقل
تجربینی کند توافق ایشان را بر دروغ و مصداقش وقوع علم است بغیر شبهه و خصوصاً
للعلم الضروری کالعلم بالمملک الخالیه فی الارضه الماضیه و البطلان
الناثیه و آن خبر متواتر با ضرورتی که موجب علم ضروریست چنانکه علم با دشمنان گذشته و در
زمانهای ماضیه و شمرهای دور و دست مثل علم بوجو و کما معظه و بعدا و الثالث خبر الرسول
المعتمد بالمعجزه و دوم خبر غیر تأیید کرده شده و رسالت او ثابت گشته بمعجزه در رسول
کسیست که خدا او را برای رسانیدن حکمهای خود بسوی خلق با کتاب فرستاده و نبی
عام ترست از وی و معجزه چیزی که عادت را بدرد و مقصود بیان اظهار راستگوئی مدعی
رسالت باشد و هو یوجب العلم الا سندی لانه و آن موجب علم حاصل
است دلالت بر آنکه نظر در دلیل باشد و العلم الثابت به ایضاً همی العلم الثابت
بالضروره و علی که ثابت می شود و حاصل می گردد بخبر رسول مشایه علمیست که ثابت
بالضروره باشد مثل عسوات و دیهیات و متواترات فی التیقین و حصول یقین
و عدم احتمال نقیض و الثبات و در ثبوت و عدم احتمال زوال تشکیک مشکاک فیها

علم معنی الاعتقاد المطابق الحجاز الثالث بالاجمال اذ ظنا و تقلید
 پس علم ثابت بخیر رسول یعنی اعتقاد نیست که مطابق واقع باشد بجزم و ثبوت و درجه سهل یا
 گمان یا تقلید بود بنا بر استغای مطابقت و جزم و ثبوت از مقصود ازین بیان فایده می شود
 قریب است و اما العقل فیهو سبب العلم ایضا و العقل پس آن نیز سبب علم
 و عقل نیز نیست در نفس که عاقل بدان آماده علوم و ادراکات می شود و همین است مراد از قول
 ایشان غریزة یتبعها العلم بالضروریات عند سلامة الکالات و گفته اند بجزم
 که ادراک غایبات بواسطه ادراک محسوسات بشاگرد می کند و تصریح بجزم و عقل سبب
 علم بدان چیست که در وی خلاف تنبیه و ملاحظه در جمیع نظریات و بعضی فلاسفه در
 البیات بابرکشت اختلاف و تناقض آرا است و ما ثبت منه بالبداهة فیهو
 ضروری و آنچه ثابت شده است از علم بقول اول نظر و توجه بدون احتیاج بسوی
 تفکر پس آن ضروریست که علم بان کل الشئ اعظم من جزئه چنانکه علم بآنکه تمام
 شئی کلان تر و بزرگ تر باشد از پاره او و این در مرکبات مقداریه مادیه است نه علی الاطلاق
 زیرا که بعد تصور کل و جزو و عظم توقف بر هیچ چیزی نشود و ما ثبت منه بالاستدلال
 و آنچه ثابت شده است از ان بنظر در دلیل برابرست که این استدلال از علت بر معلول
 باشد چنانکه آتش را دیده بدانند که او را در دست یا از معلول بر علت چنانکه دور را دیده بدانند
 که آنجا آتش است و اول گاهی خاص می شود با تم قلیل و ثانی با سم استدلال فیهو
 اکتسابی پس آن علمیست که کسب حاصل شده و کسب با شرت اسباب است بختیار
 و اکتسابی عام تر بود از استدلالی زیرا که استدلالی حاصل می شود بنظر کردن در دلیل پس هر
 استدلالی اکتسابیست بالعکس و ضروری در مقابل اکتسابی و استدلالی هر دو سببه آید
 و الا له لیس من اسباب المعرفه لصحة الشئ عند اهل الحق و الهام که انداختن
 چیزی در دل بطریق فیض باشد از اسباب شناسختن صحت چیزی نزد اهل حق نیست تا

اعتراض بر حصر اسباب در پیچیدگی و در شمولی عامه خلق بدان تحصیل علم نمی توان کرد و الا گاهی
 بران علم حاصل می شود و از بسیاری اوسلف نقلی است آری الهام و کشف منام هر چند
 موجب علم باشد اما از هیچ اسلام نیست و نه موجب اثبات حکمی از احکام و آری صلاح
 شهادت احکام ثابت و متناهی است اوست تقاضی ثنای الهی گفته کشف و الهام اگر خلاف آحاد
 احادیث و قیاس جامع شرعاً است هیچ حدیث و قیاس بر است و در کشف حکم بطلان کنند
 و این سلسله میان سلف و خلف منقطع است زیرا که قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 بحیث قاطعه است احتمال کذب و شیان و کفر و ایت ضعیف و در کشف اولیا غلط بسیار واقع
 می شود و نمی بیند و تجربه واحد و تقلید مجتهد مفید ظن و ارتقا و جازم قابل الزوال است
 پس گوید امر ذاتی بطل پیچیده است که شامل اینها نباشد و الا وجهی برای حصر علم در اسباب
 سکانیت و العالم ای چیزی که جز ذات و صفات او تعالی است از موجودات که بران
 صانع را برانند چنانکه عالم اجسام و عالم اعراض و عالم نباتات و عالم حیوانات و جز آن میگویند
 بجمع اجزائ که با تمام جزئیهای خود از آسمانها و آنچه در اوست و زمین و آنچه بر و است محدث
 نو پدید شده است یعنی فرد فردش از کم قدم بر بنصه وجود با اختیار و اراده او تعالی جلوه گرفته
 و از عدم موجود شده بحدیث عمران بن حصین رضی الله عنه گفت فرمود آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم کان الله و لم یکن شیء قبله و کان عرض الله حل الماء ثم خلق السموات
 و الارض و کتب فی الذکر کل شیء و اذ البخاری بخلاف فلاسف که مذکور ایشان
 قدم سموات با مواد و صور و اشکال و بی و قدم عناصر با مواد و صور و با انواع است یعنی گاهی
 از صورت خالی بوده و هر که از ایشان اطلاق قول بحدوث ماسوی الهی کرده یعنی احتیاج بسبب
 تجربه کرده یعنی سبق عدم اذهو اعیان و اعراض زیرا که عالم اعیان و اعراض است و در جو
 یزات خود قائم باشد عین است و الا عرض و هر یک از اینها حادث است و هر چه این چنین باشد
 قدیم بود فالا عیان ماله قیام بدانته پس اعیان چیزی است که او را قیام بذات خود نمی باشد

و معنی قیام بدانند نزد حکمین آنست که بنفس خود تمیز بود و در تمیز خود تابع تمیز شسته دیگر نبود و کلاً
 عرض که تمیز از تابع تمیز جوهر باشد که محل اوست و هو اما صوب و هو الجسم و چیزی که قائم
 بذات خود است از عالم یاد که یک است از دو جز و دو زیاده و آنکه جسم است و از دو بعضی تا کثرت
 از سبب و تا ابعاد بلکه تحقق گردد یعنی طول و عرض و عمق و از دو بعضی هشت جزء تا تقاطع
 بعد سه گانه برسد و ایامی قائم ثابت شود و او غیر مرکب کالنجی هدر یا مرکب نیست مانند
 جوهر مادی است که هیچ وجه انقسام نمی پذیرد نه علماً و نه بهاء و نه فرطاً و هو الجسم
 الذی لا یتجزی و آن پارچه است که دیگر یار و نشود و از جوهر فرد خوانند و از دو فلک
 چنین جوهر را جوهر نیست و ترکیب جسم از بیولی و صورت گویند و العرضی مالا یقوم
 بدانند و عرض آنست که قائم بذات خود نشود بلکه قیام او بغير خود و بیجذات فی الاجسام
 و السجایه و حادث شود و جسمها و جوهرها و این تمام تعریف عرض است برای احتراز
 از صفات البیابیان حکم اوست کالاولی آن مانند رنگها و اصول او کن سیاست
 و سفیدی است قیل سخی و سبزی و زردی و باقی رنگها ترکیب از اینها حاصل می شود
 و الاکوان و آن اجتماع و افتراق و حرکت و سکون است و الطعوم و مزه ها و آن
 گونه است تلخی و تیزی و شوری و زخمت و در بان گیری و شیرینی و ترشی و چرب و بیزی
 و ترکیب مزه های بیشمار بهم میرسد و الوداع و بویها و انواع آن بسیار است و اناس
 خاص ندارد و چون عالم اعیان و اعراض شده و عیان اجسام و جوهر قرار یابند و
 اجسام حادث است پس همه عالم حادث باشد و ازین دلیل که در متن مذکور شد دل نقیر
 در قلوب است زیرا که برای اثبات حدوث عالم اوله کتاب خالق عالم و سنت اعلم عالم
 کم است که دست بدانان عقل زده آید با وجود بر این سمع و را ثبات عقائد اسلامی
 بحس و خاشاک عقل او خفتن که اعم عقل است لکن اغالی گفته و فطرت انسان و شواهد قرآن
 چیزی است که بی نیازی کند از اقامت بدان و هو قابل للفناء و عالم بعد از وجودش

فناپذیرست و فانی و باکاست و شدنی است لقوله تعالی کل شیء هالک الا وجهه ع
الا کل شیء ما خلا الله باطل پس جوهر عین و ملائکه و بهشت و دوزخ و اشغال آن
که خبر بدوام آنها دارد و شده و نیز فانی شوند اگر چه مقدار لمح باشد بعد از آن باقی مانند فنا
نه پذیرند و حق آنست که آن فریشتن اینها برای بقاست نه موت و فانی پس برای یک لمح هم
فنا میشوند و ادله بقای اینها مخصوص کریمند کوراست و المحدث للعالم هو الله تعالی
و تو نیز بداند که جهان خدای برتر است و قریب بانصدا که کریمه بر اشبات صانع عالم و سبکی
گیتی و لالت دارد و ادله کتاب و سنت و فنی است از این برای این کلامیه و مقالات فلسفیه
که الصباح یغنی عن الصباح و معنی لفظ خدا خود دانسته است یعنی خود بخود موجود و شونده
و البت باید که منتهای جمله سلسله موجودات بیک ذات بود که از خود باشد و وجود او واجب
و عیشش متع بود و در سلسله موجودات بی نهایت رود و این مقول نباشد الا واحد
یعنی جهان آفرین یکاست لقوله تعالی لا اله الا الله و الحید و بحقیقت ایما و عالم و
اتظام وی جز از یک صانع و یک حاکم است نیاید و مشهور درین باب میان متکلمین
برهان تنافع است یعنی قوله تعالی کن کان فیهما اله الا الله کفست و الله و سعد الدین تقی
شایع عقاید بعد از این آیه و تقریر برهان گفته این آیچیت اقناعیه است یعنی افاده طریق میکند
در یقین و لیکن این حرفی است که از آن موثرین مسلمان می خیزد اسلام و این حرف یعنی چه
بلکه این آیچیت قطعی است و تقریری که در رفع جمیع آن کرده مبین بر شفا جوف بارست
القدیر محدث عالم قدیم است چرا که قدیم خود حادث بود و از جمله عالم باشد نه صانع عالم
و لفظ موجود و واجب و قدیم نزد بعضی مترادف اند و نزد بعضی متضاد و حق در تساوی محسب
صدق است و بهر حال این الفاظ از اسامی حسی نیست اگر چه کلا بیان اطلاقش بر اینست
کرده اند و لهذا بسیاری از سلف و بعض خلف انکارش می کنند منتهم این محرم بلکه در شرح شریف
بجای قدیم لفظ اول و بجای لفظ واجب لفظ قدیم و بجای صانع لفظ خالق و فاعل آمده و

هر که قائل بحیثیت اجمال است می گوید اطلاق این الفاظ با جملع بوده است الحی نه محسوسات
 قال تعالی هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ و قال تعالی كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَنا قَدَرٌ وَ يُعْطَى وَ جَدُّكَ ذُو الْجَلَالِ
 وَ الْإِكْرَامِ و این صفت که یکم از صفات شصتگانه او تعالی است امام جمله صفات است
 و کند الفظ می قدیم را از اسمای اعظم شمرده اند القاده را توانا است بر هر چیز بقوله تعالی
 إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و این صفت دوم است العلیه و دانست بنص قرآن کریم
 و آیات اثبات علم او تعالی که صفت سوم از صفات اوست در کلام مجیدیش از حضرت
 البصیر البصیر شد و از بنیاست بنص کتاب عزیز و این سمع و بصیر که چهارم و پنجم در شمار اند
 و در صفت متغایر اند از صفت علم چنانچه تنج قرآن کریم بران گواهی می دهد زیرا که علم را در ذکر
 معلومات آورده و سمع را در بیان سموعات و بصیر را در بیان بصرات و در صورت ارجاع
 این هر دو صفت بصفت علم و قائل شدن بآنکه مراد بدان علم سموعات و علم بصرات است
 تحریف قرآن و حدیث لازم می آید و نیز که سمع و بصیر از مقتضی شد او را سمع و بصیر نتوان گفت
 پس وی سبحانه جمیع اصوات و حروف و کلمات را سمع قدیم خود که لغت ازلی اوست گوش
 می کند و جمیع اشکال و الزمان را با بصیر قدیم ازلی خود می نگرد و بقدر ظلمت مانع دیدن و تنبیه
 او نیست و نه هیچ شنیده از وی چنان می شود اگر چه بغایت درجه نخی باشد و نه هیچ
 دیده از وی نا دیده می ماند هر چند باریک تر بود و نه او را بحدوث سمع و بصیر حاشا
 می شود و نه از قدیم این هر دو صفت قدیم سموعات و بصرات لازم می آید و در شرح اطلاق الفظ
 عین و اذن هم آمده قال تعالی كَيْفَ تَعْلَمُ بِأَعْيُنِنَا و فی الحدیث ما اذن الله لشيء ما اذن
 للنبي يتعنى بالقدرة ان رواه الشيخان عن ابی هريرة الشافعي المريد خواهم بنده را اذن کنند
 و این صفت ششم و هفتم باشد و هشتم کلام است که خواهد آمد و دلیل بران قول تعالی است
 وَ مَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ قَوْلُهُ يَعْلَمُ مَا يُبْدِي لَكُمْ آيَاتِهِ و این باب بسیار است
 و بجای خود سطور عقل جمعی کند بآنکه محدث عالم برین نظم بلیغ و نظام حکم باین صفات بنویسند

و بعد از چنین جهان عجیب و غریب ششلی بر افعال متقنه و نقوش مستحده بدولت این اوصاف
 نخواهد بود و چنین صورت و پذیرا مرده و مابستر و جابل و گنگ و کور و مضطر بعرض و
 هرگز نخواهد فرامید و اضداد این اوصاف که نقائص از تزیین و بیجان از ان واجب است
 و نیز این صفات در مخلوق وی پدید است اگر وی نیست از کجا پیدا شده خشک
 ابری که بود ز آب نمی آید از وی صفت آب است و در حلق این صفات بلکه جمیع
 اوصاف الیه را که کتاب و سنت بدان مطلق است بحقل و قیاس نتوان دریافت مگر آنکه
 حق تعالی بنود از ان در ذات آدمی خلق کرده که بدان اوصاف و سعه سحرانی از وجود بی
 می برد اما حقیقت صفات اوصاف آدمی نمی نماند چه حجت ذره را با مین خور مشید
 چه نسبت خاک را با عالم پاک و نعم با قیل و الرب ساربان تغزل و العبد
 عبد و ان ترقی و لیس بعضی است عرض زیرا که عرض قائم بذاته نباشد بلکه محتاج
 بجلست پس ممکن باشد و نیز بقای او متغی است و الا بقا منتهی قائم بالعرض باشد و لا ین
 ای قیام منتهی یعنی و این محال است و لا جرم و نه جسم است زیرا که جسم مرکب و متغیر است باشد
 و این امارت حدوث و امکان است و لا جرم و نه جوهر است زیرا که جوهر از ترکیب نام جز
 لا تجزئی است و آن تمیز باشد و پار و از جسم است و حق تعالی از ان بر جسم است و نه فلا فقه
 از انجست که جوهر نزد ایشان اگر چه نام موجود است که در موضوع نباشد خواه غیب و بود
 یا تخلف و لکن از اقسام ممکن است و مراد بدان ماهیت ممکن باشد که یافته شود در موضوع
 و اگر مراد قائم بذاته و موجود لانی موضوع گیرند نیز از اطلاق بر صحت متغی است بجهت عدم ورود
 شرح بدان و مبادرت فهم بسوی مرکب تمیز و لا مصلوح و ندوی صورت و شکل است مثل
 صورت آدمی یا اسب زیرا که این اوصاف اجسام است که بواسطه کیفیات و کیفیات احاطه
 حدود و نهاییات آن حاصل می شود و لا محال و ندوی در که حد و نهایت داشته باشد چنانکه
 کرده است و لا معدود و نه محدود که از ان توان شمر و نهاییات متصله به مقدار و نه مخصوصه

آنچه اعداد نیست و این خود ظاهر است و لا متبعض ولا متجز و نه صاحب الباطن و اجزا
 و لا مذکب منها و نه مرکب از آن که یار و یاره هم پیوسته باشد چه در آن احتیاج مناسی
 و وجوب است پس شئی در خارج را با اعتبار تالاف و ی ازان متکرب خواهند و با اعتبار
 انحلال وی بسوی آن بعضی و تنجیزی نامند و لا متکنا و نه نهایت دارد زیرا که تناسبی است از
 صفات مقادیر و اعداد است و لا یی صدف بالما کینه و ستوده می شود و بجایست با اشیاء
 چه بجایست موجب تمایز از تنجیسات بقضول مقوم باشد و این مستلزم ترکیب است
 و لا بالکلیفیه و نه وصف کرده می شود و کیفیت از رنگ و مزه و بود گرمی و سردی و تر و خشکی
 و جویان زیرا که این ایز صفات اجسام و توابع مزاج و ترکیب است و ازین الفاظ نا آشنا
 که صلهای کلام در بیان صفات وی تعالی ترا شنیدد و اندو اثری ازان در کلام خدا و رسول
 یافته نمی شود و دلی ازان از آن نیست بدین غیر سدا را جان بلج سیده و دل اندوه آوریده و کیف که
 هیچ عبارت و لفظی صانع باین عبارت نیست و مثل ایشان در فرار از تشبیه بسوی این تعطیل شکل گشت که از
 گرم گر خیمه پناه با تش گریه و یا از گزیدن ز نور تر سیده بگریدن ما را فتد و از میزاب فرار شده
 زیر بالان بالیستند آنچه از کتاب و حدیث ثابت شده همین قدر است که او تعالی بوضوح است
 بجهت صفات کمال و منزله است از جمله سمات نقص و نه وال پس هر چه خود را متصف انوده
 بدان متصف دانند و از هر چه خود را مقدس و منزله گفته ازان پاک شناسند و هر چه در اشیاء
 و لفظی پیروی قرآن و حدیث باید نمود و از عقل ناقص و فهم کاسد و رای فاسد خود را اثبات
 صفتی از صفات و لفظی وصفی از اوصاف حریفی نباید افزود و دوازده آنچه خود را بدان وصف کرده
 آنست که اندکی مست و صمد است و نه زائیده و نه زائیده شده و نیست او را کفو و همسر و هست
 زنده و قائم است نمی گیرد و او را قوم و نه غنودگی هر چه در آسمانها و زمین هست همه ازان است
 نسبت که پیش او سفارش کس کند مگر باذن اوی و اندانچه پیش ایشان و پس ایشان است
 و احاطه نمی کنند بجزیری از علم او مگر هر چه او خواهد گنجایش کرده است که همه او آسمانها و زمین

در بون یکسان و احتیاط این هر دو است بالا و پیرایه آن از صفات چنانکه میباید که اینک آن
 مکان و جای نیکو در جانی نریز که ممکن عبارت از لغو و بعد از آنست خواه متوهم باشد یا متحقق
 و از امکان نامند و بعد عبارت است از امتداد و قیاس جسم یا بنسبت و کسبیکه قابل بوجود و خلقت
 و خداست از امتداد و مقدار که مستلزم تجرید است و عبارت قوم و زمین محل متفاوت است
 حاصل آنکه در غیر خود در نیاید و هیچ چیز در وی حال نبود و یا غیر خودی که نشود و در اینجا بهر
 حلول و اتحاد باطل شد و بطلان عقیده همیشه و مستلزم که خدا را در هر مکان و با هر انسان بذات
 گویند ظاهر گشت و دلیل این فرق آیات قرب و حیت و احاطه است و جواب از آن خواهد بود
 و لایحوظی علیه زمان و مکانی نمی شود بر وی زمان زیرا که زمان نزد اهل کلام عبارت
 از متجددی که بدان تجدید و دیگر را اندازه کنند و نزد فلاسفه از مقدار حرکت و خداوند تعالی
 از اینها منزله است و لایشبهه شئی و مانائی شود و او را هیچ چیز لقول لیس کمثله شئی
 و همچنین مانائی شود و هیچ چیز در او باشد ثابت و ثابت است و ثابت نزد ائمه باشد و در حقیقت
 باشد آنکه اگر در مثال و صفت هم مختلف شوند ثابت ثابت نزد ائمه باشد و ثابت است و ثابت است و ثابت است
 برزست از آنکه در تفاوت یافته شود و ثابت است و ثابت است و ثابت است و ثابت است و ثابت است
 پس ثابت است و ثابت است و ثابت است و ثابت است و ثابت است و ثابت است و ثابت است و ثابت است
 و عدم قدرت بعضی نقص و اتمام است پس بی نقص با آنکه بعضی قطعی از کتاب و سنت
 ناطق اند و معلوم و معلول قدرت پس بی سبب و ابراهیم و قوا اند هر شئی است لقول تعالی
 وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا
 عالم بیانات نیست و بر اصداد بیشتر از واحد قدرت ندارد و بی ممکن نیست که ابتدا برین عالم
 از وی چیزی که صادر شود و آن معلول اول است و در هر یک گویند ذات خود را ندانند و نظام
 گفته تا نیست بر خلق جمعی و قیاس و احوالها هم طبعی گویند قدرت ندارد و برش مقدور و عابد و عابد
 گویند نیست قادر بر نفس مقدور و عابد و این همه اعتقادات که هر صریح است زیرا که در آن انکار نفس

قطعه محکم هر یک ثابت است بلکه صفت علم و حق تعالی که امام الهی صفات است انکشافی است
 که مخلوقات از او و ابرار با احوال متناسبند و تضاده کلیه و جزو هر یک باوقات مخصوصه
 هر کدام در آن واحد دانسته است شکلائی و اندک که در زمان و وقت و مده است و در زمان
 وقت مرده و همچنین رقا و رسیه سیاه راه و شبی بجو بر سه گلاب و حرکت فیه و لاد و جود
 جدا جدا می داند هر یک از هر یک از زمین تا اوج فلک است و عرش برین می رود و هر یک
 در دلهای خلق و سینه های مردم می گذرد و یگان یگان معلوم است قال تعالی فذلک حکم
 یحکم فی خلقه و یعلم ما بین السجج غیر بدون از قدرت او نیست و از بخار یافت شد که بر
 آب و شل و سیاهی علیه و آله و سلم نیز قادر است و وجودش و سعه داخل در قدرت است
 یارب عوالم او با ب قال تعالی اَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ بِقَادِرٍ
 عَلَىٰ اَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ و ازین قدرت و قوه مثل و سعه
 ضعیفی علیه و آله و سلم لازم نمی آید زیرا که قدرت و تکوین و وصف متعارف از قدرت و از قدرت
 و اثر قدرت امکان صدور و مقدار و از قادر نظر بذات او است نه وقوع آن بالفعل و اثر
 تکوین وقوع کون بالفعل است و چون باری تعالی آنحضرت را خاتم پیغمبران گردانیده که قال
 وَلَکِنْ كَذَّبُوا عَنْ آلِهَتِهِمْ وَالَّذِينَ بَيْنَ يَدَيْهِمْ مِنْ بَنِي اٰدَمَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَبَيْنَهُمْ
 نوح و شدنی نیست و انکار عموم قدرت نظر با احتمال وقوع و وجودش و سعه در خارج
 مقتضی بانکار نفس و قرآن که می شود و تکلفی که در اثبات عدم عموم قدرت موجب ادله عقلیه
 کرده اند پیش از بیان اخص صبیحی نبی از دویستین است حکم ملائکه و جنات و غیر جمیع عوالم
 آن بوله صفات و مراد است صفات موجوده در نفس خودش زیرا که ثابت شده که
 وی عالم قادر می و جزو است و معلوم نیست که صدق مشتق برشی مقتضی ثبوت ماخذ مقتضی
 برای آن چیزی است پس ثابت شد برای او تعالی صفت علم و قدرت و حیات و جبران
 نه چنانکه معتزله گمان می برند که عالم نیست و نیست او را علم و قادر است و نیست قدرت بر او

و غیر ذلک در این محال است و لخصوص ناطق اند به ثبوت علم و قدرت و غیرها و قصد در افعال
مستقنه و ال است بر وجود علم و قدرت وی نه بر مجرد تسمیه او با عالم و قادر الکیه و این صفات
ازلی است و لم یزل خواهر بوده نه چنانکه گرامیه زعمی کنند که صفات وی حادث اند بر لیل
آنکه قیام حوادث بذات وی تحصیل است قائمه بدانته قائم اند بذات او تعالی زیرا که
شیء بهان باشد که قائم بذات آن شیء بود و بالضرورت چنانکه زعم متزلزل است که وی تکلم
بکلامیکه قائم بغیر اوست و مراد ایشان نفی این صفت است نه اثبات آنکه این صفت
غیر قائم بذات اوست و دلیل معتدل آنست که در اثبات صفات ابطال توحید است زیرا که
این صفات موجود و قدیم و مغایر بذات او تعالی اند و ازین قسمند غیر خدا و تعدد و تعدد بلکه تعدد
و احباب بالذات لازم می آید چنانکه در کلام متقدمین اشاره و در کلام متأخرین صراحت آمده
که واجب الوجود بالذات خدا و صفات خداست و لکن با سبب با ثبات سه قدما کافر شده اند
تا با ثبات هشت قدیم بلکه بیشتر مثل بقا و بیدار و صین و وجهه چه رسد لهذا متن اشاره است بحجاب
کردن و گفته و همی لاهی و لا غیر یعنی صفات خدا نه عین ذات اند و نه غیر ذات پس قدیم
غیر و گفته قدما لازم نیاید و اولی آنست که چنین گویند که تحصیل تعدد ذات قدسیه است
نه ذات و صفات و در قدم مکن رتبه که قائم بذات قدیم و واجب با و غیر منفصل از او باشد
همیچ آحاد نیست زیرا که هر قدیم خدا نیست که از وجود قدما وجود آید لازم آید بلکه او تعالی
قدیم بذات خود و موصوف بصفات است و اطلاق لفظ قدما و ضرورت نیست تا کما ان زود که هر چه
از انما قائم بذات خود و موصوف بصفات الوهیه است و بنا بر صعوبت این مقام معتدلند
نماست یعنی صفات فرستند و گرامیه یعنی قسم آن و اشاعه یعنی غیریت و عنایت و حق و محبت
آنست که کلام و عنایت صفات با ذات و غیریت وی و زیادت و سه بر ذات که در کتب
متکلمین مذکور است در کتاب و منت بر بی اذان نتوان یافت مگر همین قدر که او تعالی
موصوف بصفات کمال است پس در حق نامی صفات غوث عظیم است و آنکه قابل نیست

که آنکه لا یغیر و لا یموت می گوید و آنکه زائد بر ذات اعتباری نماید و بی غرض در کار است که در
 بدان ممکن نبود و در عقاید چیزی دخل کرده که از قبیل عقاید نیست و هلی و این صفات
 ازلیه قائم بذات او چند است العلم کلی از انچه علم است و این صفتی است که تکشف
 می شود معلومات نزد خلق این صفت با آنهاست است بعد از حیات علم و شعور
 علمی از سبق حیل قدرت و متعلق بجلو کلیات متجاوز از ادان بجزئیات
 فزونیست از ممکن مکان که نه ملش بود محیط بان عدد در یک درسیا با آنها
 عدد و رنگها بهیست آنها همه نزدیک و بود ظاهر همه در علم او بود حاضر
 و القدره و دم قدرت است و آن صفتی است مؤثر و بر قدرات نزد خلق و بی با آنها
 اشعار بعد از آن قدرتی بود کامل مرادوات را بود شالی در همه کار و در همه حالت
 کارگر بهی توسط آلت اثر آن بهر عدم که رسید رخت بر خطه وجود کشید
 و الحیاة سوم حیات و آن صفتی است که موجب صحت علم باشد و قوت بیتی قدرت است
 از صفاتش بی حیات که امام همه صفات آمد او بخود زنده است پاینده
 زندگان و گریه و زاری و السمع چهارم سمع و این صفتی است متعلق بمسموعات
 والبصر پنجم بصر و این صفتی است متعلق بمبصرات و لازم نمی آید از قدم این هر دو قدم
 مسموعات و مبصرات چنانکه از قدم علم و قدرت قدم معلومات و مقدمات لازم نمی آید
 زیرا که این صفات قدیم اند حادث می شود اینها تعلقات بخوارش که تا قبل حق است
 که متعلق نیز حادث نیست بلکه حادث متعلق است بالفتح و ظهور احکام متعلق بتفاوت بنابر
 تفاوت متعلقات است و او بجهان برست از حدوث و تجدد و تغییر و تبدل بجمع و جوهر بر وجهی که
 حادث نمی شود برای او نای و صفتی بطور احکام متعلق بتعلقات و سکه بلکه دی لم یزل و
 لا یزال با این صفات است نیز حدوث و انتقال و الارادة و المشیة و ششم و هفتم
 اراده و مشیت است و این هر دو عبارت اند از صفتی درجی که موجب تخصیص سبک از مقدر

باشد و یکی از ادوات بوقوع با استوار است قدرت بهر یک و برون تعلیق قلم بلیغ و قریح
 در برین روشست بر کسیکه نداند که شصت و هفت است و اراده حادث تمام نبات و
 و بر کسیکه می گوید معنی اراده کردن خدا و فعل خود را آنست که وی کرده و ساهی و مغلوب
 نیست و معنی اراده کردن او فعل غیر خود را آنست که وی آمرست بدان و کیف که هر
 متکلف را ایمان و سائر ادبای حکم کرده است پس اگر اراده اش می کرد البته واقع میشد
 و اراده در قرآن بر دو نوع آمده یکی قدر یک کسب و فعلیه که شصت و هفت است و ساهی و مغلوب
 باشد لقول تعالی قُلْ يٰٓرَبِّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْاِسْلَافِ وَ مِنَ الْمَرْکِ
 اِنَّ اَيُّضًا لَّيُجْعَلُ صَدَقَتُکَ اَحَدًا کَا کَمَا اَيُّضًا لَّیُجْعَلُ صَدَقَتُکَ اَحَدًا کَا کَمَا اَيُّضًا لَّیُجْعَلُ
 شَرِیْعَتُکَ اَحَدًا کَا کَمَا اَيُّضًا لَّیُجْعَلُ شَرِیْعَتُکَ اَحَدًا کَا کَمَا اَيُّضًا لَّیُجْعَلُ
 الْعُسْرُ وَاَمْرٌ سَلَامٌ اَرَادَ اَنْ یُّسْتَدْرَجَ اَوَّلُ وَاَفْعَالُ وَاَلْفِیْقُ اَوَّلُ وَاَفْعَالُ
 از صفت ازلی که کسی بگویند است و الله یزین و زری دادن این گویند صفت متعین و بیان
 صحت اشارت است با کلمات اشارت این صفات در پس آن چنانکه احیاء است و ایجاب
 و اختراع و احداث و بارز و مانند آن راجع بهی صفت تحقیق و اذیه قائم بالذات است
 که گویند باشد و آن اخراج معلوم از عدم بعدی و وجود است نه چنانکه اشعری زعم کرده که
 این هدا صافات و صفات افعال و غیره صفات فعلیه و تعالی نزد وی حادث است
 و نزد ما تدریجی قدیم و نزاع لفظی است نزد اهل تحقیق و الکلام هشتم کلام است و این
 صفت غیر صفت علم و اراده است زیرا که گاهی انسان اخباری کند ازنا معلوم بکار آنچه
 خلاف معلوم باشد همچنین امری کند بچیز اراده آن ندارد و این صفت ازلی است و جمله
 کتب منزله تفصیل داده است و دلیل بر شریعت صفت کلام اجماع است و تواتر نقل است
 از انبیا و علیهم السلام بر آنکه او تعالی تکلم است با خلق است و آنکه بغير خیرت صفت کلام و حق
 آنست که دلیل بر آن نه تنها اجماع و غیره است بلکه کلام خدا و رسول است و قسالت تعالی

وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَلَوْنِمْ و در حدیث است ما منکم من احدا الا یکلمه الله یوم
 القیامة لیس بینہ و بینہ ترجمان و تکرار کلمہ ایا کما جا و غیر ذلک من الاخبار و
 جمیع مؤکد است در اثبات ثابت شد که او تعالی را بهشت صفت است علم و قدرت و حیاء
 و تسبیح و تبصیر و آوہ و تکوین و کلام و چون در سبب صفت افیروزه مزاج و غنا بود اشارت
 بسوی اثبات آنما که در نحو و لغت و هو من کلمہ بکلامه خصوص صفت له و او تعالی
 متکلم است بکلامیکه صفت او است بصورت اثبات امتناع اثبات شش تن برای چیزی بغیر قیام
 ماخذ اشتقاق بدان در قرین رد است بر مشترکه کلام را قائم بغیر او گویند و از صفات
 او نبی دانند از لایزال است بصورت استماع قیام حوادث ذات او تعالی و
 این همه تعلیل های عقلی است که قوم کرده و حق ثبوت این صفت است بخصوص شایع چندی
 این تعلیل هم صحیح باشد لیس من جنس الحروف و الاصول نیست این کلام از جنس
 حروف و آوازه با بصورت آنکه حروف و اصوات اعراف و عاقله اند و حروف بعضی آن
 شرط است بالقضای بعضی زیرا که تکلم بحرف ثانی بدون انقضای حرف اول متعین باشد
 و این تعلیل عقلی صحیح نیست زیرا که معارض است بخصوص تطبیق حکم صریح ثابت است عن ابن مسعود
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من قرء حرفا
 من کتاب الله عز وجل فله عشر حسنات رواه الترمذی و صحیحه و رواه غریبه
 من الاثمة یعنی هر که حرفی از قرآن بخواند او را ده نیکی باشد و در روایتی آمده که لا اقل
 الحروف و لکن الف حروف و بیستم حرف و لام حرف نمی گویم الم یک حرف است بلکه
 الف یک حرف است و بیست حرف است و لام یک حرف است و عن ام سلمة قالت
 کانت قرأه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مفسرة سعد فاحرفا رواه
 ابو داود و الغسانی و الترمذی و صحیحه بود و قرائت آنحضرت تفسیر کرده شد حرفی جز
 و آحادیست درین باب بسیار است و در حدیث طویل در بیان حشر مرقع آمده فیناد یه

سبحانه و تعالی بصوت یسمعه من بعد کما یسمعه من قرب ر واه احمد
 عن عبد الله بن الس و اسکنه الله به البخاری و عن ابن مسعود قال قال رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا تکلم الله بالحق سمع صوت اهل السماء
 کسلسلة علی صفوان فیخرون سجدوا احدیثی چوں کلام می کند خدا بومی می شنوند
 آواز او را اهل آسمان مانند زنجیر آهن که بر سنگ افتد و می افتند سجده کنان و حجت آن از
 اخبار صحیحیه و آیه درین باب که نسبیا راست و در قیاس مجید اطلاق لفظ کلمات و قول آمده
 و کلمه کلام بی شبهه مرکب باشد از حروف بدیهه پس قول تقارانی که در وی ردست و مضایع
 و کراسیه که قائل اند بآنکه کلام او عرض است از جنس اصوات و حروف و نمذک قدیم است
 است صحیح نیست زیرا که مخالف نصوص مذکور است و تضایع کلام او را عرض نمی گویند و نه
 اطلاق حرف و صوت بران از پیش نفس خود تراشیده اند بلکه قول بیان بنا بر ادله سیب
 ثابته است پس طعن بر ایشان دلیل جمل بود از نصوص و انکار حرف و صوت انکار
 کتاب و نیت باشد و انتقال هم در نمی آید که کلام او تعالی بحرف و صوت باشد مثل انسانی که
 جمله اعضایش مفقود بود بلکه قرآن شریف کلام اوست که از وی بدایت یافت و بوسیله
 ما است و کتاب بیدین جبلتین است بزبان عربی سورت و آیات و حروف و کلمات
 و اول و آخر همه دارد و متکلم باله و سماع آذان و محفوظ در صد درست و لفظ و معنی آن همه
 از خداست جبریل علیه السلام اقل بیش نیست و کار محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم
 جبر نقل نه آنچه بر زبان خلق از ان کلام تقدس نظام گذشته می گذرد کلام اوست که بدان تکلم
 کرده و جبریل آنرا شنیده بران سر و صلی الله علیه و آله و سلم فرود آورده هر که گوید این کلام
 فرشته باشد شریست مسکون او سقرست و طریق تکلم او بجهان جبروسه کس نداند کیفیت آن حال
 بعلم الهی است گمان آنحضرا طریق تکلم در آنچه معروف در حیوانات است جمعی شیر را در ورطه
 آید تا بگوید شریف اند و خسته از راه حال بیان به ماورد به احدیث و القرآن بمر اهل بعیده انگند

پس قول قائل که حرفت و اصوات را مخارج در کار نیست باطل باشد قال قائل
 اِنَّ قَوْلَ النَّاسِ اِنَّ كَلِمَةً هَلْ امْتَلَاَتْ وَ تَقُولُ هَلْ مِنْ شَيْءٍ يَدْرِكُهُ اَقْوَلُهُ تَعَالَى اَجَابَ رَا
 عَنْ السَّامِ وَالْاَرْضِ قَالَتَا اَيْنَا كَلِمَةً هَلْ امْتَلَاَتْ رَا اَوْ اَيْسَتْ جَوَابُهَا مَخارج است و زاد و رات
 همچنین تسبیح و تکلم سکرینه و گوسفند مسموم و چهار و پنجبار که از حجرات آنحضرت صلی الله علیه و آله
 و سلم باشد بر غیر طریق معهود بوده است پس اگر قادر بر هر چه غیر از این طریق عبادی تکلم فرماید
 کدام احتمال باشد و این کلام نفسی که در کتب اشاعره و ماتریدیه مذکور است از کتاب و
 سنت استشمام را که آن نتوان کرد و پیروزان آن عظمی جز با اعتبار متبر توان نمود و هو
 صفة متناهية للسکات و الاکف و این کلام صفتی است خلاف خاموشی که
 تنگ سخن با وجود قدرت کلام باشد و آفت که بعد از مطامعت آلات باشد یا بحسب
 فطرت است چنانکه در کتب یا بحسب ضعف اذ در رسیدن بحد قوت است چنانکه در طفولیت
 و صد اقتضای کلام لفظی است نه کلام نفسی زیرا که سکوت و غرس منافی تلفظ باشد و پنج از آن
 باینکه مراد سکوت و آفت باطنی است که در نفس خود تذکره نکند و بران قادر نبوده و باطنی نیست
 والله تعالی متکلم بها امرونا لا و مخبر و او تعالی تکلم بصفه کلام و امر کند است و
 نمی نماند و غیره و بنده است یعنی صفت کلام واحد است و تکثر در آن نیست با مر و نیست و
 خبر اختلاف تعلقات است چنانکه علم و قدرت و سایر صفات او هم واحد قدیم است و
 تکثر وجود و تعلقات و اضافات او باشد و نیز در لیلی بر تکثر هر یک از آنها فی نفسها
 موجود نیست بلکه هر صفت از صفات او ذاتیه بود یا فعلیه واحد بالذات است شکر و
 مسند نمی شود پس او تعالی فاعل جمیع مفعولات است بفعل و احد و جامع جمیع سموات است
 بسیع و احد و تکلم جمیع کلمات است بکلام واحد و جمیع مستحیات واجده و تکرار صفات
 حادثات باشد و تاثیر و اسمای اوست نه در نفس صفات و هر صفت غیر متناهی است
 بحسب تعلق و تجدد و القرآن کلام الله تعالی غیر متخلف و در آن که سخن خداست مخلوق

توصیف کرده و ساخته و پرداخته کسی نیست تقاضای درینجا حدیثی آورده قال
 علیه السلام القرآن کلام الله غیر مخلوق ومن قال انه مخلوق فیض کافر بالله
 العظیم استه این حدیث را ابن عدی در کامل از حدیث ابی هریره آورده و ابی بوری
 از از موضوعات شمرده و راه الدلیلی ایضا وضعائی گفته موضوع است و سخاوی گفته
 این حدیث یکسج طرق خود باطل است نقلها بن الدبیع فی التبیان و در خلاصه طبیبی است هذا
 الحدیث موضوع آری این لفظ و نحو آن از علی بن ابی طالب و ابن مسعود و ابن عباس و
 عمرو بن دینار و سفیان بن عیینة و غیر ایشان موقوف آمده حاصل آنکه این قرآن که بر مسموع
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد کلام خداست حقیقه کلام غیر او این قول که
 حکایت عبارت از کلام است جائز نیست بلکه از قرات مردم و نوشتن در مصاحف از
 کلام شفاهی بدون بیرون نمی گویند زیرا که امضا است کلام بسوی قائل منبذ می کنند بسوی قائل
 مبلغ و مؤدی پس هر که گمان کند که قرآن مخلوق است جمعی معتزلی کانسه باشد و گفته که در بغداد
 میان معتزله و اهل سنت در زمان خلفای عباسیه درین سلب و برپا شده و بسبب آن کابر
 اهل سنت و جماعت و ائمه ایشان مثل امام احمد و حنبله و متلای مصائب عظیمه گشته بر شتت
 تواریخ مخفی نیست و آنچه تقاضای گفته که دلیل ماهاست که شیه کلام با جلع و تواتر نقل
 از انبیا است و معنی آن جزین نیست که قیام لفظی حادث بذات او متع است پس نفس
 قدیم متین باشد استه جواب از آن که شیه یونتر حیا که کلام استسیدم گویند اگر حرف صوت
 او ساهم قدیم گویند کلام استعمال باشد ضرورت حیثیت که بحدوث حرف و حدوث قائل شده
 مضافه بر تواتر نقل نفس و امتناع قیام حادث بذات او شوند و همی ممکن ب فی مصاحفنا
 و قرآن که کلام الهی است نه شیه شده است در مصفای ما یعنی باشکال کتابت و صورت حرف
 و ال بران و کتابت تصویر لفظ است بقوش مخصوصه در حرف و بیاد و نسبت در مصحف همان
 صورت و نقوش است و مکتوب لفظ قال تعالی و کتاب مستطی برانی و قی مستطی و قال تعالی

إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مُكْتَمَلٍ وَلَهُ رِسَالٌ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 ان یسافر بالقرآن الى ارض الغد ووعن عثمان حقی انظر في كلام الله وكان
 عنكم ياخذ المصحف ويقول هذا كلام الله في بين خفاكه مكتوب در مصاحف است
 همچنین منظور با عین تیر هست باوله مذکورده محض خطی قلی بنیاد کرده شده است در واکا
 ما بالفاظ و عبارات نازل و اگر بجای قلوب انصاف و رمی آورد و سخن می بود قال تعالی
 بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ لِّقُلُوبٍ صِدْقٌ ذُو الرِّدِّينَ اَوْ قُلُوبِ الْعَالَمِ و در حدیث است هوش
 تفصیلاً من صد و الرجال و این یکی از برکات قرآن کریم است که لگوک مردم افضل
 و جوان و پیر و زنان از بر نوک زبان یاد دارند و مجال گشت نیست که حرفی را از آن تحریف
 و زیادت و نقصان کند بخلاف تورات و غیره که حفظ آن جزو دل و گیر را میسر نبود و مقروء
 بالسنن خوانده شده است بزبانهای اجز و حرف لفظی مسموعی کم و کاست قال تعالی
 قَدْ أَقْرَأْنَاكَ يُسُوعُ ابْنُ مَرْيَمَ قُرْآنَهُ مَسْمُوعٌ بَاذِ اننا شنیده شده است بگویشای ما بین الفاظ
 و حروف و اصوات قال تعالی حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ پس مسموع از قاری کلام او است و
 این نهیب اشعر نیست که بجز از مسموع و استماع اسفراست و او مسموع را تیری منع کرده اند
 و معنی این آیه نزد ایشان آنست که حقی یسمع ما یدل علیه پس موسی آوازی دلگشایند
 بر کلام وی شنیده نفس کلام و چون این ساعت بلا واسطه کتاب و کتاب بود و مخصوص با اسم
 کلیم شد و لیکن حق با اشعر نیست و ظاهر قرآن با او است و تاویل مذکور قریب به تحریف کلام
 و این همه معنات برای تصحیح کلام نفس و نفسی کلام لفظی است و هر کس تری غیر حال فیها
 نیست حلول کننده و فرو دایند در مصاحف و نه در قلوب و نه در الس و نه در آوازه بل کلام
 معنی قدیم قائم بذات او تعالی است و این ناظر در کلام نفسی است و گذشته که لفظ و معنی قرآن
 هر از دست و لذت اولیل احکام شرعی همان لفظ کتاب است نه معنی قدیم و این وجه اول اصول
 فقه تعریف کرده اند قرآن کریم را بکتاب در مصاحف و منقول بخواه و از آن اسم نظم و معنی معاً

قرار داده اند و متکلمین را در این مقام کلام طویل و بحث بسیار است و همچنین بر دلائل کلامیه و
 تحقیقات فلسفیه که لائق حال این مختصر نیست و نه غرض و مقصود ماست و الت کونین و تکون
 که تعبیر از ان فعل و تخلیق و ترزین و جبر آن می آید صفة لله تعالی صفت او تعالی است
 بنا بر اطلاق عقل و نقل بر آنکه وی خالق عالم و مکنون اوست و اطلاق اسم شقی بر شے
 بغیر آنکه مانند اشتقاق و صفت او باشد متع است از لیه از نیست بچند وجه عقیده که در
 کتب کلامیه مذکور است و بدینای این اوله بر آنست که تکونین صفة حقیقه است همچو علم و قدرت
 و تحقیق متکلمین بر آنکه که از اضافات و اعتبارات عقیده است مثل بودن صلی قبل کل
 شیء و مع کل شیء و بعد کل شیء و مذکور بر زبان و مسموع و مسمیت و محیی و مخوان و حاصل در اول
 مبدء و تخلیق و ترزین و امات و احیا و جبر اوست و نیست دلیل بر آنکه این صفت دیگر است
 جبر قدرت و اراده زیرا که اگر نیست قدرت بسوی وجود مکنون و عدم او برابرست مکن
 بالاضام اراده یکی از در جانبش تخصیص می گردد و همین تکیه بر اینه للعالم و کل چیزه من
 اجزا که لوقت و جبر ده و آن تکونین ایجاد او تعالی است و عالم و جبر و از اجزای عالم
 در وقت وجودی و در ازل پس تکونین متیم و مکنون حادث است و همین غیر ملکین دان
 عندنا و تکونین غیر مکنون است نزد ما یعنی نزد ما تریدیه زیرا که فعل متاخر مفعول است بالضرور
 مثل ضرب با مضروب و اکل با ماکول و دیگر وجوه نیز گفته اند بخلاف اشتری که نزد وی تکونین
 همین مکنون و تاثیر همین اثر است یعنی چون فاعل کاری کرد پس در اینجا فاعل و مفعول است و
 منشی که تعبیر از ان تکونین و ایجاد و جبر آن می کنند اما اعتبار نیست که در عقل از نسبت فاعل
 بسوی مفعول حاصل می شود و امری تحقق متاخر مفعول در خارج نیست این امرانیت که نفهم
 تکونین بعینه مفهوم مکنون است تا محال لازم آید و دلیل تقاضای تیر این نیز هست و گفته
 اقرب مذکور محققین از ایشان آنست که مرجع کل بسوی تکونین است یعنی اگر متعلق بحیات
 شد احیاناً نام یافت و اگر متعلق بربوبت گرفت امات نام شد و بصورت تصویر و برزق ترزین

و جز آن پس به تکرین باشد مخصوص به خصوصیت تعلقات است و الا داد صفة الله
 تعالى از لیدة قائمة بدان الله و اراده صفت او تعالى نیست ازلی قدیم قائم بذات او تکریم
 این عبارت برای تاکید و تحقیق اثبات صفت قدیم اوست که مقتضی تخصیص کمالات
 بر بجز و در وجه و وقت و در وقت است و چنانچه فلاسفہ برعم کنند که او تعالی موجب
 بالذات است ز فاعل اراده و اختیار و بخاریه گویند مریزانه است نه بصنفة و بعض معتزله
 گویند مریزانه اراده حادثه است نه در محل و گزاشیه گویند اراده او حادث در ذات است
 و دلیل بر آنچه ذکر کردیم آیات ناطقة با ثبات صفت اراده و شیت برای او تعالی است
 و یقین ماضی است بل و م قیام صفت شے بآن شے و امتناع قیام حوادث بر آن
 و غیر نظام عالم وجود او برین وجه اوفق و اصلح دلیل واضح است بر آنکه صلح عالم قادر
 حق نیست این است بیان صفات هشتگانه او همانکه در کتب عقائد تکلمین و غیرهم
 نوشته و در آن بحثها کرده اند و در قرآن کریم حدیث شریف اطلاق صفات و دیگر الفاظ
 اخبر و حق او تعالی آمده از آنجمله است اول و آخر و ظاهر و باطن و درازان و ذوق و محب
 و غفور و دود و رحمن و رحیم و حافظ و شہید الحال و غفور و هم برضا و غضب و کرم و عطا
 و تأسف و کره و اتیان و عجز و رویت و فکر و یکید و عزت و نزول و قرب و بعد و نظر
 و ضحک و قبح و بغض و تحب و عطا و منع و محبت و فوقیت و عندهیت و خلافت و محبت
 و کفی آنجا و دل و کفی شریک و ذلی و بدون ملک و حمد برای او و بدون او مبارک و بدون
 و زود می برای او و ثبوت قول و کلمات موصوف شده و در احادیث و کتب اطلاق لفظ
 نفس و صورت و اجمیع و همین و شمال و قدم و سابق و حق و جنب و جز آن آمده و
 اول اطلاق و استعمال این صفات بر وجهی که در دست بر متبع قرآن آئنی و منت بر اکتفا
 پنهان نیست و از آنجمله صفت استوار است یعنی عرش او فوق سموات است و از بذات او
 خود بالاسه اوست و عرش و احاطه بدست او مانند دانه خردل بدست یک انگشت است

و علم او محیط کائنات ملوی و غنی است ما مکان و ما لیون محاط علم دست که قال تعالی الرحمن
 علی العرش استغنی فی ذوال قد استخاط یحیی شیعی علیاً و فرمود ان ربی یحیی و یشی
 یحیی و این استوار در بیست موضع از کتاب عزیز مذکور است و آیات دیگر بجا از تنوعه
 منور است چنانکه فرمود و الیه یصعد الکل الظلیم و فرمود تعرج الملائکة و الروح
 الیه و فرمود و یدبر الامر من السماء الی الارض و فرمود یتقون ربکم من فوقهم
 و فرمود و ینزل الیکتاب من الله العزیز الحکیم و فرمود و اصابکم من فی السماء
 و فرمود هو القاهر فوق عباده و یرسل علیکم سحابة و فرمود و فتناکم مکهان
 علینا مراد بر کائنات است و فرمود هو العلیم و فرمود هو العلیم و فرمود و اصابکم من فی السماء
 فرعون که تکذیب موسی علیه السلام در بودن او تعالی بر آسمان کرده حکایت فرمود یا هاهنا
 ابنی صریحاً علی ابلغ الاعناب السحاب السحاب فاطلع الی الله مؤمنی و
 ان لا ظننه کاذباً و ادله علی اعلی در کتاب و سنت و اقوال آمده است و علمای ملت از
 سلف صاحبین یعنی صحابه و تابعین و مجتهدین و محدثین بیش از این مختصر گنجایش
 ذکر آن داشته باشد تا آنکه درین باب مجلدات کبار و مؤلفات بسیار متعصب اولی
 صحیح ثابت است و متعصب بر این حکم صریحاً مجموع شده نظماً و شراً و آن همه نصوص باطل و اهر
 و آنکه او تعالی فوق خلق بالای عرش بائن از مخلوقات جدا و کائنات است یعنی که
 لائق جناب قدس او باشد و اوایل در آن جناب نصوص باطل و اهر است از معانی آن و
 این جائز نیست گمزه و معارضه مثل و مساوی یا مقدم بر آن و درون آن آهین و درون
 و باو پشت پیوند است پس آیات و احادیث و قرب و معیت و احاطه و صحبت و خلقت
 و نزول و آنچه میماند از این صفت نیست بلکه در عین استوار و نفس علویا عیان
 قریب و با صابران همراه و با سافران صاحب در سفر و خلیفه در اهل و عیال و تازل و در آخر شب
 او دانی روز و عزت است زیرا که هر دو علم و اعانت و ما نساوست در معیت و احاطه ذاتی چنانکه جمیع

این الله فقال في السماء فقال احتمها فافهموا منه رواه مسلم وحدثني زهير
 بن جحش ورواه أنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم وجنى الله من فوق سبع سموات
 رواه البخاري وحدثني ابو داود واز فضاله ربا الله الذي في السماء وحدثني عبد الله
 عمرو بن العاص ارجعوا امن في الارض يرسمكم من في السماء رواه الترمذي و
 صحيح وحدثني الس وفضل جمع من اليوم الذي استلوى فيه رباك تبارك وتعالى
 على العرش رواه الشافعي وحدثني جابر فاذا الرب قد اشراف عليهم من فوقهم
 رواه ابن ماجه وحدثني انس ورواه شفاعت فادخل على ربي وهى على عرشه رواه
 البخاري ورواه بعض رويات بخاريست فاستاذن على ربي في دانه وحدثني تميم
 ورواه وحدثنا الله في ذلك وحدثني ابو داود وحيث ان ربي ما الله ان عرشه على
 سمى الله لهكل او قال باصابعه مثل القبة وانه ياط به اطيال الرجل بالاكب وحدث
 تنفق عليه ينزل ربا كل ليلة الى السماء الدنيا وحدثني ثخين ثم يعرج الذين
 بانق افيكم وحدثني سلم الاكان الذي في السماء ساخطا عليها وحدثني عمر الهمدان
 واحد في السماء وحدثني ابن ابي رزك رزق حتى ينقضي بها الى السماء التي فيها الله
 وحدثني سلم ورواه ان ذكر الله فاذا انقضى اصرحى الى السماء فيسألهم الله عن جمل
 هو اعلم لهم وحدثني سلم ورواه رزق حجة الرواح الاهل بلغت فقال انعم فجعلى يرفع
 اصبعه الى السماء ويبتكها ويقول اللهم اشهدوا اين اشارت بانكثت بجانب
 آسمان ورا فعمد اعظم جامع بود که قریب یک لک و سبت و چهار هزار کس از مرد و زن و عالم
 و جاهل و بدوی و بلدی و مجوس و زندقه و عین جمع که ظن غلط و خلاف واقع نمیدان قوی باشد
 این حرکت اگر مطابق واقع و حق نبوی بود هرگز از آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بر جود نمی آمد و حادث
 که در قصه روح نبی آدم و بدون آنابر آسمان نزد خداوند تعالی آمده همه اولاد علما و ست و
 استیجاب و غیره وارد و درین باب و این مختصر شواهد است و در کتاب العلوم و محمد بن ناصر

در رساله صفات و محرر سطور در انتقاد بر حج و غیره و محاسبه ازان آورده و اقوال صحابه و تابعین
 و تابع تابعین و ائمه مجتهدین و فلاسفه و ایشایان و دیگر علمای تفسیر و حدیث و رین باره و نهائیت
 کثرت و قنایت و غرست و در طولات و طولقات اهل علم بسوط و مضبوط و آیات و احادیث
 معنی است از ایراد آن و الفاظ مبتدعه در لغی و اثبات مثل قول قائل که در چیز و جهت است
 یا در چیز و جهت نیست و بسوی او اشارت نتوان کرد خالی از نشاء و نباشد چه با هیچ یکی از
 قائلین آن و مانند آن قصه از رسول و نه اصحاب و تابعین و نه ائمه سلیمان زیرا که هیچ یکی
 از مینا نه گفته که او تعالی در جهت است و نه آنکه در جهت نیست و نه آنکه تمیز است و نه آنکه تمیز نیست
 آخر ضحکه این الفاظ و اشغال آن در کتاب و سنت و اجماع نزدیک قائل با دست مخصوص
 نشده و کسانیکه این الفاظ و کلامی گفته گاسته معنی صحیح می خواهند و گاه معنی فاسد پس هر که را در
 معنی صحیح مطابق کتاب و سنت می کند این معنی از وی مقبول است و هر که معنی فاسدی خواهد
 مخالفت کتاب و سنت این معنی بر وی مردود است مثلاً امر و قائل که او تعالی در جهت است
 اگر آنست که خدا درین جهت موجود و محصور در محاط است یعنی در جوت سموات است پس این
 باطل است زیرا که هیچ چیز او را محصور و محاط نمی تواند کرد بلکه وی محیط است باست و اگر امر او او
 بجهت او محدودی است یعنی او تعالی فوق عالم است و بآن از وی پس این حق و راست است
 و درین محصور و محاط مخلوقات بوی لازم نمی آید قال تعالی وَاَلَا رَضٰی جَمِيعًا بَقَضْنٰهُ قَوْلًا
 الْقَيُّمَةِ وَالسَّمَوَاتِ مَطْلُوعًا يَّكْبُرُ فِي شَمْسِهِ فَمِنْ اَيْنَ يَّكْبُرُ فَمِنْ اَيْنَ يَّكْبُرُ فَمِنْ اَيْنَ يَّكْبُرُ فَمِنْ اَيْنَ يَّكْبُرُ
 و هفت زمین و آنچه میان هر دو دست در دست زمین شال را در خود دل و در دست یکی از جهت
 و در حاشیه دیگر آمده بر صیحا کما تسمى الصببان الکرة و چون جمیع مخلوقات نسبت بقسطه او
 باین حد در صغر و حقارت باشد چگونه محیط و محصور او تواند شد و هر که می گوید خدا او را حقیقی نیست
 اگر امر او آنست که بالای آسمانها رب مجنون نیست و نه بر عرش خدا فی است که محمد صلی الله علیه
 و آله و سلم بسوی او در صرناج فرشته و دستها در دو عابوسی او برداشته میشود دلیل بر این کس فرعون می

مسطل جابر العالمیج است و از همین باب اهل حلول و انحلال سفید می گویند که
 او تعالی در هر مکان است و در مخلوقات همان لجه و خالق است و اگر ادا و است که مخلوقات
 بی طاعت نیست و بت مخلوق است و پس بخش راست و درست است و همین است حکم آنکه بت
 یا بتخیز نیست و مردم درین امر گونا گونی اهل حلول و انحلال و اهل فنی و دعو و رسوم اهل
 ایمان و تجدید و سنت اهل حلول گویند و بی فوات خود در هر مکان است و گاهی گویند هست
 مخلوقات همان هستی خالق است و چه خالق جدا از مخلوق نیست و اهل فنی و دعو گویند
 و اهل در عالم است و نه خارج از آن و نه بی آن است و نه حال و در آن و نه فوق عالم
 و نه در وی و نه چیزی از نزد او فروی آید و نه چیزی بسوی او بالای رود و نه چیزی بوسه
 نزدیک می شود و نه تجلی برای چیزی می گردد و نه کسی او را می بیند و نحو آن و این قول مشکله
 جمیع مصلحت است چنانکه اول قول عباد جمیع بود پس مشکله جمیع عبادت است شیئی نمی کنند عباد
 جمیع عبادت هر شیئی نمی کنند و کلام ایشان راجع بسوی تعطیل و دعو است که قول فرعون بود
 و معلوم است که او تعالی پیش از خلق سموات و ارض موجود بود و پسر اینها را بیا فرید و بعد خلق
 یا داخل خواهد بود میان اینها و این حلول است و حلول اعتقاد باطل است یا داخل و نه بی
 نخواهد بود و نه در جای دیگر باشد و این نیز باطل است یا با آن و جدا خواهد بود و از اینها با استوا
 بر عرض و این قول اهل حق است و اهل جمود و تعطیل را درین باب شبهات و مشکوک بسیار است
 که بدان معاضه کتاب و سنت می نمایند و مقابل چیزی کنند که سلف است و این ایشان
 بران اجماع کرده و حق تعالی بنده گان را بران مظهر و مخلوق ساخته و دلائل عقلیه و نقلیه
 بران فراهم آمده و زیر که این همه دلائل متفق اند بر آنکه او تعالی فوق مخلوقات و عالی بر آنست
 و عباد از او عباد و صبیان را بر همین اعتقاد آورده و فقط ایشان را قرا بر خالق می نهوده
 و در حدیث آمده که ولادت هر مولود بر فطرت اسلام می شود و او را روی و انصافی و
 محبوس می سازند و بپیریه گویند اگر خدای تعالی فطره الله التي فطر الناس علیها لا تبدل

الحنفی الله و این است معنی قول عمر بن عبد المطلب که علی بن ابی طالب و الصبیحان
 معنی حق تعالی ایشان را بر حق مظهر کرده و نیست رسل برای تکمیل و تشریح این فطرت بوده است
 نه برای تحویل و تحریف آن بلکه برای رسل مثل جبرئیل و میکائیل و افراتیل و ایشان از مقادیر و جبرئیل
 درین باب می فرمایند که فطرت و دین خدا را تغییر مازند و بر مردم ایراد و شبهات بکلی است
 شبهات نمی کنند که بسیاری از مردم مقصود ایشان نمی فهمند و جواب نمی توانند داد و اصل
 ضلالت ایشان نظم بکلمات مجمل است که در کتاب خدا و سنت رسول خدا اثری و معنی از آن
 یافتنی شود و نه احدی از ائمه مسلمین بدان قائل شده مثل لفظ جسم و جوهر و عرض و جبر و غیره
 و محکم و مخوان پس انب بجال فی عارف بجال ایشان اعراض و کلام ایشان است تا بطل
 را حق ندانند و یکی از صنایع ایشان نهیست کردن اعتقادات باطله یهودی این اهل سنت مثل
 شافعی و احمد و مالک و ابو حنیفه است حال آنکه اینها هرگز الکلام آن نه کرده اند و لهذا چون از ایشان
 مطالبه نقل صحیح از اسرار مجتهدین و غیرهم میسر بود که اگر این اعتقاد و کلام امام است سند و روایت
 بیارید با جری شوند و کذب ایشان ظاهری شود و این اصل ضلال جمیع از معتزله و غیرهم است
 که پیش مردم اظهار تفریق می کنند و حقیقت آن تقابلی نیست پس محطل عابد عدم است و مثل
 عابد محطل را می و مثل آشی است و دین خدا بیان مخلوقند و در آن وجه گفته اند از است
 و چنانکه ذات او چهره و ذات مخلوق نیست همچنان صفات او مثل صفات مخلوق نه بلکه وی
 سبحانه موصوف است بصفات کمال و منزله است از جمیع نقص و ریب و در بال و در صفات
 کمال هیچ شی با او مثل نیست و نه در سبب مانند سبب سلف است اثبات بال تشبیه و تخریج باطل
 و همین است در سبب انرا اسام مثل مالک و شافعی و ثوری و ابو حنیفه و اینها هرگز امام احمد
 و اسحق بن راهبیه و این است اعتقاد و مثل شی متقدمی مثل فضیل بن عیاض و ابی سلیمان دارانی
 و سهل بن عبد الله تستری و غیرهم و بیان این است که نزد اعیان و اصول و این نیست و همچنین اعتقاد دیگر
 از ابو حنیفه معنی صد عنه ثابت شدن موافق اعتقاد این ائمه است و باین مطلق است کتاب و سنت

بر این رفته اند و بر اهل حدیث از جمله و غیر ایشان حدیث متفق اند و کتب مساویه و اذیان
 بر این مضمیمه در تائید عقایدی روی زمین الاشرار و نه قیاد جمید معتزله فرخوید و یکیک را علی و
 بارای ایشان موافق افتاد و اگر فخران سلاسل فلسفه و عقولات و عقیدان علوم کلاسیه
 و متخذان اهود و خود بلجمت نیر و وادراشبات و لغی تابع سلف صدائین و ائمه ماضیین ایم
 و در معانی مضمومه از کتاب و سنت را بر شبهات باطله و تخریقات زائده و تعلقات فلسفیه
 از باب تحریف کلم از مواضع می دیم و او تعالی خبر داده که در جنت کم و بس و عمل و ما در حریه
 و در هب خواهد بود و این جهاس گویندیت در دنیا از آنچه در آخرت است مگر نام و چون این
 مخلوقات فانیه مثل آنچه در آخرت موجود است با وجود اتفاق در اسم نیست پس خالق جل
 علی در علو و سبالت از خلق اعظم و اعلی باشد بالاولی اگر چه موافقت در اساس است او تعالی
 نفس خود را می طلیم و سمیع و بصیر و ملک و رؤف و رحیم نام کرده و بعض مخلوقات را هم با این نام
 مسمی نموده حال آنکه این می آنچه نام می و این سمیع و بصیر آنچه نام سمیع و بصیر نیست و نه این
 رؤف و رحیم مانند آن رؤف و رحیم است قال تعالی هو العلیم الحکیم و قمرود بشری و
 یَعْلَمُ کَیْفَ عَلَیْهِ و قال ان الله کان سمیعاً بصیراً و قمرود و یجعلنا هه سمیعاً بصیراً و قال
 ان الله بالناس لرؤف رحیم و قمرود و حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم
 با آنکه در صفت خالق و مخلوق هیچ مشابهت و تماثل نیست مگر در اتفاق اسم و این است
 کتاب خدا از اول تا آخر و سنت رسول او و کلام صحابه و تابعین و سایر ائمه که دلالت
 می کند بر این با ظاهر بر آنکه او تعالی فوق عرش فوق سموات مستوی بر عرش بائن از خلق است
 سمیع است که شک نمی کند بصیر است که ریب نمی آرد و علیم است که جهل نمی کند و جواد است که بخل
 نمی نماید و خیر است که کسان و دینی کند قریب است که غافل و لاسه نمی شود و سخن می کند و می
 وی خندد و شادان می شود و دوست می دارد و ناخوش می دارد و روشن می گیرد و در ضامند
 می شود و دشمن می گیرد و در هم می کند و می بخشد و می دهر و عفو می کند و منع می نماید و فرود می آید و شرب

بسوی آسمان و نیاجا که می خواهر نمی خورد و نمی آفتاب و نمی سپید و نمی سفید و نمی نشیند و نمی ایستد
 و ایشان است هر یک که باشند نعم این حاد را از نشانی این آیه پرسیدند حق متعالی که اینها گفتند
 گفت لا یخفی علیهم خافیه بطله و نیست معنی آن اینک وی محط خلق است زیرا که است
 آن شهادت نمی دهد و خلقت جمع علیه سلطنت است و این ایشان است و خلقت فطرت است
 قمر که یکی از آیات خدا و اصغر مخلوقات است و در آسمان نهاده شد و با هر تقویم و سامت
 هر جا که باشد تمام خلق قمریه رسد پس او سبحانه از بالای عرش با ایشان و مطلع بر احوال ایشان است
 و این مسئله حق است محال و تحریف نیست لیکن حیانت از ظنون کاو بی باید و فرموده ای
 اقرب الی الله من عباده و فرموده ای یارب العالمین و فرموده ای حضرت صلی الله علیه و آله
 سلم ان الله یقرب من عباده الی احد کفر من عنق بر احلته و فرموده ای یارب العالمین
 لا یخفی علیهم خافیه و لا یخفی علیهم و لا یخفی علیهم و لا یخفی علیهم پس همه آنچه از
 ادله و البر قرب و محبت و در کتاب و سنت آمده منافی علو و فوقیت او نیست بلکه او سبحانه
 در و نوخ و علی و در علو و فوقیت است و اگر کسی خواهد که عرفی مخالفت این اعتقاد را کتابی
 سنت از قول احدی از سلف است از صحابه و تابعین و ائمه دین نقل کند نمی تواند زیرا که
 هیچ یکی از ایشان نگفته که خدا بر آسمان نیست یا بر عرش نیست یا در هر مکان است یا نه
 داخل مکان است و نه خارج از آن یا متصل است و نه منفصل و این که اشاره حسیه صالح
 و نحو آن بسوی او نار و است و هر که گمان اینست که نصوص صفات معقول المنفی نیست معلوم
 نمیشود که مراد خدا و رسول از آن چیست و ظاهرش تشبیه و تشبیل است و اعتقاد ظاهرش کفر و کمال
 بلکه این الفاظ بی معنیست و تاویل و توجیه آن جز خدا هیچ کس نمی داند گویند اینهمه آیه و کتب معص
 است و طریقه سلف همین بود و ایشان حقیقت قول او تعالی را لا یرى جیعا قبضت بهیم
 القهقهه و قوله ما من عندنا ان لا یخفی علیهم خافیه و قوله لا یخفی علیهم خافیه و قوله لا یخفی علیهم خافیه
 و نحو آن نمی دانستند پس این گمان کننده چهل مردم بقیه سلف و اصل ایشان از هر بیست

این طین او قسمن است جمال سابقین اولین از انصار و صاحبین و سایر صحابه و تابعین است که علم
 است و انقد ایشان در فهم و حسن و در عمل و اتباع برای سخن و الهم بکتاب الله بود و نود لازم
 این طین آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تکلم با این الفاظ و عبارات می کرد و لیکن
 معانی آن نمی دانست یا نمی دانست و لیکن ضلالت است و رومی داشت و این خطای
 عظیم و بسیار است قبیح است نفوذ باشد نه لا مثل له و لا شبهه و لا ضد و لا ند و لا اظهر و
 لا معین نیست او را و ذات و صفات، مانند و نه ضد و نه مذکر و نه خلافت او را و نه خلافت
 جنس را گویند و نه یک جنس را و نه بیشت پناه و نه درو گاری کننده و یاری دهنده و لا یخدا
 بعینه و لا یجمل قیده و نه باخیر خود می شود و نه در غیر خود در آید چسبکی شدن و دخیل محال است
 و درونی با یکدیگر منافات دارد و در آمدن در غیر از صفات اجسام است مثل آب در گل و آتش
 در شنگ و در شانی در خانه و شخص در سرای اتحاد یکپارگی شدن و دخیل و حلول در آمدن در چیز
 و این دو قسم است سر بانی که انقسام محل است تمام انقسام حال باشد مثل سفیدی در جامه که از
 انقسام جامه سفیدی منقسم شود و دوم طریقی که بینین باشد مثل حلول آب در سبزه و حق تعالی ازین
 هر دو منزله است و اینجا مذکور است حلول و اتحاد باطل گردد قال تعالی وَ جَعَلْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ حَبِ الْخَلْقِ
 أَمْثَلًا ۚ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ ۚ تمام قرآن ماطل و حلول او تعالی از خلق است پس قول وجودیه هم که
 اظهر باشد متصف به جمیع صفات الکمال منزه عن سماء النقص و از و ال موصوف است
 همه صفتهای کمال یعنی هر چه از جنس بقا و کمال است او را ثابت است پاک است از هر چه نقصان
 نقص و از و ال دارد و سوره ایه الله تعالی بالبصر و ویدن فیکبر ثم جاثیه فی العقل جاثیه است در
 عقل و مراد بجز اذن و عقل آنست که چون او را فاعلی بالنفس گفته اند با استماع رویت مادی که
 بر فاعلی بران تأخیر نشود و کند آنکه اصل عدم استماع است و اینقدر ضرورت است و هر که دعوی استماع
 کند بیهوده میگوید لازم است و آنگاه علم امکان رویت بدو و عقلی و می استدللال کرده اند
 عقلی فرض نیست و تقریر عقلی آنست که موسی علیه السلام سوال رویت کرد و کمال تعالی

رت آیت الظهور انک پس اگر ممکن نبوی بود طلب آن چهل مایه بی زنی خدانه و مایه بی
 نمی بود یا نه و عبت و طلب محال و انبیا علیهم السلام از آن منزه اند و نیز حق تعالی تعلیق رویت
 با استقرار عمل کرد و استقرارش ممکن است و نفس الامر و معلق به ممکن ممکن باشد زیرا که مستوی
 اخبار ثبوت معلق است نزد ثبوت معلق به و محال بر هیچ شیئی از تقدیر ممکن ثابت نیست و واجب
 بالنقل و واجب است بنقل یعنی ثابت و واقع است و آن برود و گوناگون باشد یکی آنکه ممکن شود
 با کشف تام بلخ که از تصدیق عقده اکثر باشد و این مری زاده بر علم است و آن اثبات شیئی است
 که با هر محاسبه بصیر چنانکه اگر کسی بوی نام بیند پشتر چشم پوشد ماه درین دو حالت بی شبهه بر وی کشف
 باشد لکن انکشاف وی در حالت نظر اتم و اکمل خواهد بود و نیست این حالت مخصوصه پس گویا رویت
 پنجم درست و لیکن این دیدن بدون موازات و مقابله و جهت و شکل و لون بود زیرا که رویت
 نوعی کشف و علم است اما اتم و واضح از علم بین این رویت بر وجه غارق عادت بشیر اعتبار مقابله
 باین حاشه بصیر باشد چنانکه از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی است ای اراکم من وراء
 ظهری را و اهل الشیخان و چنانکه او تعالی ماری بیند و باین وجه قابل اندمتر و غیر این
 از اهل سنت و این حق است و نیست خطای ایشان مگر در تاویل کردن رویت باین معنی و ما
 یعلم تا و یله الا الله یا حصر کردن آن درین معنی با وجود عدم دلیل حصر و آنکه متشکل شود او را
 برای ایشان بصور کشیده که لایق جناب قدس او باشد و منزه بود از مائست فلق و تصور او بام ایشان
 چنانکه در سنت مذکور است ان الله تعالی یجلی بصور کثیره لاهل المراتف و فرماد خدا علی رب و هو علی
 کوسیه و فرمود ان الله یکلم ابن آدم و شفاه الی غیر ذلک و ناظر درین احادیث میان حالت است یا فکر
 بطاهر کند و محضر شود اثبات عالم مثال و قاعده اهل حدیث مقتضی همین است چنانکه بیانی بر آن تنبیه کرده شد
 ولی در حدیث گفته به الا قول و الیاده ذهب یا گوید که این وقایع در حس ناظر را به دور بصیر و متشکل شود و اگر چه
 خارج من هیچ نبود و باینند این بن مسعود و فرمود تعالی یقین هر آنی السماء و یل خان شمیم گفته که چون ایشان را غلط
 رسید یکی از ایشان بوسی آسمان سید و رویت و قال از جمعی می نگریست و این را بشنون گفت هر چه می گوید که در نزد

و نقل در مشرق آمده است که فیض الهی در خواب بود و او تعالی را نازل و سجد می فرمود و می گفت
 وای با خلق مناجات و دعا طلبت خدا بد کرد و درین حالت غیر متغیر عظمت و غیر متقل غلبه بود
 تا بماند که وی بر هر شئی قادر است یا از انشیل برای تقسیم معانی دیگر گوید و متعصب برین معنی
 ازال حق نمی نماید و الله اعلم و برین تقدیر از سجدان را کچشهای سرخود بینند بشکل دلوں و در
 چنانکه در خواب واقعی شود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود رأیت ربی فی آسمان
 صوری در درویشی فی صورۃ شاب پس چنانکه در دنیا خواب می بینند اینجا عیان نظر
 کنند شاه ولی الله محدث دہلوی گفته این هر دو وجه را فهم و معتقد می کنیم و اگر مراد خدا و رسول
 غیر این هر دو وجه باشد بهمان ایمان آورده ایم اگر چه بعینه معلوم نباشد را از وی گفته دیدن
 آنحضرت خدا را در خواب بصورت مخصوص جائز است و بعضی مشایخ ذکر کرده که او تعالی را
 و عقوبت تجلیات صوریه باشد و باین بسیاری از اشکالات زائل می شود و قاضی خان مرغ
 این منام کرده و تشدد درین مقام نموده و علی قاری تعقب وی ساخت و بیان جواب و
 تعیین صواب پر دست گویند ابو حنیفہ خدا را صدا بار خواب دید و از حضرت جنبل در خواب از وی تعالی
 پرسید ای رب مقربان بکدام چیز تو نزد یک می شوند فرمود بکلام من یعنی قرآن کریم گفت
 بفهمیدن یا بغیر آن فرمود و فهم باشد یا بغیر فهم و ابو ذر او تعالی را در منام دید و پرسید راه بود
 تو چگونه است فرمود ترک نفس خود کن و بیایم بچنین از حمزه زیات و ابی الفوارس کرمانی حکیم
 نزدی و شمس لایم کرد و در وی و غیر جمیع روایت که اینها خدا را در خواب دیده اند و ابو منصور ناسخ
 باستحالات روایت در منام رفته و حدیث وارد است بروی و بعد و بدین رسول صلی الله علیه و آله
 و سلم در منام وحی از انشاء اسلام چه جای الکار و ملامت و قد ورد الدلیل السمعی باینجا
 رؤیة الملی منین الله تعالی فی الدار الاخری و بدینست دلیل سمعی بر واجب
 گردانیدن رویت مؤمنان او تعالی را در سرای پسین که عبارت از در و حشر است اما کتاب
 پس قول او تعالی است و یجئک فی عیننا فیاضاً الی ربنا فاطمنا و فرمود و علی الاراک

آن جز خدا کس نداند و قیاس جانب بر شما فاسدست و استدلال بر عدم اشتراط بریدن
او تعالی را منطوریه است زیرا که سخن در دین چشم سر و حاسه بصیرت اگر گویند که چون از لایق
بود و حاسه سلیم است رویت او تعالی درین دار واجب شود و زحمان با خدا که پیش ما که هست
بلند بود و ما از آن بیخبریم و این مقصود است گوئیم این ایله و منوع است زیرا که رویت نزد ما بخلق
خداست و واجب نمی شود نزد اجتماع شرائط و هوای لایق حدیث فی یوم القیامه و او تعالی
دیدار شده است برای ایمان آن زندگان هر روز قیامت و برین است اتفاق الیه و در سلیمین
بر جمیع صحابه و تابعین و ائمه سلیمین بر تاج قرون و هر دو در این رویت قبل دخول جنیت
و بعد دخول دینی خواهر بود و بدلائل کتاب و سنت متواتره و جمیع صحابه را الیه اسلام و اهل بیت
و نهوا بیهندید و اگر از فوق خود بنا بر استحالة رویت وی تعالی از ائمه یا خلف یا امام یا
سین یا شمال چنانکه در حدیث آمده فاذا الرب قد اشراف علیهم من فی قهقهه و اهل
السدن علی قاری گفته اما رویت اثبات رویت بتر معنوی رسیده و قبول آن واجبست
نقله و تواتر اهل برع عقلاً قابل التفات نیست و قول قاضی خان که ترک کلام درین مسأله
حسنست غیر مستحسنست بنا بر صحت و ثبوت ادلایا با ائمتی و آنچه اهل کلام درین مسأله ذکر
کرده اند که این رویت در مکان و بر جهت و موقبله و مسافت و مسدود آن نخواهد بود و کتاب سنوت
الان ساکتست و نصی از شرایع درین باب موجودند و هیچ یکی از سلف است و الیه ایشان
بدان کلام نکرده و هیچ چون او را بصفاقی متدوند که جز در عدم محض نتوان یافت نفی رویت و
استمرار و استمرار صفاقت کرده اند و الیه اهل سنت و ائمه و اثبات حق و رد باطل چه واجبتا و در اند
خدا بیایا با تبعاعهم فالهم صد که الحسن حافظ ابن القیم هم در حاشی الارواح الی بلاد الافراح مسأله
رویت او تعالی را در و را حضرت بر وجه خوب با ثبات رسانیده و مکران را جواب داد بطریق
آنکه گویند فلان که جن را دیدار نباشد بطریق گفته این سخن صحیح نیست بلکه خود اشتباهی ملائکه را دیدار
و در درشت و بیست و نیران تفصیل کرده و احادیث آورده و جن ملائکه کنند جای آن را و این بقیه خواهد شد

و جماعه از ائمه بر آنکه ایشان را ثواب نبود و در بهشت نه و را باید غایت آنکه از دوزخ نجات
یابند و با وجود آن فضل خدا واسع است تواند که در وقتے باین نعمت فائز شوند اگر چه هر روز و هر
جمعه بود چنانکه آدمیان را باشد و در ربوبیت زمان نیز اختلاف است و حق آنست که ایشان را
گاه گاهی مثل ایام عید و دنیا که ایام در بارعام و تجلی تام باشد و بیدار بود و نه چنانکه خواص و مومنان را
صبح و شام و جماعه ایشان را در روز جمعه و درین معنی احادیث آمده این حاصل کلام سید علی است
گویم نساء و مومنان و اهل انجلاط ملائکه و جن پس همه و اهل این بشارت باشند غایت
آنکه این کرامت مخصوص آدمیان باشد و جن و ملائکه را نبود و اگر دلیل بر این ثابت شود اما
اخراج نساء جائز نباشد و کیف که قاطع و خدیجه و عائشه و دیگر زنان اهل بیت آنحضرت و
مریم علیها السلام و آسیه که کمال ترویج و عارف تر از بسیاری مردان اند و یدار حق مل و علامه منع باشند
یا از عباد مومنان درین نعمت و کرامت کمتر افتند و بنیام آنجا حجاب نبود و درو و صغیر و بزرگ
یرا المومنون و انکم سترون و بکلمه بطریق تغلیب است و نیز سید علی گفته این تحقیق و دلیل
در رویت بعد از دخول بهشت است و الا در موقف مخصوص یکسے نبود بلکه کافران و منافقان را
نیز بود لکن بصفت قهر جلال بعد از آن محبوب شوند تا حسرت و عذاب فریاده بود و است و لیکن کبریه
کلا لا یفهم عن تدهیه فی مدین المجهنم و این تفصیل سادست و در عدم رویت و حجاب
عام و اهل علم و در جواز رویت وی سبحانه و در دنیا بصورت پنداری و قول است صحیح عدم
جواز است و به قال ابو القاسم القتیری و این سخن در جواز و امکان است و الا عدم و قبح و قوت
آن و غیر آنحضرت راضی الله علیه و آله و سلم در شب مراجعت منقلب علیه است و با جماع محدثین و فقهاء
متکلمین و مشایخ ادبیا را غیر حاصل و مشتاق اتفاق دارند بر تفصیل و تکذیب عی آن گفته اند که او عا
علامت عدم معرفت حق است بلکه هر که گوید خدا را و در دنیا عیانی می بینم و یا وی مشاهده کلام نمی
کافر کرد و الله تعالی خالق افعال العباد و خدا پدید آکنده افعال بندگان است و خلق و
تکون صفتی است مختص بوی تعالی ممکن چه باشد که ممکن را پیدای تواند کرد بلکه ممکنات بهما چه چنان

و چه عرض و چه افعال اختیار یابندگان همه مخلوق او تعالی است اسباب و وسائل را و پوش
 فعل خود ساخته بلکه دلیل بر نبوت فعل خود کرده است نقاب عارض گل جوش کرده مارا به توجیه
 واری و روپوش کرده مارا به چنانچه عقلا از حرکت جادات پی محرکی بر ندوی دانند که بین
 حرکت فراخور حال این جا نیست بلکه این را فاعلیست و رای او است که چه تیرازگان همی گذرد
 از کلمات برینند اهل خود به همین آن عقلا که بخت بصیرت شان کمال شریعت تکمیل شده است
 می دانند که ممکن احداث مثل خود در ارکان گوشتی از افعال یا عرض از اعراض باشند نتوانند
 کرد آری این قدر فرق در افعال اختیار یابندگان و حرکت جادات متحقق است و ایمان
 بدان واجب که حق تعالی بندگان را صورت قدرت و اراده داده است دعوات الهیه جرات
 که هرگاه بنده قصد فعلی کند حق تعالی آن فعل را پدید کند و بوجود آورد و بنا برین اراده و قدرت
 عباد را کاسب گویند و مرج و ذم و ثواب و عذاب بران مترتب است و انکار فرق در میان
 حرکت جاد و حرکت حیوان کفر است خلاف شریع و خلاف بداهت عقل و همچنین از خالق مجیر
 از اشیاء انشأ هم کفر است و لکن آنحضرت قدس سره فرموده است خود گفته و مراد بقدریست که اند
 قائل بآنکه بنده در کار و بار خود قدرت مستقله دارد و افعالش مخلوق او است و واجب تعالی را
 و مان دخل نیست پس قدر را انکار کنند و قول ایشان مخالف فصوص قرآنی است قال تعالی
 وَ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ مَا يَكُونُ لِمَنْ يَدْعُوهُ أَنْ يُفْعَلَ بِهِ شَيْءٌ وَ مَنْ يَدْعُوهُ يَكْفُرْ وَ اللَّهُ يُقَدِّرُ لِمَنْ يَشَاءُ مَقْدَرًا وَ لَا يَسْتَكْبِرُ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ
 و بدان و خالق شر را هرگز نماند و قدریه و حقیقت از ایشان نیز برتر اند که قائل اند بخالق
 غیر متناهی زیرا که بندگان خدا را جبر خدا که شایسته او اند کرد و ایشان هر بنده را خالق فعل
 خود شئی گویند من الکفر و الا ایمان و الطاعة و العصیان از کفر و ایمان و طاعت
 و عصیان و مراد بافعال و درین سلسله اعم از فعل قلب است و اوایل مستر از اطلاق لفظ خالق
 بر عباد و تماشای می کردند و انکار لفظ موجد و مخترع و نحو آن می نمودند چون حیاتی آمد وی و
 اتباع وی دیدند که سنی نهی کیست که اخراج چیزه از عدم بسوی وجود باشد جرات

بر اطلاق لفظ خالق بنموده و جلای کلام چند وجهه ازان جواب داده اند که در کتب مبسوطه
 مذکور است و بعد کسب مستقر له خالقیت عبد را مثل خالقیت او تعالی نمی دانند زیرا که بنده متقصر
 بمسوی باب و آلات مخلوقه او تعالی است و لیکن جلای ماوراء النور و تضلیل ایشان درین سلسله
 مبطله بسیار کرده اند و معتقدند که گویند ما فرق می کنیم در میان حرکت ماشینی و حرکت تحریریه
 زیرا که اول با اختیار است نه ناشی و اگر همه مخلوق خدا می بود قاعده تکلیف و مرجع و ذوم و ثواب
 و عقاب باطل می شد و این ظاهر است و جوابیه آنست که این الزام متوجه بر جبریه است
 که قائل اند بنسب کسب اختیار و کارنامه است بیکدیگر حاصل کلام آنکه افعال عباد مخلوق خداوند
 و گویند **وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَاَعْلٰیٰ** بدان اشارت میکند که خلق را بخود نسبت کرده و عمل را بعباد نسبت
 ساخته و این که می گویند فعل از حق و کسب از بنده است بعقل و برنی آید و کتاب و سنت بدان
 حکم نمی کنند فافهم و همی کلاما بار **اِدْعُهُمْ** و تشبیه الله تعالی و تقدس و این همه افعال عباد و
 کسب و قلیل و کثیر نیک و بد بفرع و عیان باراده و خواستش او تعالی است زیرا که اگر اراده نمی کرد هرگز
 بنده و خلق نمی شد و اراده و شیت نزد اهل حق در حق او تعالی یک است چنانکه پیشتر گذشت
 و حکمت و حکم اوست و این اشارت اگر بوی خطاب تکوین باشد و نسبت که افعال تعالی
اَتَمَّ اَمْرُهُ اِذَا ارَادَ شَيْءًا اَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُنْ و قضیت و بقضای اوست
 که عبارت از فعل است باز یاد است احکام و برین تقدیر صفت فعلیه است و زودا شاعره و
 اراده از لیه متعلق باشیا علی ماسه علیه است و برین تقدیر صفت و آیه بود و تقدیر
 و انداز کردن اوست و آن تقدیر بر هر مخلوق جدا باشد که بران یافت میشود و احسن و قبح
 و نفع و ضرر و زمان و مکان و آنچه مترتب بر اوست از ثواب و عقاب و مقصود تقسیم اراده و تقسیم
 و قدرت اوست زیرا که همه مخلوق اوست و این قدرت و اراده را می خواهد بنام بر عزم اراده
 ابرار و کافران و فاسق و کفر و فسق خود مجبور نیستند که تکلیف ایشان با ایمان و طاعت صحیح نباشد
 زیرا که او تعالی کفر و فسق را از ایشان با اختیار ایشان اراده کرده پس هیچ جبر نشد چنانکه کفر و فسق

از ایشان با اختیار معلوم کرده بود و تکلیف بحال لازم نیست و للعباد افعال اختیاریه بنابر این
 بهمان کانت طاعة و یعاقبون علیها ان کانت معصية و بنندگان را کارهای اختیار
 که بار آورده اختیار ایشان صادر می گردد و بجز را مضطر از ثواب داده می شوند بدان اگر آن افعال
 طاعت و فراموش نیست و عذاب کرده می شوند بدان اگر نافرمانی و عصیان است نه چنانکه جبریت
 ترک کرده اند که بنده را اصلا فعل نیست و حرکاتش بمنزله حرکات حادث است که هیچ قدرت بر آن
 ندارد و قصد و اختیار و این باطل است زیرا که فرق میان حرکت بطش و حرکت ارتعاش ضروری
 بهیست و معلوم است که اول با اختیار است نه ثانی و اگر بنده را اصلا فعل نمی بود و تکلیف او
 صحیح نمی شد و استحقاق ثواب و عقاب بر افعال او مترتب نمی گشت و لخصوص قطعیه ناسف
 است که قوله تعالی جَزَاءَ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و قوله تعالی قَسَمَ شَاءَ فَلْيَقُولُوا هُمْ وَمَنْ
 شَاءَ فَلْيَكْفُرُوا و بآنکه فعل بنده با اختیار است هیچ اختیار او درین اختیار نیست چنانکه
 شخصی خواهد که نگی بگویند پس اگر قدرت و حکمت داشته است می باید که در سنگ اختیار
 حرکت بیاورند و این بدان ماند که گفته اند مختار فی فعله مجبور فی اختیاره یا اختیار
 در صورت و جبر در معنی است و معنی جزا و راجع بسوی ترتیب بعض افعال بر بعض است
 مثلا چون او تعالی حالتی در بنده بیاورد چکمت او متعین شد که حالتی دیگر در وی از نعمت و
 الم بیاورند پس اشتراط وجود و اختیار و کسب در جزای اعمال بالعرض است نه بالذات و این
 تحقیق مفهوم از کلام صحابه و تابعین است و در حقیقت این سلبه قضاء و قدر و جبر و اختیار مقام
 حیرت و عتراف بجز و سکوت است و مرجع و مال آن باین آیه است لَا يَسْأَلُكَ عَمَّا تَعْمَلُ
 وَ هُمْ يَسْأَلُونَكَ جَعَلْنَا صَادِقَ فَرْمُودَ لَا جَبْرَ وَلَا هُدَا و لکن امر بدین امر بدین یعنی هر
 حق توسط است میان این دو آن و لیکن عقل در دریافت این امر توسط هم حیران و سرگردان
 و در حقیقت این حیرت و سرگردانی این بحث و جدل راست که می خواهند عقائد را بعقل ثبات
 کنند و اما این سلبه بجز شارع معلوم شده ایمان بآن آوردنی است و عوض ناپدیدان حکمت

بطالت و جهالت باشد هیچ عمل حقیقت بر محضت موقوف نیست کار باید کرد و اعمال و افعال
 میسر باشد خلق له و بعد شنیدن خبر از شایع اگر در باطن خلجانی و تردوی هست فکر باین
 ازین باید کرد و الحسین منها برضاء الله تعالی و نیکو از افعال بندگان که متعلق روح و عاقل
 و ثواب در آمل باشد برضای او تعالی و خوشنودی اوست یعنی بار او را و غیر متشخص
 و القیوم منها و ابراز افعال عباد که متعلق نوم در عاقل و عقاب در آمل باشد لیس برضاه
 نیست پسندیده او زیرا که بر وی اعتراض است قال تعالی و لا یرضی لعباده الکفر بینه
 اراده و شکیست و تقدیر بر متعلق برضاه و محبت و امر و حسن تعبیه متعلق نمی شود چه خواستن میسر است
 دیگرست و راضی بودن دیگر رضائست که امر کند و بفرماید که بکن و بسیار باشد که امر کند و نخواهد
 که بر قیوم آید محضت حکمت که جبری کسی نداند و الله یهدی من یشاء ویضل من یشاء
 و خدا اراده می نماید هر کرای خواهد و گمراه می کند هر کرای خواهد کتاب و سنت باین مطلق است با وجود
 آن نسبت به ایت بقرآن و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نسبت ضلالت شیطان احصاء
 واقع شده و این مجازست یا چنین گویند که هایت و وسوسه و رویکی راه راست نمودن
 دوم بمقصد رسانیدن این معنی دوم مخصوص بجناب الهیست از دیگری نیاید و وسوسه اول از
 رسول و قرآن آید پس بفریب براسب هدایت ساختن و شیطان را بسبب ضلالت و حقیقت
 به از خداست و مشهور است که هدایت نزد معتزله دلالت موصول الی المطلوب است و نزد معتزله
 دلالت بطریق موصول الی المطلوب را درست که وصول و اهتار حاصل شود یا نشود و الاستطاعة
 مع الفعل و استطاعت و توانایی همراه فعل است در زبان اگر چه بالذات متقدم باشد بخلاف
 معتزله که اکثر ایشان قائل اند بدون استطاعت قبل فعل و اشتری درین سلسله موافق بسیار
 از معتزله است مثل بخار و محمد بن عیسی و ابن راوندی و ابی عیسی و راق و غیر هم و ضراریه و کرامیه
 درین سلسله مخالف ایشانند و استطاعت و قوت و طاقت و وسع و قدرت نزد اهل لغت
 اسمای متعارفه اند و نزد متکلمین مترادف و همی حقیقه القدیمه القیوم یکوین بهما الفصل

و این استطاعت حقیقت قدرت نیست که فعل بان می باشد اشارت است باینکه این فعل
عرض است که پنداری کند او تعالی در حیوان تا بدان افعال اختیاریه بکند و این علت فعل
باشد و جهود بر آنند که شرط ادای فعل است نه علت وی و باطله صفت هست که او تعالی نیت قصد
اکتساب فعل بعد سلاست اسباب و آلات خلق می فرماید پس اگر قصد فعل خیر که قدرت فعل خیر
می آفریند و اگر قصد فعل شر که قدرت همان فعل پیدا ساخت چون بنده قدرت فعل خیر را
ضائع می کند سختی ذم و عقاب می شود و لهذا در دم کافران نمی بود که استطاعت سبع ندانند
و چون استطاعت عرض آمد واجب شد که مقارن فعل باشد بر آن نه سابق بر آن و الا وقوع
فعل بلا استطاعت و قدرت بر آن لازم آید و آنکه قائل بقلیت استطاعت بر فعل است تفرات
می کند بآنکه تکلیف حاصل است قبل فعل بالضرورة زیرا که کافر مکلف است بایمان و تا که صلوة
مکلف است بدان بعد دخول وقت پس اگر استطاعت ثابت نمی بود تکلیف عاجز لازم می آمد و

این باطل است و انان اشارت بجواب ازین استدلال می کند و می گوید و یقع هذا الاسم
علی سلاطة الانساب و الالات و الجوارح و واقع می شود این اسم یعنی لفظ استطاعت
بر سلاست اسباب و آلات و جوارح اینانکه و قوله تعالی است و لله علی الناس حج البیت
صبر ان استطاع الیها سبیلاً و صحته التکلیف تعمد علی هذه الاستطاعة و صحته
تکلیف متدرجین استطاعت است که سلاست اسباب و آلات بود نه بر استطاعت یعنی
اول حق آنست که حکمت تکلیف متدرج عقل و نیز و بلوغ است و استطاعت مع الفعل که شکل آن
می گویند قرآن و حدیث بر آن ناطق نیست و در علم اصول فقہ درین سلاست بحث است چنانکه
حصول الاول علی اصول تحقیق آن کرده ایم فلیرج الیه و لا یکلف العبد بما الیس فی وسعه
و تکلیف داده میشود بنده آنچه در وسع اوست برابر است که فی نفسه متعین باشد چنانکه جمیع
یا ممکن بود و این سلاست متعین علیه است لقوله تعالی لا یکلف الله نفساً الا و سعه بها و امر در
قوله تعالی انشی بی یا سماء یعنی برای تعبیر نیست نه تکلیف نزاع و جوارح متعین است باینکه تعالی

و اشرفی جائز داشته و گفته قبیح نیست از او تعالی چیزی را بخواهی جدا من الا اله فی المضرب
 عقیب ضرب انسان و الا نکسار فی الزجاج عقیب کسر انسان و ما الشبیه کل ذلک
 مخلوق لله تعالی و دردی که یافته می شود در مضروب پس ضرب یعنی زد و کوب انسان
 و شکستگی که یافته می شود در آگینه بعد شکستن آدمی و آنچه مانا باوست این همه آفریده خداست
 بنا بر آنچه گذشت که خالق همه همان ذات واحد است و جمله کمالات مستند باوست و از واسطه
 و مستز که اسناد بعضی افعال بسوی غیر خدا می کنند می گویند که اگر صدور فعل از فاعل بلا واسطه فعل دیگر
 پس بطریق مباشرت باشد و الا بطریق تولید چنانکه حرکت دست موجب حرکت کلید است
 پس الم از ضرب و انکسار از کسری زاید و این هر دو مخلوق خداست و نزد ما همه مخلوق او تعالی است
 لا صنیع للعبد فی تخلیق نیست کاری بنده را و در قرین مترادف این است که مقید به تخلیق نکنند
 زیرا که هر چه را متولدات می نامند بنده را اصلا در آن دخل و صنیعی نیست نه بطریق تخلیق و نه
 بطریق اکساب و المقتول میت با جله و مقتول میت است با جمل خود یعنی وقتی که برای موت
 مقدر شده و در آن وقت کشته شده چنانکه مستز که گویند که حق تعالی بر وی اهل را قطع کرده و وی را
 کریمه اذا جاء اجله لا یستأخرون ساعة ولا یستعجلون ۵۰ است و فرمود
 و ان یؤخر الله نفسا لا یفسد اذا جاء اجلها و حیوان از آیات پس اصل یک است و محبت مقتول
 احادیث و آمده است و آنکه بعضی طاعات در رمی انحرای عن انسی قال قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم من احب ان یبسط فی رزقه و ینسأ له فی الله
 فلیصل رحمه و اذ البخاری و مسلم و ترمذی و ابن ماجه و ابی داود و ابن کثیر و ابی حاتم و ابی یوسف
 علیه و آله و سلم لا یرد القضاء الا الدعاء و لا یرید فی الصلوة الا البس و الا
 التیمذی و ابن ماجه و ابن حبان و الحاکم و فی صحیحین با آنکه اگر با جمل خود می مرد
 قابل ستم و عقاب و دیت و قصاص نیست زیرا که موت مقتول بخلق و کسب از نیست
 و جواب از اول آنست که او تعالی می دانست که اگر زید طاعت نخواهد کرد و جیل سال خواهد بود

ولكن معلوم اوست که آن طاعت نخواهد کرد و عمل او نیست و سال خواهد شد پس نسبت این زیاده
 بسوی این طاعت یعنی بر علم خداست که اگر آن طاعت نبی بود این زیادت هم نمی شود
 پاسخ از ثانی آنکه وجوب عقاب و ضمان بر قاتل تعدیست بنا بر ارتکاب او نیست غصبه و
 کسب کردن او فعلی را که خدا تعالی آن خلق موت فرموده بطریق جری عادت چنانکه قتل نفس
 قاتل است کسب اگر چه خلق نباشد و الموات قاتله با لیت مخلوق الله تعالی موت
 قائم نیست برده و آفریده اوست بنده را در آن هیچ صنیع نیست نه تخلیق و نه کسب و نه ای بن امر
 بر آنست که موت وجودیست بدلیل قوله تعالی خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ و اکثر برانند که چه نیست
 معنی خلق موت قدر اوست و الاجل و احد و مرگ و مدت مرگ یکی است نه چنانکه کسی زعم کرده
 که مقتول را دو اجل است یکی قتل دیگر موت و اگر گشته نباشد تا اجل خود که موت است می زیست
 و نه چنانکه فلاسفه گویند که حیوان را اجل طبیعی است که وقت موت اوست بمثل رطوبت و الطفا
 حرارت غریزی و دیگر اجل اختیاری است بحسب آفات و امراض و السخا و الرزق و حرام و حلال
 رزق است زیرا که رزق نام چیزیست که می فرستد خدا بسوی حیوان پس می خورد و از او این
 گاه حلال باشد و گاه حرام اطلاق ما من ۵ آیه فی الاصل لا علی الله رزقها
 بر آن دال است و هر کسی استیفای رزق خودی کند چنانکه لن نفوت نفس حتی تستكمل
 رزقها بدان اشارتی کند و رزق معتزله حرام رزق نیست بجهت آنکه تفسیر کرده اند از ایهام لوک
 که مالک آنرا بخورد و با آنچه انتفاع بر آن منوع نباشد و این جزو حلال نخواهد بود ولیکن بر تقدیر اول
 لازم می آید که آنچه در باب می خورد رزق نباشد و بر هر دو وجه لازم می آید که اکل حرام طول عمر خود
 اصلا رزق خدا نخواهد و بنای این اختلاف بر آنست که اضافت بوی تعالی در معنی رزق نیست
 و نیست رازق مگر خدای واحد و بنده بر اکل حرام مستحق ذم و عقاب است و هر چه مستحق ذم و عقاب
 باشد قبیح نبود و ترکش در خوردن و نوش و عذاب نباشد و جواب آنست که این ذم و غیره بنا بر
 سوء مباشرت اوست اسباب را با اختیار خود و لا یتقص ران لایاکل الانسان سارقه ان

لویا کل غیبه رزقه و تصور نمی شود که کدام آدمی رزق خود بخورد یا غیره و رزق او را بخورد
 زیرا که غذای هر شخص که او تعالی مقدر کرده واجب است که آن غذا را از آن کس بخورد و خوردن
 دیگری آنرا متعین است و بعضی ملک متعین است و الله تعالی یضل من یشاء و یهدی من یشاء
 من یشاء و الله تعالی گمراه می کند هر کس را که می خواهد و راهی نماید هر کس را که می خواهد و راه را از دست
 در دنیا و آخرت موصلاست و بیان طریق زیرا که این ماست در حق جمیع عباد و مصلحت
 الاصلی للعبد فلیس ذلک بواجب علی الله تعالی و چیزی که نیکوتر است برای بنده
 واجب نیست بر او تعالی و الا کافر فقیر معذب و دنیا و آخرت را نمی آفرید و نه او را ائمنان بر
 عباد و استحقاق شکر در هدایت و امانت انواع خیرات می بود و بخت بودن این امور ادای
 واجب و امتنان او بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فوق امتنان برای جلی بود چه
 با هر یک همان کرد که در حق او صلح بود و نه برای سؤال عصمت و توفیق و کشف خضر اولیای او
 خصیب و رضا و هیچ معنی نمی بود زیرا که هر چه در حق هر چه مذکور و مفید بود که ترک آن بروی
 واجب است و چیزی در قدرت وی سبحانه و تعالی بصلاح عباد باقی می ماند زیرا که ادای واجب
 کرد و بماند آفرین که مفاسد این محصل یعنی در جوب اصل بلکه اکثر اصول معتزله پیش از آنست که محصل
 در ناپدید بمانی این مفاسد بر تصور نظر ایشان در معارف الهیه و روح قیاس غائب بر شهادت در
 طبع ایشان است و هیچ شی بر وی باجباب غیر او واجب نمی شود و آن کدام غیر است که بر وی
 چیزی واجب تواند کرد آری گاهی و عده چیزی می فرماید و ایفای آن و عده می نماید بکردار
 فضل خود چنانکه در قرآن کریم آمده ان الله کتب علی نفسه الرحمة فتوحان از آیات و
 احادیث که دلالت دارند بر آن و در هر دو حالت محمود است هم در عدل و قهر و هم در فضل و کرم
 و یکسان بر وی حق و استحقاق نیست الا آنکه خبر داده که مطیعان را ثواب و هم و معاصیان را
 عقاب کنم و لا بد این چنین خواهد بود که وی گفته و لیکن بروی لازم نیست اگر خدا خلاف آن
 کند که در احوال نباشد که گوید هر چه چنین کرد و هیچ انفصال او مصلحت کلی است

و وجوب نیست بر وی لطف جزئی خاص در صلاح خاص نیست قسبح از وی بلکه بر جمعی آن فریبند
 و روی باعتبار خیر حسن و حکمت است و در افعال خود منسوب به وی چو زو ظلم نیست بلکه رعایت
 حکمت می فرماید در هر خلق و امره آنکه استکمال نفس و صفات خود بپذیرد کرده باشد و او را
 حاجتی و غرضی بدان تعلق بود که این ضعیف قسبح منافی الوهیت است و امارت حد و ثبوت و
 امکان لا غرض الفعله کارهای خدا را فرض نمود چه صاحب غرض محتاج بود و فو اند و
 منافع مرعات حکمت در هر کار و اوراق بخلق است و او را بدان احتیاج نبود و وجود و عدم خلق
 و منافع و صلاح ایشان نسبت بذات وی تعالی یکسانست و لیکن هر چه میخواند میگوید آنکه این
 رعایت و مصلحت نیز بر وی غیر لازم و واجب است لاحکامه سوا نه نیست حکومت کننده جز
 وی حکم حکم اوست لقول تعالی اِنَّ الْحُكْمَ اِلَّا لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ که حکم او واجب و مندوب و مباح
 و مکروه و حرام از فوق عرش بوده پس هر که حکم بوجوب یا حرمت چیزی کند بغیر ثبوت و ثقت و
 مغتری کذب بر خدا باشد که قال تعالی وَلَا تَقْفُ لِقَا الْعَاقِبَةِ اَلَسِنتُكُمْ هٰذَا اَحْلَالٌ
وَهٰذَا اَحْرَامٌ لِّتَقْدُرُوا عَلٰی اللّٰهِ الْکَذِبَ اِنَّ الَّذِیْنَ یَقْدُرُوْنَ عَلٰی اللّٰهِ الْکَذِبَ
لَا یُفْلِحُوْنَ پس وجوب فعل بکرمی باشد و حلال و حرام و حسن و قبح سب ثواب و
 عقاب گردد و لیس للعقل حکم فی حسن الاشیاء و قبحها نیست عقل را حکم در حسن و
 قبح چیزی بلکه این حکم خاص با و تعالی است و برین اندعاده فقها حسن آنکه وی بدان امر کرده قبح آنکه
 ازان نمی فرموده پس قسبح اشیا را راجع بامر و نه شارع شد عقل را در نیامد خلق نیست تا
 حکم کند که این فعل حسن و موجب ثواب است و این فعل قبیح و موجب عقاب است پس کسیکه
 در کوته ستان بپیدا شده و دعوت شرع بوی ز سیده و بها بخاز عالم بدر فرستد و بامر دم احتلاط
 نموده در آخرت ناخود و معاقب نشود و در ایمان و توحید نز و بعضی مشایخ که این قدر معرفت
 را که صانع عالم را بداند و دریابد که آن کلیت موصوف به صفات کمال العقل واجب می گویند
 زیرا که این شناخت موقوف بر شرع نیست عقل نظر در تغیر عالم و انتظام وی بدان حکم می کند و در

مستخر حسن و تسبیح عقلی است و قول تعالی رد ما لکنا محمل بین حقیقی و تمثیلی است لا محذور
اول است و رسول را در اینجا تاویل بعمل کردن دلیل و بی عقلی قائل است این بهام گفت مختار
نفس اول است و از ابو حنیفه رحم آمده که فضل در قنات خود حسن است و توفیق حسن و توفیق آن
یعنی که سبب ثواب و عقاب آخرت گردد این را بعمل نتوان دریافت و الا در معرفت نقل
میج و ذم بفضل چنانکه عدل و ظلم در معرفت بودن آن صفت کمال یا نقصان چنانکه علم و جهل
بفعل سخن نیست و نزد ایزد چنانچه تمییز بقضا و حکم و تکلیف او تعالی است لکن گاهی بعضی بعضی وجود
مصباح آن ادراک می شود و مناسبتش ثواب و عقاب دریافت می گردد و گاهی بهر خبر اخبار
رسل هیچ معلوم نمی شود و عذاب القبر لکافرین و لبعض عصاة المؤمنین و تنعیم
اهل الطاعة فی القبر بما یجمله الله تعالی و یدیده و عذاب گوی برای کافران بعض
مؤمنان گفته اند و اسائن اهل طاعت و قبر را آنچه خدا می داند و میجو اهر حق است مرا و قبر عا لم
برنج است که واسطه است میان دنیا و آخرت کافران و مؤمنان فاسق و اهل عالم در
عنت و عذاب و طبعان در ناز و نعمت باشند قال تعالی اَلَّذِیْنَ یُفَرِّضُونَ حُلُمًا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ
وَ اَعِیْشَیَا وَ یَقُولُ عَمَلُ السَّاعَةِ اَدْ خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ عَلٰی فِرْعَوْنِ اَشَدَّ الْعَذَابِ فَمُورِدُ اَنْفُسِهِمْ
فَاَدْ خَلَقَ اِنْسَانًا مِّنْ عَلَقٍ عَلٰی فِرْعَوْنِ اَشَدَّ الْعَذَابِ اَلَّذِیْنَ هُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْاَدْنٰی وَ اَلَّذِیْنَ هُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْاَلْوَنِ
ای عذاب قبر عذاب آخرت و فرمود یسئلت الله الذین اصعبوا القنول الثابت فی الجنة
الدنیا فی الاخرة و این درباره عذاب قبر نازل شده و در حدیث عائشه رضی الله عنها
که وی پرسید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عذاب قبر فرمود عذاب قبر حق است عائشه
گوید ندیدم بعد آنحضرت را که نازی گزارده باشد مگر آنکه پناجست بجد از عذاب قبر متفق
حلیه و در حدیث دیگر آمده القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفرة
النیلان رواه الترمذی و حسنه من حدیث ابی سعید الخدری و در حدیث
عثمان بن فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ان القبرا اول منزل من منازل الآخرة

فان سجا منه فما بعده ايسر منه وان لم ينج فما بعده اشد منه رواه ابن حبان
 والترمذي وقال صدق غريب وقال صلى الله عليه واله وسلم استنزهوا من
 البوال فان حامة عداب القبر منه رواه الحاكم من حديث ابن عباس وصححه
 واستخرج الدارقطني من حديث انس بلفظ تنزهوا واحا حديث درين معنى ودر
 احوال آخرت بسيار وبتواتر المعنى است اگرچه احاد آن بحدوث آن نزد درين باب اهل علم
 موافقت است بقره جمع کرده اند محرر سطور هم شرحی دارد و در کمال بیایات تثبیت سیوطی هم وادرا
 درین فن دو کتاب مشهور است شرح الصدور باحوال الموفی فی القبور ولبود السافر فی احوال المائت
 و ترجمه این هر دو در فارسی سمي بقصر الامال فی بیان احوال و الامال از حاجي رفيع الدين خان
 مراد آبادی هر دو مجلدی بوده و خیلی تفصیلاً داده و نیز قاضی ثنائی اسدانی بیست و دو رساله مختصر
 درین باب ازین هر دو کتاب فراهم آورده انهم بسیار خوب و مرغوب است و بقالب طبع هم
 رسیده و شرح هر یک و جمع التثقیات شرح ابیات التثقیات نیز درین باب است و ثنائی بهتر و اول
 و بعضی مستزاد و گوی از کرامیه در و افش الکافه عذاب قبر کرده اند این دلیل کسیت جاد است
 هیچ حیات و ادراک او نیست پس تقدیرش محال باشد و جواب نیست که حق تعالی در
 جمیع اجزای بعضی نوعی از حیات می آفریند که بان المحدثان است نتیجه می دهم و این تسلیم عاده
 سراج در تمام این بر وجهی که مرده متحرک و مضطرب گردد یا از عذاب بر روی دیده شود نیست تا آنکه
 غریق در آب و ماکول در بطون حیوانات و مصلوب در هوا عذاب کرده می شوند اگر چه مار را در
 اطلاع دست بهم ندید و هر که تامل در عذاب ملک و ملکوت و غراب قدرت و جبروت را
 وی همان کند شال این معاملات را هرگز مستبعد اندک اندازد اما استحال چه رسد و مضطرب قبر هم نیست
 تا آنکه مؤمن کامل را هم میباشند بیهوش و کان لخی منی اسد البی سعاد بن معاذ الذی
 اهتداه عن علی الرحمن رواه اهل السنن و سؤال متکرر و تکذیب و سؤال متکرر و تکذیب
 است در قبر حق است و این هر دو و فرشته اعظم و میب و سیاه کبود چشم که در قبر در آمد و دیده را

از پدر و مادر و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و دین وی سؤال کنند اگر بتوفیق الهی و تعلیم و
 بهمان جواب سؤال ایشان مطابق حق گفت در ناز و نعمت باشند و چون لوح و لوح جواب
 رحمت رود و قبر در حق وی باقی از باغمای بهشت گردد و الله همراهم و الله معنا هم و اگر خدا نخواهد
 جواب با صواب نگفت در نشت و عذاب بود و قبر بر وی گوی از گویای و در رخ شود آیات
 احادیث بسیار بلکه شمار حقیقت اینها مطلق است امکان باین آور و کیفیت آن
 بعلم الهی مفوض باید داشت خواه با عباد و حیوانات یا مقادیر روح یا غیره آن بهر وجه از وجوه که
 قاهر مطلق داند و خواه در حدیث است یا در سنت الی بکر نزد نسائی و غیره آمده آنکه گفت ثقیفون
 فی القبر یقربون فیهما من فتنۃ الدجال و سؤال بعد از دفن باشد بلکه بعد از غیبت مردم
 و چون میت را در تابوتی نهاده نقل بکنان دیگر کنند مسؤل گردد و اگر در نهاده خورده است هم
 در شکم او پرسیده شود و انبیا را سؤال نمود و اگر بود از توحید و حلالی است بود بطریق تشریف
 و تعظیم و شاید بعضی را از سنت و عیبت و عقیده و عمل سبب باشد و اکثر بر آنست که اطفال منمینه
 مسؤل شوند ولیکن ملائکه بعد از سؤال تلقین شان کنند و بگویند بگو الله ربی و در حق
 الاسلام و نبی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را امام اربعین و در اطفال و بزرگان
 توقف کرده بجهت تعارض ادله و در ثواب و عقاب هم متوقف شده و حق همین توقف است
 زیرا که شارع علیه السلام هم در آن توقف نموده و فرموده الله اعلم بعباد کائنات و الله اعلم
 بقرین را نیز سؤال بود بجهت عموم ادله و التوحید و بیعت ثواب مسلمانان این توقف است
 کافران ایشان اتفاق مخدب باشند و این بعد البر گفته کافر محارب را سؤال نمود بکافی
 سؤال خدا بش کنند و متافق را سؤال بود و احادیث باستانی غیب و مرابطی سبیل الله
 آنکه روز جمعه یا شب جمعه مرده باشد و آنکه هر شب سوره تبارک الازی خواند و آنکه هر شب
 و اسال مرده بسیار آمده و حدیث جمعه ضعیف است و نزدی گفته سوال قبر از خدا انص
 این است مرده است و حکمت در تعجیل عذاب ایشان در روز قیامت و ثواب و عیبت

تا روز قیامت پاک از همه گنایان پر خیزد تا ثابت کل من هذاه باللائل السبعیه این همه
 ثابت است بدلائل سبعه از آیات واحادیث زیرا که این امور ممکن است مخبر صادق بدان
 خبر داده و خصوص بر آن ناطق شده بتفصیلی و تفسیر سر که مؤمن را در اعتقاد آن بدل و تصدیق
 بجان هیچ شک و شبهه باقی نمی ماند پاشی عقل درینجا چوبین است و در احادیث آمده که در قبر
 عاصی هفتاد و یکم داوود بود که اگر کسیه از انعام زند تمام دنیا و انبیا آن بسوزند و این مار و
 کزهرم صورت صفات زمینه و اعمال تغییر و تعلقات دنیا است که در آن عالم باین شکل تشبیه شده و ذکر
 صد هفتاد برای کثرت است یا بجهت اطلاع شایع بر آن در ایمان و اعتقاد و امور آخرت که
 مخبر صادق بدان خبر داده و در طریق است کی اعتقاد وجود اینها در خارج انما یفهم سرتوان میدود
 دیدن و نمودن آن مخلوق و قدرت خداست اجسام بود یا روح اگر گوی در پیش کی باشد و
 دیده کشاده بود و خدایش تناید هرگز نتوان دید و اگر نماید ارواح را توان دید استحال اعتقاد
 و ایمان و متابعت سنت رسول انس و جان و ریخاست دوم آنکه دیدن این مار و کزهرم
 رفیع و بر مثال دیدن در خواب است که نائم از گزیدن آن در نوم متالمی شود و نسبت به
 موجود و واقع است اگر چه در خارج نیست هر چند مقصود باین جائیز حاصل است اما ضعف
 ایمان است و اول حکم و سلم و البعث حق و بر این سخن ضامرده بار از گور و زنده گردانیدن خلق
 بار دیگر حق است لقول تعالی *ثُمَّ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ* و قوله تعالی *قُلْ يُحْيِي الْمَوْتَى*
وَيُمْسِكُ الْمَوْتَ و جهلان از نصوص قاطعه ناطقه بمشتر اجساد و احادیث دین با
 بسیار است و ما را اعتقاد مسلمانی برین سلسله است و یکم اول از عدم صرف و نابود محض پیدا
 کرد از کثر عدم بوجود آورد و بار دیگر نیز قادر است که پیدان و هو الالهی یبیت الخلق *ثُمَّ*
يُعِيدُ لَهُمُ الْهَوَا و *ثُمَّ يَحْيِيهِمْ* و بحقیقت آتوانی از آدمی را که نشاء خلق او شود باقی دارند و
 از عجب لایب گویند و حدیث آمده که بارانی از آسمان بار و مردگان از زمین بر ویند و
 حیوانات دیگر هم از بهایم و طیور و حشرات مبعوث شوند تا قصاص از یکدیگر گرفته شود و بعضی گفته

طفل را از طفل هم قصاص گیرند و حیوانات را بعد از قصاص مردم سازند و حیوانها را کول خاک
 بهشت گرد و و بعثت و نشو و نهج صورت شود و اول نفع براس امت اهل عالم و ملک دنیا باشد
 قال تعالی لَنْ يَنْفَعَكُمْ فِي الصُّلُوحِ تَقْصِيرُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ
 شَاءَ اللَّهُ دوم برای بعثت اموات از قبور باشد که قال تعالی لَنْ يَنْفَعَكُمْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ
 شَاءَ اللَّهُ و فاصله میان هر دو نفع چهل سال باشد و اعموم لفظ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ و
 مَنْ فِي الْأَرْضِ معلوم شد که آخرین فوت و درشت و فزع و حشر و صعق شامل حال تمام
 اهل زمین و آسمان خواهد بود از جن و انس و ملائکه و استثنای إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ملائکه
 مقربین مثل جبریل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حور و قصور و غفره و حله عرش و شهدا و غیره
 را مراد داشته اند و بقیاست گاهی نفع را مراد دارند و گاهی زمان ممتد را مراد کنند و از حد امت
 امت تا دخول جنت یا نار همه را قیامت گویند و اگر نظر عبرت در گذراندن احوال بر مردم هر روز
 می گذرد و ایشان هنوز از آن روز غفلت اند و از خبر شایع در تنگ و شبیه وقت شام و در آیه
 فزع و مهل و خوف و جهنم و تمام جانوران را یاد همه در خانه و آسایشها می نهند و
 در کعبه و گوشه دارانید و چون شب شود و نچسبند و میزند و ملک شوند یا اینجا از نفع اولی ظاهر شود
 ناگاه صبح در در و همه بی اختیار یک ناگهان بیدار شوند و بر خیزند و منتشر شوند غایب از نفع
 بعثت نمایان گردد و با جمیع اموات از قبور بجمع اجزای اصلیه و اعاده ارواح بعثت آن
 حق است و فلاسفه انکارش کنند بنا بر امتناع اعاده معدوم بعینه و این انکار را آنکه دلیل معتد
 بر آن بوجوب نیست ضرر بقصود ندارد زیرا که مراد آنست که حق تعالی اجزای اصلیه انسان را
 فراهم خواهد کرد و روح را در آن بدید برابرست که این را اعاده معدوم بعینه اند یا نه و بتوان
 گفت که این اعتقاد قول مبتدیان است زیرا که بدن ثانی همان بدن اول نیست چه در حدیث آمده
 اهل الجنة بعد از مرگ اخراج از حلال الطیرانی من حدیث ابی هریرة بسند حسن
 و اخراجهم من حلال الطیرانی من حدیث ابی هریرة بسند حسن

باشند و در حدیث دیگر آمده ان الجوه فی حدیثه مثل احد اخرجه مسلم من حدیث
 ابی هریرة یعنی دندان جهنمی برابر کوه احد بود و او اینجا گفته اند که هیچ ندر به نیست مگر تناسخ
 را و ان قدم راس نیست بجهت آنکه تناسخ و تناسخ لازم آید که بدن ثانی مخلوق از اجزای اصلیه
 بدن اول نبود و اگر این را تناسخ نامند نزاع در مجرد اسم باشد و دلیل بر استحالة اعداد روح در تناسخ
 این بدن و وجود نیست بلکه ادله بر حقیقت آن قائلند خواه تناسخ نامند یا نه و الی ذلک حتی یجیبون
 و کاشفین اعمال بنده گان روز قیامت میست اگر چه علم او تعالی همه محیط است ولیکن در ضمن
 آن کلمات است تا بنده گان بدانند و حکمتی دیگرست که هر دو تعالی کس ندارد قبل تعالی
 و ان ذلک یقین فی الحق و کیفیت وزن و میزان معوض بعلم آسمیست این قدر در بیان
 و تحقیق آنست که این میزان حقیقیست او را و کفه و لسان محسوس و مشاهد باشد هر کفه مقدار
 آسمان و زمین و سکنان فارسی گفته اگر در یک پلادی آسمان و زمین و آنچه در آنهاست بنهند
 بکفی و کفه حساست جانب یسین عرش مقابل خست بیاید و کفه سیئات یا عرش جانب نادر
 و در بعض میزان چیزیست که بوی مقدار اعمال معلوم شود بهر کیف که باشد عقل از ادراک
 و کشفش قاصرست و مراد منی عدلست و میزان تشبیهیست برای آن ولیکن این تمام نیست
 و حاصل اینست که بظاهر آنچه را حدیث آمده ایم آن را در بحیله گری عقل از جان زد و معتدلا کما
 وزن می کنند و میگویند که اعمال عراض اند اگر اعداد آن ممکن است لکن وزنش ممکن بود و نیز محال
 معلوم او تعالیست و وزنش محبت بود و جواب آنست که در حدیث وزن کتب اعمال آمده پس
 در صحیفه خفیه و نقل احادیث فرماید حدیث بطا قه بران دلالت دارد و بطا قه کاغذ پاره را گویند
 در ان ضمن کتاب خفیه حدیث بطا قه را احمد و ترمذی روایت کرده اند و ترمذی گفته است
 اخرجه الحاکم و صحیح من حدیث ابن عمر و مراد آنست که چون کفه حسنات سبکی
 باشد آن در کافه پاره لا اله الا الله محمد رسول الله نوشته در آن کفه اندازند بران
 هیچ آید و درین صورت هیچ اشکال نیست و اگر فرض کنیم که افعال خدا مثل باغراض نیست پس

در وزن تکلیفی باشد که از این اطلاع نیست و عدم اطلاع با برکت موجب عیبست نتواند شد یا
 موزون اعمال است و حق تعالی قادرست بر آنکه اعمال را در شکل باجمام و اجناس را باجمام
 نوزان کند و سیئات را اطلالیست و بعضی برای تطبیق احادیث بوزن اعمال و ضمایف آن بود
 قابل شده اند و جمیع و ازین در قول وی تعالی وَ قَضَعَ الْمُلَآئِیْنِ الْقِطْعَ لِبَعْدِ الْفِتْنَةِ باعتبار
 تقدیرست که هر است و هر بنده و هر نوع عمل را سبب و جزا جداگانه باشد یا باعتبار اوزان بود بنا بر
 کثرت غفلت اجراء و وزن اعمال کسیکه اوزان نباشد و آنکه او را طاعت نبود و غیر حق اظهار
 شرف و تعظیم یا افتخار محضیت و تفضیح وی باشد و در وزن اعمال کفار نیز مثل این است
 بود و چه کافر حسنات نبود و گویند که ثقل که سیران آخرت بر عکس میزان دنیا است و عکس
 ثقل از ارتفاع کف بود و علامت خفت انقصاص با این قول سنن می خواهد و الکتاب حق
 و کتابی که اعمال بندگان از طاعات و معاصی در آن مکتوب و ثبت است حق است اقول تعالی
 وَ نُحِیْ مَن لَّهٖ یَن مَّالِیْقًا مَّا لَکُمَا بِالْقَآءِ مَن لَّکُمَا مَن لَّکُمَا مَن لَّکُمَا مَن لَّکُمَا مَن لَّکُمَا مَن لَّکُمَا
 دهند و کافران را بدست چپ از پس پشت باین طریق که بدست چپ پشت چپ بپایند
 یا از سینه بجانب پشت برآرد برای تمیز میان مومن و کافران و عزت ایمان و رسوائی کفر
 قال تعالی قَامَتَا مِن اُولٰٓئِکَ کِتَابًا یَّحْمِیْهِمْ فَاَسَیْءَ سَبًّا اِیَّیْهِمَا اَوْ قَا
 یَنْقَلِبُ اِلٰی اَهْلِهٖ مُسْرِوًّا وَاَمَّا مَن اُولٰٓئِکَ کِتَابًا یَّحْمِیْهِمْ فَاَسَیْءَ سَبًّا اِیَّیْهِمَا اَوْ قَا
 یُیْمِنُ سَرَّآ وَاَصْلٰی سَعِیْرًا وَاَمَّا مَن اُولٰٓئِکَ کِتَابًا یَّحْمِیْهِمْ فَاَسَیْءَ سَبًّا اِیَّیْهِمَا اَوْ قَا
 یا شامل عصاة نیز بود و در بعض عصاة را هم بدست راست دهند و بدست چپ را هم بدست چپ
 و اخراج از نار یا بمو اجمعه دهند بدست راست و بدست چپ یا اصلا کتاب نهند بلکه
 احوال او را بر وی بخوانند و بدین همه اقوال اشاره از علم نیست و حق آنست که احوال عامی
 درین باب موقوف است و کتاب و سنت از ان ساکت و این همه احتمالات را متنباه است
 که بطریق اجتهاد و استنباط گفته اند و لیکن اجتهاد را در امور آخرت مدخلی نیست و الحسب اب حواء

مقصود از کتاب حساب ست چون کتاب حق باشد حساب نیز حق بود و آیا است و اخلاص
 بدان ناطق اند و مردم در حساب متفادیت خواهند بود و بعضی مناقشه برود و بعضی محبت
 بعل آید و هفتاد و نه کس حساب و حجت در انشاء الله جعلنا منهم و مسلمانان را از اعمال و
 بتدعان را از بدعات و محدثات و کفای را از کذیب مرسلین حساب ستانند و از ملائکه غیر
 حساب گیرند و اول حساب از جبریل امین شود که امانت وی را چه قسم بانیارسانید و از لوح
 حساب گیرند که گواه تو در تبلیغ علوم مجبریل کیست وی گوید اسرائیل است اسرائیل را حاضر
 آرند و چه از رزق برتن افتد و پیغمبران را از تبلیغ وی و ادای امانت رسالت پسند و السؤال
 حق و پرسیدن وی تعالی از بندگان که چه کار کرده اید و از طاعت و محبت چه دردها
 حق است لقول الله علیه و آله و سلم ان الله يدني المؤمن فيضع عليه كفه و يسنده
 فيقول اتعرف ذنبك كذا اتعرف ذنبك كذا فيقول نعم اى رب حتى قور
 بل نى به و رأى فى نفسه انه قد هلك قال سترتها عليك فى الدنيا وانا اغفرها
 لك اليس رفيعطى كتاب حسنة واما الكفار و المنافقون فينادى بهم على رؤس
 الخلائق هؤلاء الذين كذبوا على اعلى ربهم الا لعنة الله على الظالمين رواه الشيخان
 عن ابن عمر اول انچه از جوابات سؤال کنند نماز باشد و از مسلمات خون و حسنات ظلم
 را بخصوم دهند و سیئات خصوم را بظلم در حدیث آمده هفتاد نماز مقبول بمقابله دانگی رود
 و مردی را فرضا اگر ثواب هفتاد و پنجم بود و نصف دانگ با وی مختص افتد و زیشت ندر آید
 تا خصم از دسے راضی نشود این چنین روز در پیش و خوابه بر بستر رحمت پادراز کرده و می گوید
 انچه من یافتام دیگری نیافته و انچه من نفیده ام دیگر کسی نفیده عوام و غفلت و علما و گفتگو
 صوفیان و طلمات و شیطیات و سکر و هوات و دعوی مکاشفات و المات هیچکس خبر از آن
 عالم ندارد که چه خواهد شد و کدام روز سیاه در پیش است تمام روز با فاسانه خوانی سپرد و دوی تصور
 مرگ و آخرت و احوال آن بدل نمی گذرد و جان می فرماید لا تخف علیکم و لا هم یخوفون

مخرج خلایق را تا آنکه انبیا و رسول نیز در آن شامل اند اما اهل ایمان و پیغمبران را پس آن هم در
 باستانهای کریمه که این معنای حسینیه است و هم غنای معنای آن و این عباس گفته
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عموم این آیه مخصوص است همه از نظری بگذرد و و
 استاده باشد و الحق چنین سرور زیرا که اگر و که از بالای آتش بگذرد آتش گلستان گردد
 و در حقیقت آمده آتش بوسن گویند یا من آن نوری که اطفال الهی پس آنحضرت
 که نور او تمام و کل از جمیع انوار مومنان باشد آتش در برابر وی کجا است نور وی که در جبهه
 آدم بود پس در تاصیه غلیل تا آنکه بناصیه عبده رسید چه کار کرد اینجا که خود بی واسطه
 جلوه گر باشد چه کار کند و عن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و
 سلم یخلص المؤمن من النار فیحسبون علی قفصه بین الجنة والنار فیقتص
 لبعضهم من بعض مظالمهم کانت بینهم فی الدنيا حتی اذا هذبوا ونقلوا اذن لهم
 فی دخول الجنة رواه البخاری و احادیث در بیان صراط احوال آن بسیارست
 در کتب صحاح و سنن با چهره و مشرق انکاری کنند آنرا وی گویند عبور به صراط ممکن نیست اگر
 ممکن هم شود تعذیب مومنان باشد و جواب آنست که خدا قادر است که عبور را بران ممکن کند و
 بر مسلمانان سهل گرداند چنانکه احادیث بدان اطلاق است و الجنة و النار حق و بهشت و
 دوزخ بر صفتی که در قرآن و حدیث آمده حق است و آیات و احادیث وارده در اثبات این
 هر دو بحد کثرت و شهرت رسیده و در کتب و اقوال است گویند خست در آسمان اول پیام
 یافون سموات سبع زیر عرش و فوق او عرش الرحمن است و نار و زمین و در قوی بالای آسمان
 و جمیع و سه و توقف کرده و تعیین مکان را غرض بعلم الکی ساخته و شرح مقاصد گفته نصی صریح
 و تعیین مکان و در دنیا و قیامت لیکن اکثر بر اینست که بهشت زیر عرش است و دوزخ زیر زمین مفتوح است
 و نوید است قول تعالی و لقد راها نزلت اخراى عند سید رة المذنبی عند هاجنة
 انما وى و صدره الای آسمان است چنانکه در احادیث سراج بدان تصریح واقع شده و از ابن عمر

مرفوعاً آمده ان جحدهم محیطه بالذیاد ان الجنة من ذوالها اخرجه ابو نعیم فی تاریخ
 اصفهان و نیز از ابن عمر آمده قال رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم لا یزکب البحر
 الا غنایا و حاجاج و معتمرا فان تحتہ نارا و اهلها ابن عبد البر وضعفه پس اولی توقف
 باشد و جای او تا نجاست که خدا خواسته است و می تواند بار خود را حاطه بخلق و عالم او تعالی است
 منکران گویند قرآن آورده و تحت عرشها کعروض السموات الارض پس وجود آن
 در مکان مبین از زمین و آسمان صورت ندارد بلکه وجودش در عالم غنا صرح محال بود و بودن
 عالم فلاک وجود آن تسلیم خرق و التیام است و این باطل باشد و در جوابش گفته اند که چون
 بیکدیگر پیچیده و پیچیده فرض کنند این مقدار عرض باشد و برین قول اشاره از علم است و جواب
 آن همان خرق و التیام سماء و ارض بخش کتاب و سنت است و خدا بر هر چیز قدرت دارد و آفرین
 آنست که چون نزد مردم واضح تر از زمین و آسمان چیز کسی نبود مثیل و تصویر و مستحبت بدان
 فرمود و اهل مراد بیان توسیع است نه تنجید و آنجمله آییه بر ظاهر است و خدا بر هر قدر حقیقت
 رحمت آنرا جبر خدا کسی نداند کثرین غامضی بهشت مقدار نیوده مقدار آن باشد و اعراض
 یعنی مکانیکه در میان بهشت و دوزخ بود یعنی نه در افلاک و در است بهشت و نه در خاست
 و محبت و دوزخ بمقتل صیغ و نص صریح ثابت نیست بعضی سلف گفته اند این مکان برای اطفال
 مشرکین و اهل زمان نذر است و می مخلوق شده بیکلی گفته فی و هم که قول با عراف در حدیثیه و در
 یافته باشد یا هیچ یک از علماء بدان فرستاده اند و آنکه در کتاب عزیز آمده و علی الاغتراف
 رجال یغیر فوئکلا لیسیمک الله مراد بدان بلند بهای حجاب و ستور نیست که میان بهشت
 و دوزخ بوده است اینجا مردان باشند مثل انبیاء و شهداء و خیار و مؤمنین و علماء یا ملائکه و در
 مردان که اهل بهشت و دوزخ را ایما و علامت است هر یک بشناسند و خطاب کنند و هم
 مخلوقان می جویند آن و بهشت و دوزخ موجودند و در مخلوق شده اند
 نه آنکه در قیامت پیدا شوند چنانکه معتزله زعم کرده اند نزد جمعی قصه آدم و حوا و اسکان ایشان

در پشت پران دلیل است و آیات ظاهره در احوال آن هر دو مثل **أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ أَجْرًا** و
لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا و صریح است و هیچ ضرورت بسوی عدول از ظاهر نیست و معارضه مثل
 قوله تعالى **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اخْلُصُوا إِلَافَتَكُمْ لِلدِّينِ لَا يُزِيدُكُمْ فَوْقَ حُلُومِ الْآرْضِ وَلَا**
فَسَادًا هیچ نیست زیرا که محتمل حال و استمرار نیست و اگر تسلیم کنیم که مراد استقبال است پس تنه
 آدم و حوا سالم از معارضه است اگر ثابت شود که جنت آدم همان جنت موعود بود چه نزد جمعی
 در جنت آدم و حوا سخن است گویند آن جنت بر روی زمین و بجای بلند بودن بر آسمان حافظ
 ابن التیمیم در حادی الارواح اول فریقین فراهم کرده و در آن کشت نموده و بر وجهی که در کتاب
 دیگر نتوان یافت اما بتزج منتهی به بدخشت مشترک گفته اند اگر در غیره لا موجود باشد باید که هلاک
 اکل جنت روانه و لقوله تعالى **أَكْلَاهُمْ أَشْجَارًا** و لکن لازم باطل است لقوله تعالى **كُلُّ شَيْءٍ**
هَالِكٌ إِلَّا وَجْهًا پس لازم نیز همچنان باشد گوئیم مراد به و ام آنست که چون خیر
 فانی شود در دم بدل آن موجود گردد و در این منافی هلاک یک محظوظ نباشد با آنکه هلاک مستلزم فنا
 بلکه خروج از استقلال باوست و اگر فرض کنیم که هلاک مستلزم فناست پس مراد آن باشد که هر کس
 در حد ذات خود هلاک است یعنی آنکه وجود اسکانی نظیر وجود واجب بمنزله عدم است و تمام صحابه
 تابعین و تبع تابعین و اهل سنت و حدیث و جمیع فقهای اسلام و اهل تصوف و زهد بر این اعتقاد
 گذشته اند و خصوص کتاب و سنت و اخبار رسل بن و ائم الی آخرهم دلالتی از این دارند که وجود و االات
 و حافظ ابن التیمیم در حادی الارواح الی بلاد الافراح جواب شیخ قدس سره و متذکره را داده و اثبات
 وجود آن الآن بدخشت و کتاب حروف تمییز این کتاب که در بیان جنت و اهل و است کرده
 و نامش شیریناکن العزائم الی روایات و السلام مناده در استیجاب احوال جنت کتابی مثل و
 در اسلام تالیف نیافته فایده جالیه و اقیانان و لا یفنی اهلها سعادت و در دنیا بهشتیان
 و در خیال و اهل و باقی باشند و فانی پذیر نشوند یک بار که مرده اند و زنده گردیدند و دیگر ابا بنیاست و
 بقاست و عدم سترطاری نشود زیرا که در حق فریقین **حَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا** و اوست آنجا موت را

موت است و خلفه که ملائکه این باشد و ملائکه اگر تحقیقا بقول تعالی کل شیء عدا لک الا
 وجهی فرض کنند منافاتی بقای این نیست با آنکه در آیه دلیل بر فنا نیست و همیشه گویند هر دو با هم
 منافاتی شوند و این قول مخالف کتاب و سنت و اجماع است و بدان شبهه تمسک است تا تحت چهره
 محرم سطور را درین باب افتائی هست که تفصیل نوشته ایم و رجوع باید کرد و الکیبیه که لا یخرج
 العبد المؤمن من الايمان و از کتاب کبیره بنده مومن را از ایمان بیرون نمی کند و گفته اند نمی
 برکاری مومن را کافر نگرداند بلکه فاسق و عاصی ساد و زیرک اصل تصدیق که حقیقت ایمان باشد
 هنوز باقیست و اطلاق اسم مومن و خطاب اسلام و جریان حکم مسلمین بر فاسق و عاصی در
 کتاب و سنت بسیار آمده و صحابه بر جنازه فاسقان و گناهکاران نماز می کردند و در مقابل
 اهل اسلام دفن می نمودند و ایشان را عداست تقاری می کردند پس معلوم شد که ایشان خارج از اول
 اسلام نیستند بخلاف معتز که می گویند ترکیب کبیره و نه مومن است و نه کافر و این منزلی میان و منزلت
 بنا بر آنکه اعمال نزد ایشان جزئی از حقیقت ایمان است و این اول مسأله است که در دین
 مسلمانی برخلاف اجماع مسلمانان حادث شده و ایشان نیز اول فرقه اند که خشنه در بنای
 مسلمانی انداختند و براه متابعت عقل و هوس رفتند و ظواهر نصوح را تأویل کردند و این
 باطل و رای خفیه است نمودن باند نه و گناه و قسم است کبیره و آنکه گناه بودنش بر دلیل قطعی
 معلوم شده باشد و بخصوص آن وعیدی دارد شده مثل شرک با الله و قتل نفس بغیر حق و قتل
 محصنه و زنا و فراز زحف و محروک مال یتیم و حقوق والدین و اکهار در حریم واکل را با وسعت
 و شرب خمر و هر عصیت که بران اصرار کنند کبیره است و از هر چه استغفار کنند صغیره باشد و این
 کی نشانی را درین باب کتابت مبوطسمی بزرگوار عن اقتراعت الکلباء که خیل غریب افتاد و
 اما در تخریص و تفسیح در وی جمیع کبار را فراهم ننوده و صغیره آنکه بران وعیدی شدید و از
 نشانه و یقین معلوم نیست که گناه کبیره است و کار و بار صغیره و چندان صغیرت ندارد و گفته اند
 این هر دو اسمای اضافیه اند و از علوم نیستند نسبت با فوق صغیره است و نسبت با اول کبیره

در کفر مطلق کفر است که هیچ کلمه ای با آن در بر گیر از آن نیست و مراد در اینجا کفر غیر کفر است و
 ترکیب کفر و هر چیز بقصان دین و ضعف ایمان و صفت است و لیکن با وجود آن مومن است
 و او را راه اسلام خارج نه و لا یدخله فی الکفر و کبیر و او را در کفر نمی درآورد و خارج ترکیب
 کبیر بلکه صغیره را نیز که در کفر نیست و در علم کنند که میان ایمان و کفر هیچ واسطه نیست و دلیل ما
 آیات و احادیث و ناطقه با طلاق مومن بر عاصی است که قال تعالی یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
 كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتْلُ فِي الْقِتْلِ قَوْلُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
 وَهُوَ سَبِيلُ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ قَوْلُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
 و الله تعالی لا یغفر ان یشرك به و خدا نمی بخشد این را که شرک کرده شود با وی بهیچ کتاب
 عزیز و جامع مسلمین و مراد از شرک کفر است مطلقا پس منظر ایمان بدون تصدیق چنان نافع است
 و کفر نه و بعد ایمان مرز و قائل بد و خدا شرک و متدین بد نیست و انا و ان کتابی مست مثل
 یهودی و نصرانی و قائل بقدیم و همیستن حوادث بسوی او و هر نسبت و انکشافات با یتقوله
 نیکه و صفات او را که در کتاب و سنت وارد شده بر ظاهرش جاری نمی سازد و تا پیش عقل خود
 نمی ناید مطلق چنانچه است و هر که صفات او را با صفات مخلوق وی می سازد و قیاس غایب
 بر شاه می کند مثل نوشته مجسم است و در بیان شرک و انواع آن در دشمن کتب مطول جمع
 شده از آن جمله کتاب اقتضای الصراط المستقیم فی الفقه اصحاب اکبر شیخ الاسلام ابن تیمیه رح و کتاب
 تجرید التوحید المفید للفرق بین و کتاب رد الاشرک للشیخ محمد اسماعیل الدهلوی رحمهم الله تعالی و ترجمه
 آن در اردو که هم از دست سخی بقویة الایمان بسیار خوب و مرغوب و نافع و مفید و عارفان است
 و تصحیح عقاید و مذہب اعمال بدان تسک باید کرده باشد التوفیق و یغفر ما کرد و ذلک علیهم
 یشاء من الصغائر و الکبائر و بی چند چیز است که جزا و است هر که ای خواهد از صغیره را کبیره یعنی
 در ای شرک بائی گناه و شکیست او است با توبه و بی توبه هر که را خواهد بخش و هر که را خواهد بگیرد و یغفر
 الله و معایست او و یغفر ما یغفر این معنی دارد و مترادف در اینجا نیز خلاف کرده اند و گویند مغفرت مخصوص بصغائر است

یا ایها الرافضون جوبه و دلیل ایشان آیات و احادیث وارد در وعید عاصیان است که
 تعالی و من یغضب الله و قد سئل که قال که نادجهتم خالداً ایها و قوله تعالی و من یقتل منکم
 من بعد انجز آء که جهتم خالداً ایها و قوله تعالی ان العجا ربی یجزم یسئل لها یوم الدین
 و ما لهم عنها یغایبین و امثال آن و جواب آنست که این آیات و غیره بر تقدیر عموم خود
 و لایست بر وقوع دارند نه بر وجوب و خصوص که در عفو آمد و بسیار است پس نذیب مغفور مخصوص
 باشد از عفو و وعید و قد قال تعالی هو الذی یقبل التوبه عن عباده و یعفو عنهم
 السیئات و قال تعالی ان الله یغفر الذنوب جمیعاً و قال تعالی ان ربک لذکر
 مغفور لکم للناس علی ظلمهم و در حدیث آمده است درها علیک فی الدنیا و الاخره
 ان الیوم متفق علیه و فرمود و حق العباد علی الله ان لا یعدب من لا یشک به شیاً
 و فرمود ما من احد یشهد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله صدقاً من قلبه
 الا حره الله علی النار و نزد بعض خلف در وعید کرم است چه عادت که بیان آنست که اگر
 و مدد انعام و احسان کند البته و فائز باشد که تا قبل الکیما اذا وعد و فاد اگر بقره و عذاب تنبیه
 بوجود نیارند پس از وی تعالی این خلف جائز باشد نقصانی گفته مقتضای بر خلاف اند و در بعضی
 از خود و وعید خلف جائز ندارند و کیف که در خلف تبدیل قول است و حق تعالی فرمود و ما یتبدل
 القول لکدی و ما انا بظلام للعقین و جوابش آنست که بقرینه اقتضای کرم در اخبار وعید
 شرط نیست مقرر بود اگر چه صراحت بان کرده و خبر و مدح مقتضی باشد و آیات و احادیث
 که در اخبار تغییر و بشیئت واقع شده نیز قرینه آن تواند بود یا م را باخبار وعید استحقاق عذاب
 نه وقوع بالفعل یا مراد انشای وعید است و حقیقت اخبار پس کذب و تبدیل لازم نیاید و علی
 قاری را درین سلسله رساله استقلال است سبی بقول سدید فی حکم خلف فی الوعد تفصیل مقام
 از اخبار بایست و با جمله مردم بحکم که میگوید هو الذی خالفکم فعبادکم کافیه و صدکم و من یؤتی
 و قسم از مومن و کافر و مومن و قسم است مطیع و عاصی که قال تعالی خالفکم اعمالاً صالحاً

مستفیضه مشهوره و شفاعت در لغت بمعنی استعانت است و در اصطلاح بر حق عقوبت و طلب
تجاوز از گناه و شفاعت از ان نامند که حاجت و توبه و شفیع شفع گردید و معتزله انکار شفاعت
کنند و این مبغی است بر جو از عفو و مغفرت بدون شفاعت پس شفاعت بالاولی جائز باشد
و نیز معتزله چون عفو و مغفرت جائز نیست شفاعت بهم جائز نیست و دلیل ما قوله تعالی است
وَاَشْفَعُ عَنْكُمْ الَّذِي رَفَعَكُمْ فِي زُلُمَاتٍ وَارْتَدَّ عَنِ الْهَدَىٰ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ عَنِ الْفَعْلِ لَشَرُّ لَكُمْ مِنَ الَّذِي رَفَعَكُمْ وَرُدُّوا إِلَىٰ صُلْبِ الْحَبْلِ
و اسلوب این کلام دلالت می کند بر ثبوت شفاعت فی الجمله و در حدیث آمده شفاعتی
لا هله الا کبار من امتی و الا احمد و ابی داود و الترمذی و ابن حبان و الحاکم
عن انس و الترمذی و ابن ماجه و الحاکم عن ساجد و این حدیث مشهور است بلکه
احادیث واروده در باب شفاعت مشهور البینی و متواتر المعنی است و احتجاج معتزله بمثل
قوله تعالی است وَاَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ لَمْ يَنْتَهِ عَنِ الْفَعْلِ لَشَرُّ لَكُمْ مِنَ الَّذِي رَفَعَكُمْ وَرُدُّوا إِلَىٰ صُلْبِ الْحَبْلِ
و قوله تعالی مَا لِلظَّالِمِينَ جَنَّتُمْ وَلَا يُفْلِحُ يُطَاع و جواب بعدایم عموم و الدالت آن در
استخاص و از ان و احوال آنست که تفسیر آن بکفار واجب است جمیعین الاول و اولیکه
فتح باب شفاعت کند محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است چنانکه در صحیح آمده انا اول
شافع و اول مشفع و حدیث طویل موقوف و رفتن مردم که اول نزد ادم پستیز و فوج سپس نزد
ابراهیم بعده نزد موس و از انجا نزد عیسی روند مشهور است و تا من این رسل اولوا العزم آرزو
نخل از دلالت خود باشند و هیچ کس از دشت این مقام قدم پیش نراند نهاده تا آنکه نزد سید
رسل و اکرم انبیاء و خاتم رسل است بیایند و عرض حال خود کنند و بی برخیزد و در سر برده و عود
جلال در آید و در مقام محمود که عده آن فرموده اند عَمَلِي اَنْ يَّعْبُدَكَ رَبُّكَ عَمَّا شَرَّ مَا
بایست و بسجده و رو کمر شود که سر از سجده برآورد و هر چه خواهی بخواد داده شوی پس سر از سجده برآورد
بجوده شنائی که در ان وقت بیا موزند پر دشته قسمی از عاصیان را بختناید با بسجده و رو قسمی دیگر را
شفاعت کند و از سجده ثالث که سر بردارد گناهان جمله عاصیان را عفو کند و هیچ کس نماند

الا سیکر قرآن بخانه ناربودی علم کرده میشه کافران و منکران این حاصل مضمون حدیثیست
 که در صحیح بخاری و مسلم آمده پس فردا ظاهر شود که او را در درگاه خداوندی چه قدر عزت و جاه
 بوده است روز روز است و جاه جاه او الله صحتی جاه میخدا غفر لنا
 عزیزم طریق سنت توبه بهستم از عاصیان است توبه غرض که مقام مقام است و سخن
 سخن او همان است و دیگران طفیلی اند و در قرآن کریم خطاب شده و کسوف یُعْطِيكَ
 رَبُّكَ فَتَرَضَىٰ یعنی آن دم ترا که راسته شوی از من و پیوسته آرزو در دل تو نشکند گویند
 کریم لا تَقْطَعُ اَمِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يُغْفِرُ الذَّنْبَ جَمِيعًا مخصوص این است
 و قوم نوح را خطاب شد یَغْفِرُ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ بقاعده علم مخمور افاده بعض میکند
 غرض که با کما بفضل است و باید گران بعد از امة مدینه و رب غفور و رحیم همان عزت
 طفیلی نیز عزیز خواهد بود و انشاء الله تعالی با کمال تو است او باش و اذان او شود و خود را بوی سبزه
 و جاده اقبال سنت او سپهر آسان است شکل تا انجاست که این نسبت و این اتباع
 درست نشده است علماء و افتاد ابعاد از آن گرفته اند و همیشه مشکلی نیست صد هزار گناه در
 جنب ایان محمد صلی الله علیه و آله و سلم با تلبس سخن وی ظاهر او باطن پر کاسه نیز در غم این
 و ترک توفیق عمل سبقت باید خورد و دیگر غم نیست آدمیم بر آنکه شفاعت را ملاحظه مستعد است
 اول در وقف عرصات برای خفت شدت و بهیبت و دشت و از دحام آن مقام بود و دوم
 برای تفسیر سوال و رفع حساب یا عدم مناقشه در آن سوم در صفو از اسفندی توفیق عذاب و اجزا
 حکم عقاب چهارم در اخراج از دایره و در کثرت ناچشم در رفع درجات و ذیل مشروبات و از حیث
 هر گنگار را زار و زاریه بیکار را سید واری شفاعت سید رسول صلی الله علیه و آله و سلم توفیق است
 سبب است بهشت ای خدا شناس بر و نه که سخن کر است گنگار اند و شفاعت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عام بود و جمیع است بلکه تمام ام و جمیع خلایق را و خاص بر
 اهل مدینه و کثرین صلوة بروی صلی الله علیه و آله و سلم باشد و اهل حدیث اکثر خلق اند و اکثر

صلوة و سلام بروی علیه الصلوة و السلام و مؤثرترین عبادات درین باب همین کثرت صلوة
بر حضرت سید کائنات است و روز و شب ظاهر و باطن و لیکن باید که بصیغهای ماثور کند
درودی که در نماز خوانده می شود که اصح صیغه است اگر چه عبارات درود علماء و شایخ عجم
باشد بشرطیکه بر بعضی و بباله نامرضی و غیره ماثور محتوی نبود و صلوة تطییم که در آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و الفاظ نبویه برکت و قربت دیگر دارد و الله صل و سلم علیه و این
هم شفاعت باذن خواب بود و قیام مقام محمود و محمد برودن استیذانست بخوا بعد از آن خاص
و نوع خاص و مقدار خاص هم باشد و احادیث درین باب آمده و این شفاعت انبیاء و اولاد
و صلما و شهدا و علما و حفاظ و اولیا و فقرا و اطفال و بنین صابرین بر بلا و دیگر اهل العدا
بحسب تفاوت جاه و منزلت نزد خدا خواهد بود و هر کرا شفع نبود خدا خود او را از دروغ
برگرداند و هر که در دل او بل بر ذره از ایمان باشد در نماز محمد مانند و آنجا که نفی شفاعت واقع
شده مراد بدان شفاعت غیر اذن و رضای او تعالی است و این که مردم برگو رهای انبیاء
صلما آیند و وسیله سازند و شفاعت خواهند هیچ نیست چرا که این شفیعان قدرت ندارند که
بے اذن او شفاعت کنند و چون وی خواهد هر هست که در حق کسی مرتبه فرماید تا بنا خواهد گفت
که شفاعت بکنید بعد از اذن او شفاعت خواهد کرد و پس اگر اینها سألما برگو رایند و شفاعت
خوانند صاحب قبر بی اذن نتواند قال تعالی من ذلک الذی یشفع عندی الا باذنی قال
وی سبحان ما لا یحصر من ذلک من ذلک و لا یشفع و جز آن از آیات بران دلالت دارد
پس از وی سبحان که قریب تر از هر قریب است چو طلب عفو کنند و رحمت و شفاعت خواهند
و آمرزش بخواهند و طلب شفعی برای خود نمایند که باذن او سرانجام کار کند این حرف اگر چه بر
گور پرستان گران خواهد کرد لیکن حق حق باتباع است و اهل الکبا و من المؤمنین لا
یخلد و فی النار و ان ما فی غیر بقية و گنا هر گاران و مرکبان کبیر و از نورانی
همیشه در نماز باشد اگر چه بی توبه ازین عالم بدر رفته باشند چند گاه که خدا خواهد ایشان را در

در پنج دار و باز در شش درگاه و بقوله تعالى **لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ كَانُوا يَقُولُونَ**
إِذَا دُعِيَ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيُحْكُمَ فِي أُمَمٍ لَقَدْ كَفَرُوا این را جماع
 اهل سنت پس هر دو آمدن از دو رخ متعین شد. و بقوله تعالى **وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ**
وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ این را استماع از تفسیر الحاکم کانت کم
بِحَبَاتٍ الْغَنَى و می گویند که جز آن از انصوص که دلالت دارند بر بودن مومن از اهل سنت
 و گذشت ادوات طایفه بر آنکه بنده بصیحت از ایمان سیر در نبی رو و در نیز غلو و در بار اعظم
 عقوبات است و لهذا از اخباری گفته اند که اعظم جنایات است مقرر ساخته اند پس اگر کسی که فراموش
 بآن جوار دهند و یاد بر قدر جنایت باشد و این حد است و در مذهب معتزله است که هر که
 بدو رخ رفت جاد و دان و دان بماند و بگوید می یاکا فرست یا صاحب کبیر که بلا قوی بر دو قسم
 و تائب و صاحب صغیر و که مجتنب از کبار است اهل نازنیند و کافر غلغل است در ناز با جماع و
 همچنین اهل کبیر که بی قوی مرده و این خلالت کتاب و سنت است و کثرت عصاة و زنا و فحشاء
 باشد بعضی سستی و بعضی ریزی و بعضی سستی و بعضی سالی و بعضی بیشتر و بعضی کمتر از اهل
 و بعضی احقاب بمانند **سَأَلَ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَنَعُوذُ بِهِ مِنَ النَّارِ** و الايمان هو الصديق
 بما جاء به من عند الله تعالى و ایمان راست است که اعتقاد کردن است رسول خدا را در چیز
 که آورده است از نزد خدا و معنی تصدیق گردیدن است بدل و این قدر کافی است در خیر و
 از عهد ایمان و در حقیقت این ایمان محل نخط از ایمان تفصیلی نیست پس مشرک مصدق بوجود
 صالح و صفات او بحسب لغت مومن است و بحسب شریع در یکا محلی و در توحید و منکر رسالت
 و باین اشارت است در قول و بتعالی **وَمَا يُؤْمِنُ إِلَّا اللَّهُ** و لا اله الا الله و لا اله الا الله
 و الا لا شواکیم و اقرار کردن بر زبان مگر آنکه تصدیق رکن است سقوطش اصلا محتمل نیست و
 اقرار اقبال آن دارد چنانکه در حالت الکراه و تصدیق در نوم و غفلت باقی است در دل و زبانی که
 هست از حصول دست و نیک گفت ایمان نام تصدیق و اقرار است نه سبب بعضی علماء است

مثل حشش الایم و غیره تا تحقیقین نقدا برانند که ایمان همان گردیدن بریل است اقرار
 شرط اجرای احکام در دنیا است زیرا که تصدیق کار باطن است و ظاهر برای آن علامتی باید
 پس مصدق قلب غیر مقرر بزمان مومن است نزد خدا اگر چه در احکام دنیا مومن نیاید و مقرر
 بلسان غیر مصدق بجهان منافق است و این مختار ابو منصور را تریبیت تقطراتی گویند و
 معاضد او است قال تعالى اُولَٰئِكَ كَتَبَ لِيْ فُلُوْهُم مِّنْ اٰمَانٍ وَّ قَالَ تَاللهِ اِنْ كُنْتُمْ
 مِّنْ صٰلِحِيْنَ اَلَا يَتَذَكَّرْنَ اَنَّا لَا نَمُنُّ بِالْاٰيْمَانِ فِيْ فُلُوْكُمْ وَاَمْرٌ مِّنْ فِرْعَوْنَ لَمَّا نَبَت
 فُلُوْهُ عَلٰى يَدَيْكَ اَخْرَجَهُ اِهْمِلْ يَسْنَدُ حَسَنٌ مِنْ حَدِيْثِ اِمْرِ سَلَمَةَ وَاَسَاسُهُ رَافِزِيٌّ
 هَلَا شَقِيْقَتٌ مِّنْ اَللَّهِ اَنَّهُمُ اَخْرَجُوْهُ الشَّيْخَانِ مِنْ حَدِيْثِ اِسْمَاعِيْلَ وَفَزَادَ اَهْلَ حَدِيْثِ
 اِيْمَانِ عِبَارَتِ اَنَّهُ تَصَدَّقَ بِلَوْلَا اَخْرَاجَ اِيْمَانِ وَعَلَى بَارَكَانِ وَتَحْقِيْقُ اَخْرَاجَ اِيْمَانِ نَبِيْتُ
 وَاِيْكَاهُ اِيْمَانِ كَالْجَمِيْنِ سَتَ كَرِ اِيْمَانِ مِيْ كُوْسِيْنِ وَاِيْمَانِ بَعْلُ اَعْلَاقِ نَبِيْتُ وَاِيْمَانِ اَحَادِيْثِ
 كَثِيْرٌ وَطَائِفٌ سَتَ بِنَا اِيْمَانِ وَكَيْلُ فَاَضْلَعُ شَرَّ اَمْرٍ دَرَا لَابَدْنَهُ نَبِيْتُ جَانِبِ سَتَ وَاِيْمَانِ
 وَالْجَانِبِ وَكَيْلُ بَاتِنِ اَشَارَتِ بِنَا اِيْمَانِ قَوْلُ مِيْ كُنْدُوْ مِيْ كُوْسِيْنِ فَاَمَّا اَلْاَعْمَالُ فَهِيَ تَتَزَايَدُ
 وَالْاِيْمَانُ لَا يَزِيْدُ وَلَا يَنْقُصُ وَلَكِنْ اَعْمَالُ بَيْنَ طَاعَاتٍ زِيَادَةٍ وَافْرَوْنِ مِيْ شَوْزِ اَفْرَسِ
 خُودِ وَاِيْمَانِ نَزِيَادَةٍ مِيْ شَوْزِ نَكَمٍ وَدَرِيْجَا وَوَقْتِ اَمْرٍ سَتَ اَوَّلُ اَنَّهُ اَعْمَالُ غَيْرِ دَاخِلِ اَنْدَرِ اِيْمَانِ
 وَاِيْكَاهُ حَقِيْقَتِ اِيْمَانِ هَمَانِ تَصَدَّقَ سَتَ پَسِ بَسِ وَدَرَكِ نَبِطِ عَطْفِ اَعْمَالِ بَرَا اِيْمَانِ
 كَقَوْلِهِ تَعَالٰى اِنَّ اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَعَطَفُ تَقَضُّعِ مَنَافَرَةٍ وَعَدَمِ دَخُوْلِ مَحْطُوْ
 دَرِ مَحْطُوْطِ عَلَيْهِ سَتَ وَنَبِيْتُ اِيْمَانِ رَاشِطِ صَحْتِ اَعْمَالِ كَرْدَانِيْدِهِ كَمَا فِيْ قَوْلِهِ وَتَمَّ يَتَمَّ مَلِكُ
 اَللّٰهُ لِيْطِيْرَ مِيْنِ كَرْدَانِيْ اَوْ اُنْثَى وَهِيَ مَوْجُوْ مِيْنِ وَمَعْلُوْمِ سَتَ كَمَشْرِطِ دَرِ شَرْطِ اَخْلَافِ نَبِيْتُ
 زِيَادَةِ اَشْطَرِاطِ شَيْءٍ لِّنَفْسِهِ مَوْجُوْ سَتَ وَنَبِيْتُ اِيْمَانِ اِيْمَانِ بَرَا اِيْمَانِ اَعْمَالِ اَمْرٍ كَمَا فِيْ قَوْلِهِ
 وَاِنَّ طَائِفَةً مِّنَ الْمُؤْمِنِيْنَ اَفْتَتَ لَوْ اَنَّهُ تَحَقُّقُ شَيْءٍ بَدُوْنِ رُكْنِ اَوْثِيْ شَوْزِ وَلَكِنْ اِيْمَانِ
 وَجُوْهِيَّتِ كَرِسِيْ سَتَ كَطَاعَاتِ رَاكِنِيْ اَحْقِيْقَتِ اِيْمَانِ مِيْ كَرْدَانِ بَرُوْجِيْ كَتَاكِ اَنَّهُ مَوْجُوْ

نباشد چنانکه رای معتزله است که هر کسی که رکن ایمان کامل می گوید و تارک آن را خارج از حقیقت
 ایمان نمی داند چنانکه در سبب ششمی است دوم آنکه حقیقت ایمان بیش و کم نمی شود و آیات و دلایل
 زیادت ایمان نزد خفیه و غیر ایشان محمول است بر آنکه صحابا ایمان می آورد و در فی الجمله سپس
 فرض بعد فرض نمی آید و بهر فرض خاص ایمان می آید و در پس لا محاله آن ایمان زاید می شد
 بر زیادت مومن و در این تاویل مخالف ظاهر کتاب و سنت است پس حق زیادت و نقصان
 اوست چنانکه قرآن و حدیث بدان ناظر است و بعضی محققین گفته اند که عدم زیادت و نقصان
 حقیقت تصدیق مسلم نیست بلکه این حقیقت هم متفاوت است در قوت و ضعف زیرا که یقین
 حاصل است با آنکه تصدیق آحاد است همچو تصدیق بنی صلی الله علیه و آله و سلم نیست و پس از
 ابراهیم علیه السلام فرمود و لکن یظلمون قللی و زوال تحقیق این نزاع لفظیست و چه قال
 حل القاری و الیه مال الشاه ولی الله المحدث الدهلوی و الا ایمان و الا اسلام
 و احد و ایمان و اسلام یکی است و موید اوست قول قتال فَاخْرَجْنَاهُمْ مِّنْ حَنَافَتِهِمْ
 الْمُنَافِقِينَ كَمَا وَجَدْنَا فِيهَا كُفْرًا بَلَّغْنَا فِي الْكُفْرِ مَا يَحِبُّ الْمُؤْمِنُونَ لیکن غالب در مفهوم ایمان
 تصدیق قلبی و حال باطن است و در اسلام خضوع و انقیاد ظاهر چنانچه کریمه قَالَتِ الْاَعْجَابُ
 اَسْتَأْذِنُ لَمْ تَنْصُرْنَا وَلَكِنْ قُلْنَا اَسْلَمْنَا نَاطِرُ و ران است مقصود اینجا اینست که
 هر که مومن است مسلم است و هر که مسلم است مومن است مفاد قرآنی در میان نیست
 و همین است مراد با اتحاد هر دو و آنکه در حدیث جبریل برود بیت عمر بن الخطاب رضی الله عنه آمده
 الا سلامان تشهدان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و تقیم الصلوة و
 تاتي الزكاة و نقص مرد مضان و فتح البيت ان استطلعت اليه سبيلا و این ناظر
 در آنست که اسلام نام احوال است نه تصدیق پس بجز ایش گفته اند که مراد آنست که ثمرات اسلام
 علامت ایمان امور است چنانکه در حدیث دیگر ایمان را تفهیر کرده است و بشمارت کرده و طبعاً
 شمار را برای زکوة و صیام و رمضان و دادن خمس از نعم اخروجه الشیخان من حدیث

ابن عباس و فرمود ایمان بهفتاد و چند شعبه است علامی آن قول الله لا اله الا الله است و ادنی از این از راه اخراجها الشیخان من حدیث ابی هریرة و اذا وجد من العبد التصديق والاثوار
صحة له ان يقول اناس من حقوا بهرگاه یافته شود و از بنده تصدیق دل و اقرار زبان صحیح باشد و او را
اینکه گویند من بومتم راست و درست بنا بر تحقیق ایمان و ثبوت آن از روی و لایبغیان بقول
اناس من ان شاء الله تعالی و نمیرسد او را که بگویند من بومتم اگر خدا خواهد اول مرتبه عقیده است و ثانی
قول شافعی پس اگر منتهی تر دو شک در تصدیق و ایمان قصد کند روان باشد چه ریب و تردد منافی
چون یقین است که حقیقت ایمان باشد و اگر بقصد تبرک و تمیز بذر الهی و نفی عجب تزیین نفس و اسباب
عاقبت الامر تا رود و حصول ایمان کامل منجی که اولئك هم المؤمنون حقا بدان شیرست بگویند رجاء باشد
و این بسیار از صحاب و تابعین سلف صالحین بر آن رفتند و این نزاع هم فطیست و مال واحد است
حالت متحد و طول بحث در آن در فضول کلام و نقل چه اگر او ایمان مجرد حصول معنی ایمان است پس حاصل
فی الحال است و اگر او چه نیست که مرتب میشد و بر آن از نجات و ثمرات پس و شیت او تعالی است و شش
فی الحال مطلق نیست پس هر که قطع حصول کرده اراده اول کرده و هر که شیت سپرده اراده ثانی نموده و
ایمان الباس غیر مقبول را ایمان باس مقبول نیست باس حاصل میشد و مضایقه آید و در او
اینجا سبک است موت و معاینه احوال آخرت است که در وقت حضور موت و حصول فوت حاصل گردد
در حدیث آمده هر کس وقت مردن خود جای خود را می بیند مومن و رستگار و کافر در روز قیامت
چون کافر درین حالت ایمان آورد ایمان و مسلم معتبر نباشد و ایمان درین حالت ایمان نیست
نبود و اضطرابی بود و تمام اهل حق بر عدم قبول این چنین ایمان از اول تا آخر اتفاق دارند
در حدیث آمده ان الله یقبل ثبوت العبد ماله بغیر غوغرة کنایت از حالت موت و
شدت سکرات و رسیدن روح و مخلوق است قال تعالی فَلَکُمْ یَا کَافِرٌ مَّا یَعْبُدُونَ اَیْمَانُ لَکُمْ کَمَا
رَأَوْا بَاسْتِئْذَارِی و دیگر نه بود و لَیْسَ بِالشَّیْءِ لِلَّذِینَ یَعْبُدُونَ الشَّیْءَ حَتَّى اِذَا
حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ اِنِّی نُبْتُ الْاِلَٰهَ رَا سَدَال باین آیه صحیح تر و صریح تر می نماید

با احتمال آنکه مراد بر لزومیت باس در آیات اولی باشد علامت قیاست از طلوع شمس از مغرب باشد
 چنانچه بعضی مفسرین آیه را بیان تفسیر کرده اند و از اینجا ظاهر می شود که توبه در حالت باس هم مقبول
 نیست مانند ایمان و در سبب اکثر اشاعره و ماتریدییه و فقهای همین است و توبه بعضی اهل علم توبه
 مقبول و ایمان هر دو دست پس ایمان من بعد آن که در وقت ادراک غرق آورده و هم مقبول
 نباشد همین است ممتاز علماء و مجتهدین و مشائخ دین و شیخ عبدالحق در تکمیل الایمان در رتبه
 ایمان فرعون در و قائل ایمان او طول بحث کرده و ترجمه کلام ابن حجر در کتاب بزرگ او را بنوده
 ضرورت ایراد آن درین مختصر چنان نیست بعد از دل غرق آن چنانچه بنای سخن در عدم ایمان
 دوست و السعید قد الشقی و الشقی قد السعید و سعید گاهی شقی می شود باین طریق که بعد
 ایمان مرتدی گردد و شقی گاهی سعیدی شود باین پنج که بعد کفر ایمان آورد و التعلید یکبار
 علی السعاده و الشقاوة و ن الالسعاده و الاشقاء و هدا من صفات الله و
 تغییر بر سعادت و شقاوت می باشد زیرا که این هر دو از صفات عبادانند نه بر اسعاد و اشتقاق که
 این هر دو از صفات خدا اند چه اسعاد و کون سعادت و اشتقاق کون شقاوت است و کلا
 تغییر علی الله و کلا علی صفاته و نیست تغییر و تبدل بر خدا و نه بر صفات او زیرا که قدیم عمل
 حواریت نباشد و فی ارسال الرسل حکمة و در فرستادن رسولان حکمت و صلوات و
 عاقبت حمیده است قال تعالی لَئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرِّسَالِ و در حقیقت
 مواد اصول جمیع علوم و فنون ارضیه و سماوی و کمالات و فضائل علی و علی بوساطت حضرت
 انبیا بخلق رسیده و در اینجا اشارت است بآنکه ارسال و احباب است نه بمعنی و جوب بر خدا بلکه
 بآن معنی که تقدیر حکمت تقصیر است بنا بر آنچه در وی از حکم و صلاح است و نیست متغیر چنانکه
 بر همه گویند نه این ممکن است که هر دو طرف او ستوی باشد چنانکه نه سبب تکلیف است و این
 در حقیقت نه و جوب است بلکه اجرائی است و عادت است که بفضل عمیم خود می کند چون عاقل را
 استعداد و قابلیت است فاضل از جناب اقدس بوساطه حقوق و اتصال بملکوت اعلی نیست بعضی

اراد میان را برگزیده و علم ذات و صفات و افعال خود را بچشم صلاح مبدی و معارف ایشان و بران
 باشد بیاوخت و بسوی خلق فرستاد تا دعوت ایشان کنند و هدایت نمایند و حکمت
 محض است اگر لطف جهان آفرین به خاص کند بنده مصلحت عام را بدو نقل از سلسله الهی
 تعالی و سلامن البشر الی البشر مبشرین و بدو رستیکه فرستاد او تعالی پیغمبران را از
 آدمیان بسوی آدمیان یعنی از جنس شان بشارت و هدایت و ایمان و طاعت
 بخت و ثواب و منذرین و ترسانندگان برای اهل کفر و عصیان بنار و عذاب زیرا که عقل
 را این امور را به نیست مبینین للناس ما یحتاجون الیه من امور الدنیا
 والدین بیان کنندگان برای مردم چیزی را که محتاج اند بسوی آن از کارهای دنیا و دین از
 علم و عمل و او تعالی بهشتی و دوزخی بیافزاید و بهشت را جای نیکوکاران ساخت و دوزخ را
 محل بدکاران و معرفت کار بد را بیک بهشت رساند و از دوزخ بازدارد از آن امور است که عقل
 دریافت آن مستقل نیست و همچنین خلق امیام نامحمد و گرانیدین قضایای بعضی را
 از مکانات که عقل را راهی بسوی جرم سبکی از دو جانبش نیست یعنی را واجبات و
 بعضی امتناعات که عقل را ظاهر نمی شود مگر بعد از نظر و محبت کامل بروحی که اگر بدان
 درزد و اکثر مصالح او بیکار گردد پس فضل و رحمت او تعالی انبیا را برگزید تا آن کار را
 بنطاق تعلیم کنند و بدان دلالت نمایند تا دیگر محبت و مودت در میان نماید قال تعالی و ما
 از سلسله انوار رسالت و ایدانهم بالمعجزات الناقضات
 للعدا است و تأکید که ایشان را بمعجزهای شکنده عادت نماز یکبار هر دعوی را بر بانی باید و نبیا
 که دعوی رسالت و سفارت می کنند برهان صدق ایشان معجزات است و معجزه عارفان
 باشد که بدست مدعی نبوت بر دهن دعوی او ظاهر گردد و غیر او از او درون شل آن عاجز و ناتوان
 شود و معجزه فعل الهی است فعل رسول زیرا که خرق عادت خدا از بنده ممکن نیست و دلالت معجزه
 بر صدق سینه یقینی است و نزد مشاهد معجزه بی اختیار علم بصدق سینه حاصل می گردد و نفس

در قصد حق بپا داشت و بچاره پیشود و جمال انکار بر روی تنگ می آید و چون دعوی بلند بود و بر
 نیز باز آید و او باشد چه مجرمان از عالم قهر و قدرت است و غلبه و عظمت آن بای ثبات بجای خود
 نماند و عنان اختیار از دست برد و بظلمت و دلائل عقیده که هر چه چندست در رشت بی خیال و دلنا
 الزام و اسکات خصم بدان و شوار بود و هرگز راه نزاع و جدال بند نشود چنانکه از دلائل کلامیه
 و فلسفیه عیان است و هر که بیدار و مجرمانه دیدن کافر مانده کفر او بر جملت عناد و ساقیه اشفاق
 ازلی نیست و اول الانبیاء احمد و امضی همدیگر صلی الله علیه و سلم و اول پیغمبران
 آدم است و آخر ایشان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از او شیث بن آدم و نیز پیش از
 بعد از او ریس پستری یعنی پستری بن عبد الله پستری صلی بن عبد الله پستری صلی بن عبد الله پستری صلی
 پس از او پس حق برادر او بعد از یعقوب و لوط و در زمانه ابراهیم و ابن عم او بود بعد از شیب و پستری
 نبوی و برادرش ابرو بن بعد از یونس پس داود و بعد از یونس سلیمان پستری که پستری پس از یونس
 یحیی بعد از عیسی بن مریم بعد از الیاس و یحیی شاکر دایا اسس بود که بعد از وی خلیفه او شد پستری
 پیغمبران منقطع شدند تا وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و نبوت آدم علیه السلام
 بعض کتاب است که ولایت می کند بر آنکه وی امر و نبی کرد و معلوم است که در زمانه وی نبی که
 نبود پس این امر و نبی بومی باشد لا محذور و همچنین است و باطل بران دال است و انکار نبوتش
 چنانکه از بعض منقول است که نبوت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با دعای رسالت از
 انظار مجرب بوده و دعوی رسالت بخواهر معاصی گشته و اظهار مجربه دو گوشه است که بظواهر مشتمل
 حکام خداوندی نمودن بران اهل بلائست و او عاجز شدن ایشان از معاصی است و او اقصای سوره
 با وجود کمال بلاغت و بزرگای ایشان بران ما آنکه از معاصی مجرب و نبی به ظاهر و باطن
 انذار و باده خود و دعوی از احدی منقول نیست که چیزی نبوده که بیان آورده باشد
 باینکه نبی چه رسد قدرت که همین حروف و الفاظ و این کلمات که زبان زو عام و خاص و
 خرد و بزرگ ایشان است سنجی بپا داشت که کلامی نبی بر هر چه تواند است و سنجی مثل قرآن

تالیف تواند نمود و این دلالت می کند بر آنکه این کلام از من و او تعالی است و بدان چگونگی
پیغمبر و صدق و دعوی او ظاهر شده و دوم رسیدن امور غارقه عادت یعنی ظهور معجزات او و
صلی الله علیه و آله و سلم می تواند اگر چه تفصیلش آحاد باشد و اولی علم بدو حسب دیگر نیز بر نبوت و
استدلال کرده اند و یکی باحوال او قبل نبوت و در حال دعوت و بعد تمام آن و اخلاق عظیمه
و احکام حکیمانه و اقامت ایش در جاییکه دلیران آنجا قدم نگذارند و وثوق او بصحت الهی در
بهمی احوال و ثبات وی بر حال خودش نزد حوادث و احوال برومی که اعدای او با آن همه
شدت عداوت و حرص بر ظن مطعنه در وی نیافتند و راستی بیوسی قبح ندیدند و این همه
احوال او بجز آنکه سید و عقل جاد است با قتل اجتماع این همه امور در غیر انبیا و چگونه
می تواند بشد که او تعالی این همه کمالات را در کسی جمع کند که مقتدر باشد بر وی و ثابت و سه
سال او اسلت دهر و دین او را بر ساز او یان ظاهر و غالب گردانند و بر نشان فیروزی بختند و
آثار او را بعد از وی تار و تریاست زنده و دوم آنکه وی او عالمی این چنین اعظم کرده و بیان
تومی که ایشان را در کتاب بود و حکمت بر وی براسه ایشان کتاب آورد و حکمت و احکام شریعت
همیخت و کلام اخلاق را تمام نمود و مردم بسیار را در فضایل طایفه و علیه کمال رسانید و عالم را
با بیان و عمل صانع منور ساخت و او تعالی دین او را بر همه انبیا غالب گردانید و بعد فرموده بود
و نبوت و رسالت را هیچ معنی دیگر جز این نیست و چون نبوت او ثابت شد و کلام او و کلام خدا
که بر وی نازل یافته برخاتم انبیا بوزن و بسوی تمام خلق از حق او انس و غیرها مبعوث شدن
او دلالت گرفتار بدید که وی آخرین انبیا است قال الله تعالی و انما انزلنا القرآن و انزلنا
ساحل القرآن و انزلنا آیه هر یکه که رضى الله عنه قال قال رسول الله صلى الله
عليه و آله و سلم ارسلت الى الخلق كافة و ختمت بنى النبیین و انزلنا و انزلنا و انزلنا و انزلنا
لهم يوم خود شامل تمام اجزای عالم و هیچ اقسام موجودات از اجزای ذات و نباتات و حیوانات و سایر
مکونات نیست پس وی مبعوث باشد بسوی همه سلام آید و بعد از آنجا و شهادت حیوانات بر او

وی صیفت غیر از کثرین و انفس را چمن مرید و مختار آفریده اند کفر و عیسان از ایشان سهری دند
 از برای اقسام چهار بیان و طاعت بی آید چنانچه از ملائکه و دلالت کریمه و آیتا که سلسله است
 الا لرحمة للعالمین نیز مبرر است و چون از بهشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مقصود
 اکمال نعمت دین اسلام و تحمیل کرام اخلاق بود و بعد حصول این مقصود بر وجه اتم و اکمل بعد از آنکه
 به حاجت پیغمبر دیگر نباشد و بر وجه اول علم و تفاسی او که عالمان کتاب و سنت و حافظان علوم
 ملت و ائمه و سلف است اندک فایست بود و قدر وی بیان عدد هفت در بعضی الاحادیث
 و مراد است بیان شمار پیغمبران در بعضی احادیث این جهان در صحیح و از ابی ذر و در دو کوه
 پرید آنحضرت را از انبیا فرمود یک لک و بیست و چهار هزار گفت رسول از ایشان چه قدر اند فرمود
 صد و پنجاه اول رسول آدم است و از ایشان بنی شاد و چهار پیغمبر از عرب بوده اند هر دو صاحب
 و شعیب و محمد صلی الله علیه و آله و سلم و در روایت دیگر یک و بیست و چهار هزار آورده حافظ جلالی
 گفته برین روایت واقف نشده ام و الا ولی ان لا یقتصر علی عدد فی التسمیة و بهتر
 آنست که اقتضا نکند بر عددی معین در نام بردن فقد قال تعالی زکریا که و قرآن مجید میفرماید
 ایلهم من قس قسصنا علیک و منهم من قس قسص علیک یعنی قصه بعضی انبیا را بر تو خوانده ایم
 و بعضی را بر تو خوانده و نام ایشان را نیز بر تو نبوده و احوال ایشان را با تو نگفته ایم و کلامی من
 فی ذکر العدد ان یدخل فیهم من لیس منهم و ان نیست در ذکر عدد و بین از آنکه در آرد
 در ایشان کسی را که نیست از پیغمبران اگر ذکر عدد بیشتر از عدد ایشان کند او پیش از صحت من
 فیهم را بر آرد از زمره ایشان کسی را که در پیغمبران است اگر ذکر اقل از عدد ایشان کند حاصل آنکه
 خبر واحد بر تقدیر اشتغال او بر عملی شرط نموده در اصول فقه از محقق و ضبط و حد است و اسلام
 عدد خالف است کتاب و سنت و هر مطلق و نبودن در عادت عام الباقی و بیشتر که المنی الفیه و طعن
 اند و دیگر نمی کند در باب اعتقادات اعتبار نظر نیست و بر هر تقدیر احتیاطا و در بهایم و اجالت
 بر پیغمبران ایان باید آورد و محاط عدد و نباید داشت این قدر را یا ان محل کافی و برینست

و کما یصلح کما فی المصنوعین مبلغین عن الله تعالی و هم ایشان خبر دهنده و رساننده احکام
 و شرائع و نکات امر اخلاق بودند از طرف خدا زیرا که مسمی نبوت و رسالت همین است پس پیغمبران
 هر چه گویند راست گویند و هر خبر که دهند از خدا دهند و هر امر و نهی که کنند فرمان او تعالی
 کنند و ما یبیطیعون الهی لان الحق لا یتغی عن حق علی اشارت بدست صادقین
 ناصحین معصومین غیر معصومین را استخوان خود را به خلق پاک اذکناه غیر معزول از عصمت
 رسالت اند تا فاعله بخت و نبوت باطل نگردد عصمت ایشان از دروغ و آنچه مطلق با هر
 شرع و تبلیغ احکام باشد و از کبار مطلق است یعنی عمدا و سهوا عمدا بالاجماع است و سهوا از کفر
 و عصمت از سایر ذنوب تفصیل است یعنی معصوم اند از کفر قبل و بعد آن اجماعا و صفات
 عمدا جائز است نزد جمهور و سهوا و بالا اتفاق رواست مگر آنچه موجب نفرت و دال بر نفرت
 باشد مثل دزدیدن نغمه و کم کردن دانه در وزن و الیق بطلت منصب و علو منزلت ایشان
 عصمت از صفات و کبار هر دو است عمدا و سهوا و باین رفته اند جمهور و اگر لغزشی از ایشان
 بوجود می آید زود بر آن تنبیه کرده می شود و این همه بعد و بی سست و قبل آن دلیل بر اتیان
 صد و کسبه و از ایشان قائم نیست و منقول باقتناع رفته اند و شیعه صد و کسبه و کسبه را پیش
 از وحی منع کنند و لکن اظهار کفر بطور تشبیه روا دارد پس هر چه از زلات حضرت رسول متوکل است
 اگر بطریق آحاد ثابت شده صحیح نیست و اگر بتواتر است مصروف از نظام و مادل تبرک اوست
 یا بیرون آن قبل بخت که تا قبل و حق آنست که آنچه از قرآن شریف در حق بعضی معلوم میشود
 تحریف و تاویل آن نباید کرد و کائنات آمنه الله قلنا لا تمهلونا ما نبش نظر باید داشت
 و انما معزول نشوند و مرتبه نبوت و رسالت که او تعالی بمفضل و کرم خویش ایشان را بخشیده است
 از ایشان بازگیرد و رسالت بعد از موت ثابت ماند و خود انبیاء را موت نبود و زنده ماندند
 موت همانست که یک بار پیشین بعد از آن روح را با بدن ایشان احاده کنند که اقالوا و تسخ
 شریعت عمل نبوت نیست ادلیا از خوف عمل و خاتمه دینا این نیست بعد از موت اگر باین

رفته اند و من و ولی آمد و استعانت از ایشان بعد موت و استوار از تصور مخصوص ثابت نشود
 و هر چه دلیل ندارد و در خواص و اعلا و عل نیست و قول گوهرستان و بعض فقهاء و شایع که آن قابل شده اند
 صلاحیت نسک ندارد و زیرا که از کتاب و سنت استقامت را می آید آن توان کرد تکلفی که بیش از اول
 بطریق اشارت برای اثبات آن می کنند پیش تنقیح و تابع دلیل بجای نبرد و افضل
 مالا نبیاء همچو صل الله علیه و آله و سلم و افضل غیر آن رسول است لقول تعالی که نذر
 خیر امة اخر جنت الناس و شک نیست که خیریت است بحسب کمال ایشان در دین باشد
 و این تابع کمال سنجایشان است که پیروی او می کنند و استمدال بقول صلی الله علیه و آله و سلم
 اناسید ولد آدم و لا تخزوا مسلمین حدیث ابی هریره ضعیف است زیرا که
 ولایت نمی کند بر فضل بودن و سه صلی الله علیه و آله و سلم بر آدم بلکه بر اولاد وی قباله اعتبارانی
 ولیکن ولد آدم و بنی آدم در عزت بسینه لوح انسان آید پس آدم نیز در مفهوم حدیث مذکور داخل بود
 و حدیث آدم مرد من و نه تحت لوائی در مقصود ظاهر تر و صحیح تر است بفضیلت ابی انبخت
 ابی انبخت است پیغمبری و عیسی و نوح را و این پنج تن اولو العزم اند و اعظم حجرات وی صلی الله علیه
 و سلم قرآن عظیم است که صفات الهی و کلام قدیم اوست و باقی است تا قیام ساعت و معجزات
 دیگر ظاهر شده اند و اگر شقند و هر پیغمبر را عجزه مخصوص بود از یک جنس یا دو جنس و آن صفات
 صلی الله علیه و آله و سلم را عجزه از هر جنس بود و جمیع کمالات که در انبیای سابق و و بیست بود و در
 ذوات شریف وی صلی الله علیه و آله و سلم زیادت فراهم شده و عجزه خیران همه دارند و تو
 تنها داری و اگر تنقیح سیر و صفات منجیه و شامال مرضیه و اخلاق کریمه وی صلی الله علیه و آله و سلم
 بکنند یقین معلوم شود که وجودش تمام اعجاز است هر چه در عالم ترانه از دیگر است
 هر نمه کمال ترا سازد دیگر است + اعجاز حسن را سئو نیست احتیاج + هر نمه از چشم تو عجزا و دیگر است
 را بجهل انبیاء و ملائکه و اولیاء وجودی که اشرف مخلوقات و مقربان درگاه اند که این مثل سایر مخلوقات
 هیچ علم و قدرت ندارد و اگر چه خدا آنها را علم و قدرت داده و بقات و صفات خدا ایمان دارند

چنانچه سائر مسلمانان دانند و در ادراک کتب معجز و تصور معترف اند و در ادای حقوق بندگی بشکر
 توفیق الهی ناطق بندگان خاص آسمانی در صفات واجب شریک ساختن یا انکار ادعای
 شریک گردانیدن کفرست چنانچه دیگر کفار مثل یهود با انکار انبیاء کافر شدند و همچنین نصاری
 که عیسی را پسر خدا و شرکان عرب که ملائکه را دختران خدا گفتند و علم غیب با آنها مسلم داشتند کافر
 شدند انبیاء و ملائکه را در صفات الهی شریک نباید کرد و غیر اینها را در صفات انبیاء شریک نباید
 گردانید بصمت سوائی انبیاء و ملائکه دیگر یا از صحابه و اهل بیت و اولیایا نیست و نیست و نیست
 مقصود بر انبیاء راست آنچه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده بآن ایمان باید آورد و آنچه
 در عملیات از ماسورات فرموده بر آن عمل باید کرد و آنچه از ضعیفات منع کرده اذن باید ماند
 و قول فعل هر کس را که سوا از قول فعل پیغمبر خافت داشته باشد آنرا رد باید کرد و الملائکه عباد
 الله تعالی معاملین با مردم و فرشتگان بندگان خدا اند عمل می کنند با مردمی بجهان لقوله تعالی
 لَا يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْقُلُوبِ وَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَعْلَمُونَ ۝ وَقُلْ أَلَا يَعْلَمُونَ ۝ وَقُلْ أَلَا يَعْلَمُونَ ۝ وَقُلْ أَلَا يَعْلَمُونَ ۝
 کلا کتب تحریف و ۵ و اجسام ایشان لطیف و نورانی است بهر شکل که خواهند بر آیند و حقیقت
 ایشان همان ارواح مجرد است و ابدان نسبت با ایشان حکم لباس دارد و جای ایشان
 آسمان و زمین و هر چه در اجزای عالم است و با آدمی را از چندین نفر شسته می کنند بعضی بر
 کتابت اعمال و بعضی بر محافظت از شیاطین و جن و انس و در قرآن مجید فرشتگان را بازو
 اثبات کرده و فرموده وَفِي الْجِبَالِ مَوَاقِعُ وَتِلْكَ آيَاتُ الْكُرْآنِ الَّتِي لَا يَمَسُّهَا إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوا وَهُمْ لَا يَذْكُرُونَ إِلَّا الَّذِينَ
 عَزَمُوا فَوْضَ الْعِلْمِ بِلَا إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ ۝ وَتِلْكَ آيَاتُ الْكُرْآنِ الَّتِي لَا يَمَسُّهَا إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوا وَهُمْ لَا يَذْكُرُونَ إِلَّا الَّذِينَ
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب معراج جبرئیل علیه السلام را ششصد بار و در منجاء
 ملائکه میریل و اسرائیل و عزرائیل و میکائیل مقرب و عظم اند و همچنین حاملان عرش و عظمت
 اجرام ایشان جدلیست که مسافت میان فرشتگانش و هر دو در ایشان و مسافت راه است
 و زیاده کمائی آنقدر نیست و هر یک را جای معلومست بکلمه وَتِلْكَ آيَاتُ الْكُرْآنِ الَّتِي لَا يَمَسُّهَا إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوا وَهُمْ لَا يَذْكُرُونَ إِلَّا الَّذِينَ

و افزائی خدا در هیچ کاری نکرده و راه غفلت نمی رود بلکه هر چه فرمان برود همان کند
 کما قال لا یحسب الناس انهم لم یلقوا الله فیسئلون من الله فیسئلون من الله فیسئلون من الله فیسئلون من الله
 جنی بودند فرشته و نزد بعضی فرشته و جن در خلقت نزدیک یکدیگر چنانکه نارند و جسم دارند و روح
 اگر خوان برود همان نوراند لا یحسبون بلی که ربه ولا انی الله وصف کرده نیستند بلی که
 درونی و ایشان را قوال و متاثر بود و محتاج نیستند باکل و شرب رسانند گمان و هیچ و بزارند گمان
 عرض نماند و هر کمالی که لائق بجالای ایشان نیست بالفعل حاصل دارند و ایشان شوق تحقیر کمال
 و تخریج از قوت بفعل نبود این معنی است آنرا که گویند و ملاک عشق نبود آنکه محبت مولی و محبت
 بری نباشد و عدم وصف برنی و مروتی بنا بر عدم و درود فعل است بدان و عدم دلالت
 عقل بران و محبت برستان که ایشان را دختران خدا گویند مجال و باطل است و افزای ایشان
 ایشان که میگویند یحیی صلی الله علیه و آله و کذا و قوالی که میگویند و کذا و قوالی که میگویند و کذا و قوالی که میگویند
 و تاروت و ماروت اصح است که در فرشته اند هیچ کفر و کبر از ایشان صادر نشود و تاروت
 ایشان بر وجه معاتبه است چنانکه انبیا را بر ذلت و سب و عتاب می کنند و الله تعالی کتب
 انزلها علی انبیاءه و بین فیها امره و الهیه و وعداته و وعیداته و او تعالی را کتاب است
 که فرو آورده است آنها را بر پیغمبران خود و بیان کرده است دران امر و سنه و وعده
 و وعید خود را و همه کلام و صفت حقیم است و واحد است و تعدد و تفاوت در نظم مقدر
 سمع است و این اعتبار افضل کتب قرآن کریم است که زبده و خلاصه جمیع کتب سماویست
 و بر افضل نازل شده و عجاظ نظم خاصه است که در کتابهای دیگر نبوده و تسکین جان را
 عقیده و کل ظاهر و باطن فرض معین است و مخالفت او کفر صریح و مخالفت واضح بعد از توحید است
 که بر پیغمبر علیه السلام فرود آمده و همه انبیا و سبب اسرار و تابع آن کتاب اند و مخالفت عظمت
 وی بحدی بود که خط آن جزای پیغمبران دیگر را میسر نیست بعد از انجیل است که بر عیسی علیه السلام نازل
 شده پس زبور که بر داود علیه السلام نازل یافته و این کتب بعد از الهی و بیان احکام شرع

استخوان اندک احوال و رسالت و صفات وی صلی الله علیه و آله و سلم در صحاب و است وی و
 بقدر آن که در کتب و ادیان منسوخ شده و تلاوت و کتابت و بعضی احکام آن بنا بر آن گردیده
 و در کتب و صحیفه های ابراهیم حق است بر همه کتابهای خدا ایمان باید آورد و لیکن حد و کتابها
 ملحوظ باید داشت که حد و آنها از دلیل قطعی ثابت نیست و تمام کتب الهی ازین حیثیت که کلام حق اند
 برابرند اگر چه بوجه دیگر بعضی افضل اند از بعضی و آنها ذلالت و یقین و انماهی اوتالی توفیق است
 یعنی موقوف است بر سماع و نقل از شرع پس او را جبر نماند که برسان شرع خود را بران خواند و توان
 خواند و از پیش خود نامی نتوان نهاد اگر چه عقل بصحت اطلاقش بر ویست و تعالی حکم کند و درستی
 یکله بود مثلاً او را نشان گویند بر طیب و جو او خوانند و سخن و عالم گویند نه عاقل و منعم از تسلیه
 اند از تصنیف چه تشبیه تصرف است که جو، ولی را زنده و سخن در آسانی است که بخود انداز صفات و
 افعال و الا در اسما و اعلام که در هر لغتی موضوع اند و سخن نیست الا آنچه مخصوص زبان کافران باشد
 نباید خواند و در حدیث آمده که او را سجانه خود و نام است هر که آنرا احصا کند در بهشت و را به
 و در روایت ترمذی شرح این نامها آمده اما نوع نیست و روایت ضعیف است و اتحاد در
 اسامی او تعالی کفر است و اسما و را غیر او نتوان گفت چنانکه معتزله و خوارج گویند بلکه اسما
 او صین است و المعراج له سوال الله صلی الله علیه و سلم فی الیقظة بشخصه
 الی الله جاء ثم الی ما شاء الله تعالی من العلی حق و معراج آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 در مبادری با جسد خود بسوی آسمان پیتر بسوی آنچه خدا خواسته از علو حق ثابت و بهر شرف
 است که منکرش متجدد باشد و انکار و ادعای اتحاد آن سینه بر اصول فاسطه است و نه خرق و التیام
 بر آسمانها جائز است و اجسام متماثل اند آنچه بر یکی رواست بر همه روا باشد و او تعالی قادر است
 بر همه کمالات و اکثر اهل علم بر آنند که معراج در ماه ربیع اول سال دوازدهم از نبوت بود و گویند
 پیش از هجرت بیک سال و پنج ماه بوده در شوال سال یازدهم و بقولی در شب بست و فتم
 حبیب یا ربیع الاول و بقولی در مهفت هم رمضان سال دوازدهم و نزد بعضی بعد از هجرت پنج سال

لا يزال من امتي قائمة بامر الله لا يضرهم من خذلهم ولا من خالفهم
 حتى ياتي امر الله وهم على ذلك متفق عليه وازموا به بن قمر عن ابي آره گفت
 فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا يزال طائفة من امتي منصوبين لا يضرهم
 من خذلهم حتى تقوم الساعة رواه الترمذي قال هذا حديث حسن صحيح
 ابن المديني گفته مراد باین طائفة اهل حدیث اند و نیز آنچه از علوم و فنون و معارف و خالق
 و دقائق و عجائب و غرائب از این است و حوسه بنده را در هیچ اتی معلوم نیست و شریعت
 اکمل الشیء لم و دینه نافع الادیان و شریعت محمدیه کامل تر و جان تر از شریعت های اضمیه است
 و دین وی ناخ مجب اویان است و این کمال خاص متعلق بنصوص و منطوق کتاب است
 بدون احکام و عبادت و الصاتی استنباطات زیرا که انصوص شرعیه کافی و رفائی است بر آن
 احکام و عبادت و عبادت استقبالیه و محتاج تکلیفی آراء فاسده و عقول کلامیه نیست و چون که
 صلی الله علیه و آله و سلم خاتم انبیاء و آخر رسل است لا یم بعد از وی و پیغمبر و شریعتی دیگر نباشد
 و کمال دیگر تر قریب فرمود آیه ترا کملت لکم دینکم و انتم راضون عینکم و من یتبع
 محمد الا ینل الله و ینال الله فکین یقبل منه اشارت بر آنست شریعت موسی قهر و جلال بود
 بقتل نفس و تحمیر طیبات و منع غنائم و تحمیل عقوبات ناظر در آنست موسی علیه السلام نیز عظمیت
 و بصیرت و شدت غضب و بطش امدای دین بمرتبه بود که هیچکس با تاب نظر جلالت بزرگ
 وی نبود و عیسی علیه السلام منظر لطف و جمال و دروفایت رفت و ملائمت بود و شرفیتش شریعت
 فضل را حاصل بود که اصلا و یال و قتال و شدت بکه مقابل برایشان حرام بود از انجیل مقدس
 نقل کرده اند که هر کجا پنج بر یک رخساره تو زد ترا باید که رخساره دیگر پیش او کنی و هر کجا بنوشته
 جا می نمودی زنده تو روی خود را روی بده و هر که یک میل ترا تخمیه کند تو را دو میل باو سه بر دو
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جامع بود میان صفت جمال و جلال و لطف و قهر و توت و
 صلوات و عدل و شرفیت و موسی داشت و هم لایزال و لطف و فضل و رفائیت موسی و کرامت

يُحْيِي لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحْيِي لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ بِمَا شَاءَ ثُمَّ شَارَتْ بَعْدَ التَّوَسُّطِ شَرِيْعَتِ اِهْتِ
وَحَقِيقَتِ حَالِ كَيْفِيَّتِ مَا جَاءَ بِتَبَعِ سِيَرِ شَمَائِلِ وَمَعْرِفَتِ خُصَائِلِ نُبُوِيَّةِ وَوَضْعِ شُرَائِعِ وَاحْكَامِ دِي
صَلَّى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ظَاهِرِيَّ كَرْدِ وَوَاحِدِيَّ بَهْ خِيَارِ اَلْاَمَةِ وَبَارِ اَنِ اَوْ بَسْتَرِ وَهَسْتَرِ بَاقِيَّ اَسْتَانِ
وَحَسْبِ دِيْنِ اَيَّاتِ وَامَادِيْثِ وَاجْبَارِ اَشَارِ دَرِ مِجِ وَفَضْلِ اَيْشَانِ اَمَدِ هَكَ هَسْطَرِ دَرِ اَنِ جَرِمِ كَرْدِ شَرِيْ
كَ اَيْشَانِ اَفْضَلِ وَكَ اَشْرَ سَائِرِ اَمْتِ اَنْدِ دَرِ ثَوَابِ وَاجِرِ چنانكه فرمود اگر كِي اَنزِ شَمَارِ اَبَرِ كُوْدِ اَعْلَا
دَرِ اَوْدِ اَعْلَا فَتَقْدِ كُنْدِ نِيْمِ سِيَاهِ بُو كِي كِي اَزِ اَيْشَانِ بَدِ دَرِ سَدِ وَحَدِيْثِ خَيْرِ الْقُرْآنِ قُرْآنِ اَلْمَدِ
اَلَّذِيْنَ يَلِيْهِ فَهَرِ نِيْمِ دَلِيْلِ اِيْنِ اَمَدِ عَاسْتِ وَجَوَائِزِ دَلَائِلِ وَبِيْگَرِ سَتِ وَفُوْدِ كَدَامِ وَاَيْلِ وَطَرِ
اَزِ اِيْنِ غَوَا بِهَرِ كُو كِي بِرِ اَسْطِ اَعْلَا صَظْفَوِي رَا دِيْدِ اَنْدِ وَبَا حَضَرْتِ وَتَبَعِ تَبَعِ تَبَعِ تَبَعِ
وَقُرْآنِ وَتَبَعِ تَبَعِ تَبَعِ تَبَعِ تَبَعِ تَبَعِ تَبَعِ تَبَعِ تَبَعِ تَبَعِ تَبَعِ تَبَعِ تَبَعِ تَبَعِ تَبَعِ
وَاَوْلَادِ وَاجْبَادِ اَبِيدِ رَفِغِ دَرِ رَا هِ اَوْبَا خِستِ وَتَحْقِيْقِ اَنچِه بِيَكِ نَظَرِ بَالِ دِيْدِ اِيْنِ وَرَمِيْ
بِرِمِ اَوْبَا خِستِ وَرَمِيْ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ اَزِ
اَزِ
نِيْسْتِ بَرِ اِيْنِ قَوَا صِلَى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِثْلِ اَمْتِيْ مِثْلِ اَلْمَطْدِ كَدَا يَدِ سَرِيْ اَوْلِهْ خَيْرِ اَمَدِ
اَخْرَهْ رَوَا اَلْاَتْمَدِيْ وَنِيْمِ رَوَا اَنْمِ اَصْحَابِيْ دَاخِرِ اَنِيْ اَلدِيْنِ بِاَقْوَابِ بَعْدِ بَلَكِهْ
مِنْ حَيْثِ اَلْجَمْعِ سَتِ وَبِ قَالِ اَبْنِ عَبْدِ الْبَرِّ وَكَيْفِ كَرْدِ قُرْآنِ فَاضْلِكِ مَذْكُورِهْ كَسِيْ بُوْدِ هَكَ
بِاَلْاَتْمَقِ مَنَافِعِ يَافَا سَقِ سَتِ چنانكه حَاجِ وَبِرِيْ دَرِ مَحْذَرِ دِيْگَرِ كُوْدِ كَانِ قَرِيْبِ اِيْنِ حَقِ اَسْتِ
كَ جَمِيْدِ قُرْآنِ اَوْلِ اَفْضَلِ سَتِ اَزِ جَمِيْدِ قُرْآنِ اَمَدِ وَبِرِيْ دَرِ اَبِ اَبِ اَبِ اَبِ اَبِ اَبِ اَبِ اَبِ
وَالِيْ دَرِ سَبِ الشَّاهِ وَلِيْ اَللّٰهُ اَلْحَيْثِ اَلدَلَوِيْ وَاهِلِ حَدِيْثِ كَثَرِ اَللّٰهُ تَعَالَى سَوَادِ هِمِ وَبِرِيْ عَمَادِ هِمِ اَفْضَلِ
اَعْلَا اَمْتِ اَبَا عَتَبَا صَحْبِ مَعْنَوِيْ بَارِ سَوَلِ وَاشْ اَبِلِ اَمْتِ اَنْدِ بَهْ اَبِ اَبِ اَبِ اَبِ اَبِ اَبِ اَبِ
كَلِمِ صِلَى اَللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَكَلِمِ اَرِصْلَوَهْ وَسَلَامِ بَرِيْ عَلَيِ الصَّلَوَهْ وَالسَّلَامِ وَانْحَاكِ دَرِ اَتْعَالِ
بِهَدِيْثِ وَبِيْ وَتَحْتِ اَزِ صَحْتِ وَتَحْتِ اَنِ وَتَحْتِ اَبِلِ اَفْضَلِ مَعْنَوِيْ اَيْشَانِ اَمَدِ كَتِ اَقِيَامِ سَاعِ اَمْتِ

طوائف بنی آدم در انظار حق و اثبات آن و عمل بران و تمسک بدان غالب و چیز باشد و
 گردی از اعدا بر دامن حال ایشان نه نشیند و کرامات اولیاء حق و کرامت اولیاء حق
 و دلی عبارتست از شخصی که به مرتبه معرفت او تعالی و صفات وی و احسان و ایمان خود
 و بهو اطلعت طاعات و اجتناب از معاصی و عرض از انما که در لذات و شهوات مباحه
 موصوف باشد و کرامت از ظهور امر خارق عادت غیر متعارف بدعوی نبوت است پس هر چه
 مقرون بایمان و عمل صالح نبود استدرج است و هر چه مقرون بدعوی نبوت باشد معجزه است
 و دلیل بر حقیقت کرامت ظهور آن از مریم علیها السلام و صاحب سلیمان است نبض کتاب و
 هم از صجابه من بعد هم نیز از مردی شد و کرامت کارش ممکن نیست خصوصاً امرش ترک اگر چه فاش
 آحاد بود و بعد نبوت و قبح آن حاجت باثبات جواز نیست و هر چه طلسم است و شعله خارق عادت
 نبوذیر که بهر اخلت آلات و وسایط است اسباب باشد و ذکر است اگر ام و تعالی است مرتبه آن
 خود را که هر که ای خواهد بر حمت خود خاص می کند و اولیاء در ظاهر لباس و غیره از امور مباحات از
 سایر مردم متاخری باشد بلکه در اصناف است مروج از اهل قرآن و اهل جهاد و سیف و تبار
 و صنایع و زراعت و حرمان یافت می شوند اگر مبتدع و فاجر و فاسق نباشند و هر که از این انواع عتقه
 از خدا باشد بزرگتر بود نزد او و چون و کس در تقوی برابر باشند نزد خدا در جبهه هم مساوی
 بزرگوارانیه بر اولیاء است اعتصام کتاب و سنت است و در ایشان معصومی نیست که او را یا غیر
 او را تلع خاطر و هو آری و المامات و کشفات خود جائز باشد بدون اعتبار کتاب و سنت
 و خود آن سلف متفق علیه و لیاست و هر که در آن خلاف کرد وی از اولیاء نیست شیخ الاسلام
 احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام بن حمیه رحمه الله تعالی را درین باب کتاب نفیس عربی است
 سیمی کتاب الفهرقان بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان تفصیل مقام انبیا با حیرت
 فی ظلال الکرامه علی طریق نقض العاده الی لی قطع المسافه البعیده فی المسله
 القلیله پس نمایان میشود که راست بر طریق شکستن عادت پیچ بریدن راه دور و دراز و در

که چنانکه آصف بن برخیا صاحب سلیمان علیه السلام عرش بلقیس را قبل از برکشیدن پیشتر
 با در و قندیس است حاضر آورد و بظهر سر الطعام و الشراب و اللباس عند الحاجة
 و ظاهر شدن آب و دانه و جامه نزد حاجت چنانکه در حق مریم علیها السلام اتفاق افتاد
 قال تعالی کَلَّمَآدَ سَخَلَ عَلَیْهَا کَرِیْمًا یَا اِلَهِ اَب و جَعَلَ عِنْدَهَا کَرِیْمًا قَالَ یَا عَزِیْزُ
 اَنْیَ لَکَ هٰذَا اَوَّلَتْ هٰی مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَ الْمَشِی عَلَی الْمَاء وَ رَفَعْنِ بَرَّآبَ چنانکه
 از یسار او بیا منتقل است و الطیران فی الهواء و پدید آمدن در هوا چنانکه از جعفر بن ابی
 طالب و لقمان منبری غیر سحر است و طیر آن جعفر را تر می داشت کم روایت کرده و در
 اسنادش ضعف است و از شاه است از حدیث علی نزد ابن سعد بقظان رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم قال رَأِیتُ جَعْفَرَ بْنَ اَبی طَالِبٍ یَطْبِیْعُ الْمَلَائِکَةَ
 و اخْرِجَ الطَّیْرَ اِیَّیْهَا سَادَ حَسَنَ مَعْنَاهُ و لَکِنْ اِنْ یَرِیدُنْ اَوْ رَجَبْتُ یَوْمَ لَعْنَتِیْ
 پس شمردن آن از کرامات و نیا که محل نزاع است صحیح نباشد و کلاما ایجاد و الجمعاء
 و سخن کردن حماد و بی زبان چنانکه مرویست که پیش سلمان فارسی مابی الدرد و ادکا طعمام
 تسبیح کرد و اسمی که البیهقی و ابی نعیم فی دلائل النبوة عن قیس و کلام عجمی در کتب
 با اصحاب گفت و چنانکه در حدیث آمده که مردی بر گاو ببار کرده می برد گاو با و گفت
 من برای این کار آفریده شده ام بلکه برای کشکاری مخلوق شده ام مردم گفتند سبحان الله
 گاو سخن می کند آنحضرت فرمود اصمت بهذا رواه الشیخان من حدیث ابی هاشم
 و اند فاع للفقیر من البلاء و کفایة الملم عن الاعداء و غیر ذلك من الاشیاء
 و در شدن بلای روارنده و کفایت مشکل از دست دشمنان و جود آن از چیزهای مثل و بیان
 حضرت عمروی بر شمر بود در مدینه جیش خود را در بده نهانند و گفتن او اسیر لشکر ریا ساریه
 الجبل الجبل برای تقدیر از و رای جیل تا دشمن بگذرد و هم ساریه صورت او را بشنید با وجود
 بعد سافت اخراج ذلك ابی نعیم و البیهقی و ابی نعیم فی الدلائل و چنانکه خالد بن عمرو

ضرر نکند و میل بخواروق روان شد اخراج ابا الشیخ و ابن حبان فی کتاب العظمة
 بسند قویہ منتهی و معتزله انکار کراست کنند بدلیل آنکه اگر خواروق عاداته از اولیا ظاهر شود
 بمعجزه نسبت به کرد و وسبب از غیر نبی متاثر نشود و ماتن و جواب آن گوید و لیکن ذلک
 دمی باشد این ظهور خواروق عادات از وی که یکی از امتیازات معجزه الرسول الذی
 ظهرت هذه الکرامه لو احد من امته لانه يظهر بها انه ولی ولی یکن ولیا
 الا ان یکن صحافی دیانت و دیانتیه الا قدر بررسالة رسولیه معجزه است
 برای رسولیکه این کراست یکبار است و ظاهر شده زیرا که ظاهر می شود باین کراست که
 وی ولیست و ولی نباشد تا آنکه محقق بود و دیانت خود و دیانت او اقرار بزبان و دل بیا
 رسول با اطاعت مقبول او در او امر و ولایت است تا آنکه اگر این ولی ادعای استقلال و
 عدم متابعت نبی برای خود کند ولی نباشد و این کراست بر دست او ظاهر نگردد و غیر شک خرق
 عادت نسبت بنبی معجزه است برابرست که از اجناب او ظاهر گردد و یا از فردی از افرادش
 نسبت بولی کراست زیرا که از دعوی نبوت خالی است و افضل البشر بعد نبینا صلی الله
 علیه و آله و سلم و بهترین مردم بلکه اولیا بعد از پیغمبر بلکه سائر انبیاء و چسار یارند ابا بکر
 الصدیق کما یوکی صدیق است رضی الله عنه که اول خلیفه او است صلی الله علیه و آله و سلم و تصدیق
 نبوت و معراج وی بی توقف و تردد کرد و تمام محرم سطور هم صدیق است از او تعالی میداریم
 از برکات این ام محمد و در آخرین است زبان حق و صدق با هم و هر چه گویم و نویسم
 راست و درست باشد ثم عمو الغار و قاپس خلیفه صدیق عمر فاروق است که در قضایا و خصوصاً
 بیان حق و باطل تفریق کرد ثم عثمان ذو النورین پسر خلیفه عثمان است که شهود و دفتر
 رسول خداست اول رقیه و رجال نکاح او آه و بعد وفاتش ام کلثوم را نکاح کرد و چون در
 هم بود آنحضرت فرمود اگر دفتر سوم دشتی بر نه تو می دادی اخراج الطبرانی فی الکتابین
 من حدیث عصمة بن مالک از بنی النورین لقب شد ثم علی المرتضی پسر خلیفه

علی مرتضی است که مخلص اصحاب و این علم و امام رسول خدا و پدر حسن و حسین است
 ضعیف است و علم است و امام ایشان بر همین عقیده و گذشته اند و ظاهر است که اگر دلیلی
 برین نمی یافتند حکم بران نمی کردند تقاضای گفته و ادلال جانبین را استعاضی یا تقییم و این
 مسلم را متعلق چیزی از اعمال پدر پیغمبر و نه توقف را دران محل از برای چیزی از وجبات
 در پیغمبر و علم در تفضیل عثمان توقف داشتند و علامت سنت و جماعت تفضیل شیخین و
 محبت متدین مقرر نمودند و انصاف آنست که اگر مراد با فضیلت کثرت ثواب است
 توقف را وجبی است و اگر مراد کثرت فضائل است پس جوی نیست استیفاء اندرین حرف
 بوی از نقص است و لکن این صحیح نیست شاد و ولی الله محمدت و دلموی و حقیق و خود گفته مراد
 انصاف است ارجح و جو نیست انطباق و شجاعت و قوت و علم و امثال آنرا نیز شامل باشد
 بلکه بعضی عظمت نفع در اسلام است و ابو بکر و عمر امیر و وزیر وی صلی الله علیه و آله و سلم اندر بابا
 هست بالقد و اشاعت حق است و خلافتهم علی هذا الترتیب و خلافت و نیابت
 ایشان از رسول و اقامت دین بر وجهی که کافه ام را تابع آن واجب باشد نیز برین
 ترتیب است یعنی خلیفه بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر است پس عمر پس عثمان
 پس علی و خلافت حدیق نزد بعضی بعض صحیح و حدیث صحیح است و نزد جمهور باطل صحابه و
 استقرار ایشان بعد شاد و است و مناعت بر حدیث وی و علی مرتضی هم بعد توقفی که از وی
 بوجود آمده علی رؤس الاشهاد است بهیئت را و اگر خلافت حق نمی بود صحابه بران اتفاق
 نمی کردند و علی منازعه می کرد و ابوی چنانکه با معاویه کرد بلکه بحجت پیش می آمد اگر کسی همراه سید است
 چنانکه شیعه گمان دارند و خود در حق اصحاب اتفاق بر باطل و ترک عمل بر ارض دارد و تصور نیست
 و خلافت عمر بکتاب عهد ابو بکر منعقد شد و صحابه بران اتفاق کردند و چون عمر شهادت یافت
 خلافت را شوروی در میان شش کس بگذشت عثمان و علی و عبدالرحمن بن عوف و طلحه و زبیر
 و حنین ابی و قاص و پنج کس از ایشان تفویض امر باین عوف نمودند و در میان یکم او دادند و در

عثمان را اختیار کرد و بجهت سحر و جادوی بیست نمود پس بکمان حیرت کردند و نطق او را می شنیدند
 و چون او ایام را می گزاردند و این نیز اجماع است و چون وی شهید شد امر خلافت بپیمان بگذشت
 و سرسبزگی بر آفتابین تکرار و کبار مهاجرین و انصار را جماع بر علی مرتضیٰ نمودند و از وی قبول خلافت
 خواستند و بیست نمودند بجهت آنکه افضل اهل زمان خود و لائق تر ایشان بخلافت بود و هر چه
 از مخالفت و محاربات واقع شد از طرف معاویه شد چنگ او خالی از رحمت و نصیحت
 نبوده و این که گویند خطای اجتماع بود پسند خاطر انصاف پسندان نیست در مالا بمرت
 گفته هر که با علی شهادت کرده مظلومیست و لکن سونطن با صحابه نباید کرد و مشاجرات ایشان را
 بر محال حسنه فرد باید آورد و هر سیکه را از آنها دوست باید داشت عقیده اهل حق این است
 آنست بهناه و اختلاف شیعہ و سنی درین سئله و ادعای هر یک فریق در رد و فصل ادرا برارند
 اما است و باید از سوله و اجوبه از جانبین در مطولات مذکور است مثل از اهل انصاف و خلافت خلفاء
 و خلفه اثنا عشر بر سلف سلسله و شیخ عبدالحق هم قدر کلام دران در تکمیل الایمان کرده و
 یک و دو جزو نوشته پس بدان رجوع باید کرد و الخلافة ثلثون سنة و خلافت بی سال است
 لقوله صلی الله علیه و آله و سلم الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یکن ملکا عضو ضارک و آه
 ابو داود و الترمذی و حسنه و النسائی و الحاکم عن سفینه و ابو خلافت یو کبار
 دو سال و خلافت عمره سال و خلافت عثمان و از ده سال و خلافت علی شش سال و
 بعد از املاک و اما رة پست بعد سه سال یا د شایسته و اما رت است نه خلافت لقوله صلی الله
 علیه و آله و سلم ثم یکن ملکا عضو ضارک و شهادت علی بر سر سال سی ام از وفات رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم بوده پس معاویه و آنکه بعد از است خلفا نباشند بلکه ملوک و امرا بودند و خود
 معاویه گفته من اول ملوک اسلام و برین است اتفاق تمامه اهل علم قال ابن الهمام و تحقیق آنست
 که شش ماه از سه سال باقی بود که حسن بن علی آنرا تمام کرد و تمامی خلافت بموت وی شد
 و آنکه امرای عباسیه را خلفا گویند باعتبار ظاهر و بجا رست و بوجوب نصیب امام اهل اسلام

و همانست که بر خدا واجبست یا بر خلق و بر لیل سمعیست یا عقلی و مختار است که
 در جیب بر خلق مستحکم است یا عقلاً و صلی الله علیه و آله و سلم من مات و لم یعرف امام
 زمانه فمات میتة جاهلیة و اما مسلم من حدیث ابن عمر بلفظ من مات
 بغیر امام و نیز است نصب امام از اهل بیت داشته تا آنکه از تقدیم بروی رسول کریم
 صلی الله علیه و آله و سلم نموده و بسیار واجبات شرعی است که موقوف بر دست و امر و بدو
 چنانست است که با وجود امام دست بیت با و ندید و متابعت او کند و اگر نداند که امام
 در آن موجود باشد نصب امام صورت نمیدانند و امید است که درین عین نباشد و الله اعلم
 و المسلمین لا یدلهم من امام یقیمر بکفیل احکامهم و اقامه قحده و دهم و سد
 لغیرهم و پنجمین ششم و اخذ صدقاتهم و قهر المتغلبه و التناصصه و قطاع
 الطربین و اقامه الحجج و الاعیاد و قطع النکاحات الی ائمة بین العیاد و قبول
 الشهادت القائمة علی الحقائق و تنزیح الصغائر و الصغائر الذین لا اولیاء
 لهم و قسمة الغنائم و سلیمان را با گریر است از امامی که قائم و استاده شود بجاری کردن
 احکام و برپا کردن حدود و جنایات و بندن و سرحدات و آراستن لشکر و اگر فتنه صدقار
 زکات و تناسی اموال و قهر بر ستمن چیره و ستان و گزاف غلبه یا بندگان و برهنگان و قائم
 نمودن جمعا و عیدها و بریدن نزاعهای واقعه در میان بندگان و پذیرفتن گواهیهای قائم
 بر حقوق و برین دادن و فخران و سپردن خرد سال که ملی ندارد و قسمت نمودن مالهای فقیرست
 و جز آن از کار و بار با کسی که اتحاد است متولی آن نمی تواند شد و کفای یک دس شکر
 در هر ناحیه از آن جهت رواند که نوای نجات و منازعات رساننده با شلال مرین و دنیا
 چنانکه درین زمانها و دیگر از فتنه طوائف الملوک مشاهد می یافتند پس نصب کسی که او را ریاست
 عاید باشد واجب است و بعد از بعضی آن یکی را امام ظاهر و بقیه را امام ظاهراست
 هر کار و بار نوی رجوع کند و وسیله بصلح است و رعیت قیام نماید و غرضه که از تفصیل امامست

حاصل شود و لا محققاً سپهران از چشم مردم بخوف دشمنان در استیلائی ظالمان و لا مذهب نظر
 و نه انتظار برده شده که خروج او را نزد صلاح زمان و انقطاع مواد شر و فساد و طغیان و
 انحلال نظام اهل ظلم و عناد و عدوان نگران شوند چنانکه شیعه در حکم کرده این خصوصاً امامیست
 که امام حق بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی مرتضی است پس حسن بعد حسین آمده
 زین العابدین پس فرزند وی محمد باقر پس ترابن او جعفر صادق ثم ابنه موسی الکاظم بعد پسرش
 علی رضا سپس ابن وی محمد تقی بعد پسرش علی نقی بعد حسن مکرری پس فرزند او محمد باقر
 قائم منظر و گویند که وی از خوف دشمنان مخفی گشته و نزدیک است که ظاهر شود و دنیا را از
 عدل و داد پر کند چنانکه از جور و ستم برگزیده است و طول عمر و امتداد ایام حیات او متعین نیست
 مثل علی بن حنظل و غیره و لیکن اختلافی مام و عدم او در عدم حصول اغراض مطلوبه از وجود او بر است
 و خوف از اعداء و موجب اختلافی تواند شد خصوصاً بر وجهی که جهنم ناشانی از وی نگران یافت
 غایت الامر آنکه موجب اختلافی دعوی لهامت بود چنانکه آبای وی رضی الله عنهم در مردم
 ظاهر بودند و دعوی ماست نمی کردند و نیز احتیاج مردم با امام در زمان فساد و اختلاف و
 استیلائی ظلمه سخت تر و انقیاد بر اسس او سهل تر است نسبت بزنان صلاح و یکنی از من
 قولیش و لا یجی من غیرهم در امام از قریش باشد و از غیر ایشان جائز نیست لقوله صلی الله
 علیه و آله و سلم الا ائمة من قریش مراد از احمد من حدیث ابی هریرة و الیه یقرب فی سنن
 من حدیث انس و قد افردت تالیف السید علی در این حدیثها اگر چه از احادیث و کتب
 چون ابوبکر صدیق بدان بر انصار محبت گرفته و محض صحابه بر او ایت نموده و احدی از انصار انکار
 نکرده مجمع علیه شده نیست مخالفت در آن مگر خوارج و بعض معتزله و مراد آنست که خلق اگر نصب
 امام کند از قریش تجویز کند از غیر قریش و اگر کسی از خود بزرگتر بشیر علیه کند و ملک مستاندهم چنانچه
 قریش نبود اطاعت او نیز واجب شود و خروج بر و سب و رانند و او را که کفر بواج از وی بوجوب
 نیاید و لا یختص بقی هاشم و اولاد علی رضی الله عنهم و مختص نیست بود با امام و بقی هاشم

و اولاد علی زیرا که خلافت ابوبکر و عمر و عثمان با اولاد شمر عینه ثابت شده و ایشان بی باک
 نبودند اگر چه قریش هستند چه قریش نام اولاد فضر بن کنانه است و با شمر پدر عبد المطلب جد
 رسول خداست صلی الله علیه و آله و سلم و علویه و عباسیه بی با شمر اند زیرا که عباس بن ابوطالب
 هر دو پدر عبد المطلب اند و مع ذلک اگر امامی از بی با شمر یا اولاد علی بهنگام ضرورت تصف
 اوصاف امامت میسر می شود علی نور باشد زیرا که اشتراط دیگرست و جواز و اولویت دیگر
 و لا یشترط فی الاسلام ان یکون معصوما و شرط نیست در امام آنکه معصوم باشد
 زیرا که ابوبکر امام بود و بدلی که گذشت حال آنکه بالقطع معصوم نبود و نیز اشتراط محتاج دلیل است
 و در عدم اشتراط عدم دلیل اشتراط کافیست و تحقیق عصمت آنست که او تعالی در پیونده
 گناه پیدا نکند با وجود بقا و قدرت و اختیار و لا ان یکون افضل من اهل زمانه و نه
 این شرطست که افضل این زمان خود باشد زیرا که ساوی در فضیلت بلکه فضول قسمل
 در علم و عمل گاهی می باشد بصالح امامست و مقاصد وی و قوادری بود بر قیام بموجب
 آن خصوصاً در آن وقت که نصب فضول ارفع برای شروا بعد از آثارست فتنه بود و لهذا عمر
 رضی الله عنه با آنکه بعضی را از بعضی افضل می دانست خلافت را در شوری گذاشت و
 یشترط ان یکون من اهل الایة المطلقة الکاملة آری این شرطست که از اهل
 ولایت طلق کامل باشد یعنی مسلمان آزاد و نشنیده نرینه بالغ بود زیرا که او تعالی کاقران را بر
 مسلمانان راسته نکرده و بنده مشغول بخدمت مولی است و در چشم مردم حقیر می نماید و از این
 ناقص عقل و دین اندر گوید و دیوانه از تدبیر امور و تصرف در مصالح جمهور قاصر و عاجز اند
 سادساً سیاست کننده باشد یعنی مالک تصرف در امور مسلمین بقوت رای و رویت و محبت
 باس و شوکت و قادی سران و اناب و علم و عدالت و کفایت و شجاعت خود علی تنفیذ الاحکام
 و حفظ حدود و ادا اسلام و انصاف المظلم من الظالمه بر جاری کردن احکام
 نگاه داشتن سرحد ای غانه و مالک سلام و انصاف ستانیدن مظلوم از ظالم زیرا که احوال

درین امور غرض از نصب امام است و لا ینعزل الامام بالفسق و معزول نمی شود امام
 بجز فوج از طاعت خلا و الحی بر ایستادن کردن بر بندگان خدا زیرا که فسق و جور به منافعی است
 و رایب و امر اشیاء شده و سلبت انقیاد و امرشان می کردند و جمع و عیاد باذن ایشان قائم
 می داشتند و خروج بر ایشان روانی داشتند و بصیحت شرط امام است و در ابتدا نیست پس در
 بقا و بالاولی شرط نباشد و نزد شافعی امام بفسق و جور معزول می شود و همچنین هر قاصی و امیر و
 اصل درین مسئله است که فاسق نزد شافعی از اهل ولاست نیست زیرا که چون نظر بنفس
 خود نمی کند بجال دیگری چه خواهد پرداخت قاصی خالی گفته قاصی چون رشوت گیرد قضا
 او در آن امر نافذ نگردد و اگر خود عمده قضا را بر رشوت ستانده است قاضی نشود و قضای
 او نافذ نمید و یحیی بن الصلیة خلف کل بد و فاجس و جائزست نماز گزاردن پس بهر یک
 بزرگ که جماعت از من بگوید که است و آنقدر تاکید که آنحضرت را در التزام جماعت و اجتماع در
 ایستاد بود و در جای دیگر نویس مقید بامام متقی متوجع نباید شد آری اگر مردی صلاح
 برای امامت سیسراید و بترا با هر که باشد نماز جماعت باید گزارد و بشیر بیک فسق و ستمگر بفرماند
 و علم با حکام و ارکان نماز و قدر مایه جز به الصلوة از قرآن یاد داشته باشد و در حدیث جامع صلوات
 خلف کل بد و فاجس و الا الطین فی الکبید من حدیث ابن عمر بلفظ صلوات خلف
 من قال لا اله الا الله و سدی الیه یحیی عن ابی هریرة بلفظ صلوات خلف کل بد و
 فاجس و صلوات علی کل بد و فاجس و جاهد و امع کل بد و فاجس ذکاة السیوطی فی
 الجامع الصغیر و اهل علم همیشه در پس فساق و اهل هوا و ببع بغیر انکار نمازی گزارند و بزرگ
 از سلف منع نماز پس بجمع نقل کرده محمول بکراهتست زیرا که در کراهت صلو خلف فاسق
 مستند بکلام نیست و معتدل با آنکه فاسق را مؤمن نمی گویند نماز در پس و سب جائز دارند زیرا که شرط
 امامت نزد ایشان عدم کفر است نه وجوب ایمان یعنی تصدیق و اقرار و افعال حیثاً و بسلی علی
 یکل بد و فاجس و نماز گزارده شود بهر یک و بد اگر بر ایمان مروه است با جماع و اقرار صلوات علی الله

لا تدعوا الصلوة على من مات من اهل القبلة ذكره الثقات زانی و لیکن سید
 و اینست طبرانی از او در کبیر از حدیث ابن عمر آورده بلفظ صلی علی من قال لا اله الا الله
 و لیکن بیقی از حدیث ابی هریره باین مضمون روایت کرده صلی علی کل بر و فاجس و ایزاد مثال
 این مسائل با آنکه از مرفوع نقل است در اصول کلام برای قصد تمیز از اهل سنت از معتزله و شیعه
 و نقلی سلفه و ملاحده و جز ایشان از اهل بر و و اهل است و تکلف عن ذکر الصلوة بالکمال بخیر
 و بازمی یانیم از ذکر یاران آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گریه نکی روشن سنیان آنست که
 صحابه رسول را جز بخیر یاد نمیکند و لعن و سب و تهم و اعتراض و انکار بر ایشان ننمایند و با ایشان
 براه و ادب نروند برای نگذارند اشت نسبت و حق صحبت وی صلی الله علیه و آله و سلم و فضائل
 و مناقب ایشان و روایات و احادیث عموماً و خصوصاً بسیار آمده قال تعالی یحکمکم
 تَسْمُوهُنَّ وَالَّذِينَ تَعَذَّلُوا مِنْكُمْ فَالْحَقُّ عَلَى الْكَافِرِينَ وَكُنْتُمْ لَهُمْ لَآئِيَةً وَمُرُودَ رَحْمَةٍ
 اللَّهُ تَعَالَى وَكَرِهْتُمْ اَعْتَدُوا وَفُرُوداً آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لا تسبقوا اصحابی فلو
 ان احدکم الفی مثل احد ذکبنا ما بلغ مد احد هم ولا نضیفه الا من جبهه مسلم
 من حدیث ابی سعید الخدری و فرمود الله الله فی اصحابی لا یقتل و هم غرض
 من بعدی فمن اجمهم فیحی اجمهم و من ابغضهم فلبغضی ابغضهم و من اذهم
 فقد اذانی و من اذنی فقد اذی الله و من اذی الله فیو شک ان یاخذ به احسن
 الذم لای من حدیث عبد الله بن مغفل و در مناقب هر یک از خلفای اربعه حسن و حسین
 و غیر ایشان از انکار بر صحابه احادیث صحیح و آورده که در کتب صحاح و سنن و معجم است و مناقب
 و محاربات و مشاجرات و مناقبات و تفصیر و حفظ حقوق اهل بیت نبوی و حرک رعایت
 آداب با ایشان که در میان ایشان واقع شده از احوال و تالیفات صحیح است و بتقدیر
 تسلیم صحت و فرض ثبوت نیز از ان انما حق باید و زید و گفته تا گفته و شنیده تا شنیده باید و گفته
 چه صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یقین است و نقل دیگر ظنی و ظن بالیقین

نگرد و یقین بظن متروک نشود و غرض که سرحد و اسلام تمام معاویه و عمر بن العاص و غیره بن
 شعبه و اشال ایشان است هر که با اتباع اهل سنت و جماعت رود زبان را از سب و لعن
 ایشان بر بندد و اگر بقصور بعض امور که مورخان و ارباب سیر نقل می کنند چوشتی در باطن و
 که در قی در خاطر و آید تا هم سلامت در اعراض و کف لسان است و در غرضه صفین یکبار
 از جانب معاویه اسیر کرده پیش حضرت امیر آوردند از حاضران شخصی بر وی ترحم کرد و گفت
 وی مسلمان خوب بود و می گفت که آخر حال او چنین شد علی مرتضی فرمود چه میگوئی که وی هنوز
 مسلمان است و با جمله سب و لعن در ایشان اگر مخالف دلیل قطعی است کفر است چنانکه گفت
 عائشه برناچه طهارت ذیل او ازین تهمت بر خصوص قرآنی ثابت شده و الا بدعت و فسق
 و افساد مجتهدین و علمای صاحبین جواز لعن بر معاویه رضی الله عنه و از احزاب و متحول
 نهایت کار ایشان بنی و خروج بر امام برحق و خلیفه مطلق علی مرتضی است چنانکه حدیث
 عمار بن یاسر بیان اشارت می کند و هیچ عمار بقتله الفقه الباغیة بدعواهم الی
 الجنة ویدعی نه الی النار اسخجه البغیة کسی وله الفاظ اخری در این حدیث
 بی شریعت و تواتر رسیده و این موجب کفر و لعن نیست و اصل عادت و تمیسه سنیان ترک
 و شنام در بگویم است که المومنین بلعان و لعن بر شخصی باخصوص اگر چه کافر بود و جاهل
 چه دانند که انجام کار او بعبادت و ایمان باشد مگر آنکه یقین معلوم شود که موت او بکفر
 شقاوت بود و تا آنکه بعضی در لعن بیزیر شقی نیز توقف کنند و همچنین در باره حجاج و غیره
 که آنحضرت از لعن مصلیان و اهل قبله نمی کرده و این معنی در چند احادیث وارد شده و این
 آنحضرت بر بعض اهل قبله از آنجست است که آنچه وی را از احوال ناس معلوم بود غیر او را معلوم
 نیست و بعضی بر آه علو و اطراف در شان وی روئند و گویند امارت او با اتفاق مسلمانان شد
 و طاعت وی بر امام حسین رضی الله عنه واجب بود و بخدا پناه ازین قول و اعتقاد که وی با وجود
 امام حسین امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بجا است جمعی از صحابه و اولاد ایشان که در زمان آن

پدید بودند اگر کش کردند و از اطاعت او بیرون رفتند و بعضی از اهل مدینه بعد از این وقت
 حال غلبه میست کردند و وی تارک صلوة و شارب خمر و زانی و فاسق و مستحل محارم بود و بعضی
 بروی الطلاق لعن کرده مثل امام احمد و امثال ایشان در این جوی لعن وی از سلف نقل کرده
 زیرا که وی وقت امیر قتل حسین کافر شد و کسی که قتل وی کرد یا فریاد آن نمود بر عوارض و سه
 اتفاق کرده اند گفتا زانی گفته است که رضای وی بقتل حسین است بشمار وی بدان و
 امانت نمودن اهل بیت توازن المعنی است اگر چه تفاسیلش آحاد باشند فحی لا ینتقض
 فی شاکه بل فی ایمانه لعنة الله علیه و علی انصاره و اعوانه حتی و باجماع سه
 بنوعی ترین مردم است نزد اکثر مردم و کار برای که آن بی سادات درین است کرده اند
 دست هیچ کس هرگز نیاید بقتل امام حسین اشک و خراب مدینه منوره فرستاد و بقیه
 صحابه و تابعین را امر بقتل کرد و با کجا دور حرم مکه و قتل عبداللہ بن الزبیر را شارت نمودند و درین
 حالت ناپسندیده از دنیا رفته و دیگر احتمال قوی و رجوع او کجا است و نشهد بالجنة للعنوة
 الذین بشرهم النبی صلی الله علیه و سلم و کوا سیمی و همیم به بهشت برای ده کس
 که بشارت داد ایشان را رسول خدا صلی الله علیه و سلم و فرمود و انهم یکی فی الجنة و بعضهم
 فی الجنة و عثمان فی الجنة و علی فی الجنة و طلحة فی الجنة و الزبیر فی الجنة و
 عبد الرحمن بن عوف فی الجنة و سعد بن ابی وقاص فی الجنة و سعید بن زید
 فی الجنة و ابی سعید بن الجراح فی الجنة اخرجه ابو داود و الترمذی و
 صحیح و النسائی و ابن ماجه من حدیث ابی سعید الخدری عن ابن وهب عن زید بن
 و ان من صحابه و اکابر قریش و قدوة مهاجرین و اقارب سید المرسلین اند و ابی و انما کذا ایشان را
 در اسلام ثابت است و دیگر از ان نیست و بشتی بدون ایشان قطعی است و لیکن این بشارت قطعی
 مخصوص با ایشان نیست بلکه فاطمه حسن حسین و خدیجه و عاتقه و حمزه و عباس و سلمان و حبیب
 و عمار بن یاسر و غیره هم نیز بشارت داشتند و لیکن شهرت ایشان با این لقب بجهت و توفیق بشارت

ایشان در حدیث واحد در وقت واحد مایه ده است و ذکر ایشان در حسن عقائد بنا بر فرمود
 اہتمام بشان ایشان است و در بدین باب اہل بیع و بیز که در شان این اکابر تصریح کنند
 بر اہم اساتاد است و در حدیثی بعد از آن دہلوی رحمة اللہ تعالیٰ این بحث را در کتاب تحقیق
 الاشارة فی قیمة البشارة تفصیل بیان فرموده و اسامی اہل بشارت را کہ در کتب حدیث یافتہ
 ذکر نموده و نشان نیست کہ بشارت حسن و حسین و انشال ایشان نیز قطعی است و بعد شہرت و
 تواتر سیدہ و حدیث آورده ان فاطمة سیدة نساء اہل الجنة اخرجه الحاکم و صحیحہ
 من حدیث ابی سعید الخدری و فرمود ان الحسن و الحسین سید اشباہا اہل الجنة
 اخرجه الحاکم من حدیث ابی سعید و حدیثی و حکم غیر بشرین آنست کہ این مومنان
 از اہل بیت اند و کافران از اہل نار و جہنم قطع و مخصوص کسی بخت یا ناکند ف اہل بدایت
 و بعد عشرہ مبشرہ فضیلت مراباں بر راست کہ در سال دوم از ہجرت واقع شد و در آن
 عربتہ اسلام و انجاز دعدہ او تعالیٰ فلور یافتہ و احدای دین از صنادید قریش شل عقبہ
 و شیبہ و ابوجہل و اشباہ ایشان در آن کف شتافتہ و پنج ہزار فرشتہ بنصرت مومنان
 در آن روز از جانب خدا بر خاستہ شدہ بشرف ہم اہل بیرونان و مکر عثمان رضی اللہ عنہ کہ بخت
 بیاری رقیہ بنت رسول خدا از ویہ خودش در مدینہ مگردانند اما آنحضرت او را از ایشان شرف
 حصہ نشیبت داد و جموع اہل بیرونان و سیر و تنہا بر دہمہ اہل بہشت قطعاً قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم لعل الله قد اطلع علی اهل بدر فقال اعملوا ما تشاءون فقد
 غفرت لکم اخرجه البخاری و مسلم و فرمود انی لا رجی ان لا یدخل النار ان
 شاء الله احد شہد بدر و انما اعد لی فیہ اخرجه مسلم و حدیث آورده ملائکہ کہ درین
 غزوہ یدر حاضر شدہ و شمل و عرفی دار شدہ در گاہ خداوندی کہ دیگر از آن نیست فالحمد و البعد
 اہل بر فضیلت اہل غزوہ احد است کہ در سال پیام واقع شدہ و ابتلا و شہادت تمام
 اہل بدر سیدہ و در آن مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آنجا مجروح شدہ و یارہ

از وی شکسته نماند هیچ بر او و حمزه بن عبد المطلب از شهدای همین عزوه است و
عشره مبشره نیز در آن داخل اند و سرگروه مشرکان درین عزوه ابو سفیان پدر معاویه بود
و اسلام این هر دو فرسخ مکه است فاهل بیعة الرضوان و بعد اهل اهل بیت رضوان اند
و رضوان نام آن بیعت است که مسلمانان بعد از صلح حدیبیه با رسول صلی الله علیه و آله
کردند و در حق آن کتاب عزیز ناطق است لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُكَ
بِحَتِّ الشَّجَرَةِ و در حدیث آمده که لا یدخل الناس احدان شاء الله من اصحاب الشجرة
الذین بايعوا التحکم و او اهل صلح و ایشان نیز بشرتی اند قطعاً و این ترتیب در فضیلت
مجمع علیه است ذکره ابو منصور القمی و سایر صحابه نیز بحسب فضائل و آثار علی که ایشان را
در درجات و مقامات متفاوت و متفاضل اند و لیکن از عمل انصاری بدان در نظر گذارسته
و بعد صحابه فضل و کرامت با علم و تقوی است قال تعالی اِنَّ اَكْبَرَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اَتْقٰهُمُ بعض
او را از اصحاب و این ترتیب فضل را با اثبات فضیلت کنند الا و لا و فاطمه از همه فاضل تر اند و
مخصوص اند بچهار کسوة و صدقات و مزیة تعظیفات و جودان و نوری المسح علی الخفین
فی السقین و الحضر و بی بییم مسح را بر هر دو موزه در سفر و حضر و این را از علامت اهل سنت
باعت گرفته اند و در حدیث علی است که در سفر سه شبانه روز و در حضر یک شبانه روز از حق
مسلم و این محابه و النساء فی مسج بصری گفته مقتاد بن را از صحابه و ریافتم که هر یک خفین و ا
می داشتند و برخی گفته هر که بدان قائل نیست بروی خوف کفر دارم زیرا که آثارش بعد از آن
رسیده و باجماع منکرش از اهل بیعت است و اگر چه عویت در شستن پاست و فرج موزه است
اما معتقد حراز باید بود و در محل تمت اختیار نخست هم اقرب به بیعت است و لا یختص
ببیت المقدس و بنیة خرامه نیست و آن چنان باشد که خرامه تر یا خشاک را کوفته و ظرف
قلی در آب بگذارد و در آن شیرین و قیزی حاد رشت شود و در بر اسلام از آن نمی کرده بود
بنابر آنکه سید اوزاعی و غیره بر پیغمبر منسوب شده و عدم تحریرش از قواعد اهل سنت گزیده و در فضیلت

دوران مخالفت آنرو این چنین خلافت مشتمل بر سکونت زیر اگر سکونت قلیل باشد یا کثیر
 و باین رفت اندر جمهور علماء از محدثین و فقها و لا یبلغ ولی در ساجه الا نبیاء و هیچ و له
 به ترتیبی از سید زید اگر انبیا معصوم اند از مباحی و مومن اند از عمل و خوف خاتمه و مکرر اند
 بوی و شایده ملائکه و مامور اند به تبلیغ احکام و انشاء دایم بعد از تصاف بکالات اولیا و
 اگر کسی که بخوبی افضل بودن ولی از نبی می کنند این سخن ایشان کفر و ضلال است و الا
 یصل العبد الی حیث یسقط عنه الامور و النهی و نیز می رسد به داد و میکده قاتل با حق است
 بهما یکم ساقط شود و یغیث از وی مردنی بنا بر عموم خطابات و آمده در تکالیف و جمیع عهدین
 بران در تفسیر اهل با هست و اسما و آنست که چون بنده به نهایت محبت رسید ولی در صف
 شریف و ایمان را بر کفر اختیار کرد و آن اتفاق امر و نبی از وی ساقط گشت و وی در دفع
 در سایه بار کتاب کبار و بعضی گویند عباد است ظاهر ساقط می شود و عبادت او بعد از آن
 محذوری باشد و این کفر و ضلال است از انبیا و علیهم السلام که ابرام کس اکل در محبت و ایمان ابرار
 خصوصاً رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با آنکه تکالیف شرعی و حق ایشان تا مشرک کمال است
 و حدیث اذ احب الله عبد العریضه اذ ذنب بصحبت زبیده و النصیحه فی تحمل
 علی ظواهرها و نفوس از کتاب و سنت محمول است بر ظاهر بای خود و حر و مصلحت و بیجا
 مقابل ظاهر و منکر و محکم نیست بلکه عامتر از اقسام نظم چنانکه متعارف است پس هیچ از آن
 بفهم در ای اطلاق آن در عرف جائز باشد و عقاید همان کرده گیرد و آنچه متوهم است چیست
 و مکان و زمان و جز آن باشد اعتقاد بظاهر آن بهر باید که در ملازم متبادران تبری بایز
 و بر مراد خدا و رسول مقبول باید داشت و از اطلاق صفاتی که در شریعت وارد شده و بهم
 از جمیع چیز که دیگر متخاصمی نباید شد و بهر لفظی که وارد شده بهمان لفظ و همان طریق تکیه
 و بی تشبیل و بی تاویل و تعطیل اطلاق باید کرد و این معنی در بعضی از مسائل هر یک فرقه اعتقاد
 کرده چنانکه اشاعره و غیر ایشان در رؤیت حق تعالی روز قیامت و پسندان از آنچه تعلق

آخرت و در راه تاویل بحث کرده اند و هر چه در رد یافته بی کیف آنرا قبول ساخته و
 معتقد به حیات رافضی نمی کنند و از آن بر قاعده ایشان جمیعت لازم می آید پس لا علاج
 بسبب کیفیت قابل است. ایمان باید آورد و نظر بر آنچه در او بام عوام لازم می آید نباید کرد
 اهل جبریت که قدره اهل سنت اند و هر باب از ذات و صفات و افعال همین حقیقت و
 در نزد و هر چه وارو شد. بی تردید ایمانی آرند فعلیک به صفا فاعل اهل رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم داد و بیداد از دست جماعت که اعتقاد را آنچه در قرآن و حدیث
 از صفات و غیره وارد شده بوجه جمیعت و مکان کفری دانند و از حق تعالی ترسمیه مثبت
 صفات را مثل مثبت می نامند و نمی دانند که خود معطل و معدم اند و نمی دانند که هر که ایمان
 بظواهرش آورده از طرف خود هیچ یکجا ننموده اگر از یاد آخرت مواخذه نشاید بچشم خود بگوید
 و الله تعالی سزاوارست و مقرر کردن عقائد برایهای فاسده خود و کفر و انست و رای آن
 اگر چه ظواهر قرآن و حدیث همان باشد حقیقت مخفی قرآن و حدیث است حق تعالی
 قرآن را بهست بیان فرستاده و آیات او را به بنیات ستوده و فرموده قُلْ لَّيْسَ بِنَا الْقُرْآنَ
 لِّلَّذِينَ كُوْهُنَ مِنْ هَٰؤُلَاءِ رَسُوْلٌ هٰذَا كَلِمَةٌ مِّنْ مَّوَدِّعٍ اِیْشَانِ دِیْلَانِ سِتْ قِشْمِ
 در ظاهر اطلاق الفاظی کند که اعتقاد بدان و تکلم بآن کفر است این جرأت از جماعه واقع شده
 که خود در آن جوان شده و جوان بهرم و پیری رسید و اهل و عادات که طبیعت شایسته
 بدان منضم گشت پس بی تقییدش حقیقت کالامی و الاصلم بهاد از عان آن شتاقتند و حاصل
 ایمان خود را بر باد دادند و زمار هزار زمار را که بر او تعلیم ایشان روید اینچنین شکلان و فلسفه
 که خود گردانده عقیده و گرفتار او بام فلسفیه بوده اند و در دل جادوین بجدا سوگند که خداوند عالم عادل
 از کسی که مطابق گفته ظاهر و ایمان آورده ناخوش نخواهد شد و هرگز عدل و انصاف او مقتضی
 ظلم نیست و ایمان ظاهر کی کیفیت نه بجهت جمیع و تابعین و این مجتهدین است اگر کسی خواهد که
 هر فی خلاف آن ازین جماعه نقل نماید ممکن نیست تحقیق شر الظ تاویل و جواز و عدم جواز آن

از کتاب التفریق بین الکفر والزندقه تألیف غزالی بایه طلبید والعدل عنهما الی معات
 یل عیها اهل الباطن الحاکم و عدول از ظواهر کتاب و سنت بسوی معانی که اهل باطن
 بخوبی آن کنند احادیث و اعراف از اسلام و اتصال و التصاق بکفرست زیرا که
 در آن تکذیب رسول خداست و برانچه وی از نزد خدا آورده و او ردش از معلوم بالضره
 شده بلکه تکذیب جلد انبیاء است چه دین همه پیغمبران خصوصاً و اصول عقائد و اثبات
 صفات و افعال الهی یکی است و تکذیب یک پیغمبر بچو تکذیب همه پیغمبران است و چون دل
 کسیست که موسی علیه السلام را در برون خدا بر آسان بالای عرش فوق مخلوقات باطن از
 کائنات تکذیب کرد و درین است جهم بن صفوان پیدا شد و قدم بر قدم فرعون نهاد و
 تکذیب خدا و رسول خدا در کمر بسته *الَّذِينَ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى* نمود و گفت و تمام
 که این آیه از قرآن مجید حکم کرده شود و اتباع او لقب بجمیده فرعونیه شدند و مراد باطن باطن
 ملاحظه اند که باطنیه موسوم شده زیرا که بخوبی ایشان آنست که انصوص بر ظواهر خود نیست
 بلکه اینها را معانی باطنیه است که جز بمعلم هیچ کیسه آرائی شناسد و قصد ایشان باین سخن نفع
 شریعت و ابطال ملت با کلبیه است و سلم امام موصوم را گویند که معرفت حق بی تعلیم و
 حاصل نگردد و اگر معانی ظاهرش مرا نیست چندین نماز و روزه و عبادات و شرائع و احکام
 و طاعات و مامورات و منیات از جای ثابت شد و کلام شیعی معلوم گردید و او هیچکس را راه و اصل
 بران نیست انزال کتب و بیان صفات و شرائع از برای جمیعت و علم بالاتر از پیغمبر و
 اصحاب و اتباع و اهل حدیث و ارباب اثر نخواهد بود و ایشان خود معانی ظاهر را را ده
 می نمودند و بطواهرش عمل می کردند و بطاهر آن امر می فرمودند و ارباب اشارت گویند مراد
 به انصوص معانی ظاهرست قطعا و با وجود آن در آن رموز و اشارات و دلالت اقتضایست
 که با ظاهر منافات ندارد و این حقائق و دقائق برابر اباب ساکن شکاف می شود و تطبیق
 آن با ظواهر ممکن است پس این سخن خلاف شرح نیست و فی الجمله اصلی دارد و در انصوص گفته

در انصاف بانکار احکام که مدلول انصاف قطعی کتاب و سنت مثل انکار صفت استوا
 بودن بدوین و قدم و صیغ و نزول و ضحک و تعجب و رضا و غلط و جز آن برای اهل و قتالی
 و انکار حشر و معاد جسمانی و سؤال منکر و منکر و وزن اعمال و مرد و صراط و جز آن کفر است زیرا که
 در آن تکذیب صریح خدا و رسول اوست پس قاذف عاقلانه بزرگوار باشد و استیلال
 المحصنة صغیرة کانت او کبیرة کفر و محال پنداشتن گناه خرد باشد یا بزرگ
 کفر است و تثنی که محصیت بودن وی بدلیل قطعی ثابت شده باشد اگر چه بلبسته شہوت و حکم
 بشریت بدان مبتلا گردد و ترکش شود ولیکن باید که آنرا گناه داند و خود را مقصر بنماید و توقیر
 نحو معتز آید و الاستهانة بها کفر و الاستهانة علی الشریعة کفر و سبک و ناپسند
 پنداشتن محصیت کفر است و امتناع و سرنگی بر شریعت و خندیدن بر حکمهای او کفر است زیرا که
 از امارات تکذیب و انکار است و سبک پنداشتن صغیر و چنان بود که آنرا کسیچ وزن ننهد
 و اصلا موجب عقوبت نه بیندارد و در نظام هرست که صغیر و سبکتر از کبیر است و انتم او کمتر از او است
 و فروغ این مسئله بسیار است در شرح عقائد فتنانی بعضی ازان ذکر کرده و علی قاری در
 شرح فقه اکبر بران زیادت نموده و شطری ازان در زیول بیان کیا و در کتاب زواجیم
 مذکور شده بدان رجوع باید کرد و الهذل بالکفر کفر و هزل بکفر کفر است یعنی اگر لفظ بکلمه
 کفر بطریق هزل کند بی آنکه معنی او مراد دارد و اعتقاد آن کند کافر شود چه هزل موجب استخفاف
 و استخفاف محصیت کفر پس استخفاف کفر بطریق اولی کفر باشد و جعل درین باب حد نیست
 و نزد بعضی اگر کفر بودن آن نبی داند معذور است و اگر بطریق سودنسیان و سبقت لسان
 بر زبانش آید کفر نبوده و لایحکم بکفر السکران و حکم کرده نمی شود بکفر است یعنی مست
 طامع که عقلش زائل نشده و زمام اختیار بدستش نمانده و در میان می گوید اگر کافر بکفر بر دیش
 آید اعتبار ندارد و حکم بکفر او نیاید و اگر چه دیگران تصدیقش مثل طلاق و عتاق و بیع و شهادت
 جز آن با اختلافی که در آنست جائز باشد و اسلامش که در حالت سستی هر دو نیز جائز است زیرا که

کفر و ردت امری مذموم و واجب لا عدالمست زوال عقل خدا آن تواند بود بکلمات اسلام
 که مطلوب و مرغوب است به نفع اثبات آن واجب بود و نزد شافعی بود در روایت نزد ابو حنیفه
 کفر سکران کفرست و الا من من الله تعالى کفر و ایمین بودن از عذاب خدا کفرست لقوله تعالى
 ولا یامن مکر الله الا العاصی الخاسر و نکر لغت پوشیدن و قریب دادن بود مکر خدا
 آنست که بنده را در مصیبت گزارد و ابواب نعمت و رحمت بر روی وی بکشد تا با مغرور شود
 خافل گردد و نگاه او را بگیرد از آنجا که گمان ندارد و لایکس سازد و لایکس من الله تعالى
 کفر و ناسیدی از رحمت خدا کفرست لقوله تعالى ولا ینفاس من کفر فوج الله الا العاصی
 الکافر و ناسلمان هر چند گناه کند و براه مصیبت رود از رحمت الهی ناسید نباید بود
 که توبه بپوشد و اگر توبه بهم نکند شاید که بفضل و کرم خود از گناهان او درگذرد و تصدیق الکافران
 بما یخبر به عن الغیب کفر و راست نگو گفتن و دانستن کافران در چیزی که از غیب خبر میدهد
 کفرست لقوله صلی الله علیه و اله و سلم من اتى کاهنا فصدقه بما یقول فقد
 کفر بما انزل علی محمد و اخبر به الحاکم و صحیح عن ابن مسعود و راوی احمدی
 اصحاب السنن الاربعه عن ابی هریره مرفی عامن اتی کاهنا فصدقه بما
 یقول فقد برئ مما انزل علی محمد و کافران کسی است که خبر از کواثر و زمان آینده میدهد
 و دعوی معرفت اسرار و مظاهر علم غیب می کند و کافران در عرب بسیار بودند که دعوی علوم
 غیب می کردند و جن و شیاطین چیرا با ایشان میرسانیدند و بعضی دعوی استراک امور لغوی
 ثاقب خود می نمودند و می گفتند که ادعای علم حوادث آئینده دارد در حکم کافران و ثل ادست و غیب
 امریست که خدای وحده لا شریک له بدان متقربست بنده را راه بسوی آن نیست مگر با علم
 یا الهام بطریق مجرب یا ارشاد با استدلال با مارات لقوله تعالى لا یعلمک الغیب الا الله
 و قوله الا من امر نضی منی تراستی و آیات و احادیث صحیح و نفی علم غیب از غیر خدا پیغمبر
 باشد یا ولی یا غیر او بسیار و بشمار آمده و تمام قرآن و کتب سنت بدان ملو و مشحون است و دعوی

غیب دانی سبب از عظم اسباب شرک و کفر مشرکان و کافران است و طاعتی عظیم باین عظم
 فاسد در حق او لیاد و صلوات و انبیاء و اولاد و ائمه اسلام خارج گشته به او بی ضلالت افتاد و صلوات
 این مرض از شیعه شیعیه است که اثبات علم ماکان و مایکون برای ائمه خود می کنند و اصل
 می فرمایند که خاتم الانبیاء هم علم غیب ندارد تا بدگری چه رسد قال تعالی و لَوْ كُنْتُ أَفْكَرَ
 الْغَيْبِ لَاسْتَكُنْتُ مِنْ الْحَيَاتِ مَا مَسَّتْنِي السُّقُوتُ وَ جَزَاءُ رِيسَةٍ رَاسٍ نَبِيْرَانِ مِنْ فَرْشِ مَكَانِ
 علم غیب ثابت کردن و ایشان را در صفات واجب و او تعالی شریک ساختن کفر صریح و
 شرک صریح است نعوذ بالله من جميع ما كن هه الله و المعدن و ليس بشيء و معدوم
 چیزی نیست مراد باینکه اگر ثابت و تحقق است چنانکه محققین گویند که شئییت مساوق وجود و
 ثبوت است و مراد بعدیم مراد نفی است پس درین حکم ضروری هیچ کمی منافی نیست مگر
 معتزله که قائل اند تا که معدوم ممکن ثابت است در خارج و اگر مراد آنست که معدوم باشد
 نمی نامند پس این بحث لغویت مبنی بر تفسیر شئی تا که دی موجود یا معدوم است یا چیز است
 که صلیح دانسته شدن و خبر دادن از وی است و مرجع درین باب نقل و متبع موارد متماثل است
 و فی دعاء الاحیاء للاموات و صدقه تم عنهم نفع لهم و در دعای زندگان و مردگان
 و صدقه دادن به نیست ثواب ایشان نفع و سود فائده است مرده را و احادیث و آثار
 درین باب بسیار آمده و نماز جنازه نیز ازین باب است در حدیث آمده بر جنازه که صد گرس
 از مسلمانان نماز گزارند و شفاعت طلبند البقیه مغفور است یا در سعد بن عباد و برودی حضرت
 گفت افضل صدقات درین باب چه باشد فرمود اب و ادان تشنگان را بهترین صدقات است
 سعد چایمی کند و گفت هلا الا مر سعد و در حدیث دیگر آمده هلا دعای یرد البلاء و الصدقة
 تطفي غضب الحرب اخ جبه ابی الشیم و ابن حبان من حدیث ابی هریره بهذا اللفظ
 و اخ جبه الحاکم من حدیث ثوبان بلفظ الدعای یرد القضاء یعنی و عار و بلا می کشند
 و صدقه آتش خشم آبی را سرد می سازد و این عام است احیاء اموات را در دنیا و آخرت

در حدیث آمده عالم و مسلم چون بر توبه بگردد چهل روز عذاب از مقبره آن قریب گیرند این
 فضل علم و تعلم و تعلیم و عالم ظاهر شود و معتزل درین جائیز راه خلاف سپرده اند و گفته اند تضاد
 نمی پذیرد و هر نفس کسب خود می یابد و آدمی بعل خود سزا یابست نه بعل غیر خود و احادیث
 مذکوره واردست بر ایشان و الله عجیب الدعوات و یقضى الحاجات و او قال پذیرد
 دعای او بر آرزو حاجت است لقوله تعالى اذ عني في استجب لکھ ان الذین یستکبرون
 عن عبادتی سیکون خلقی ناسیتم ارضی و در حدیث استجاب الدعاء للعبد
 ما لم یبع باثم او قطعة راحه و ما لم یستعجل راوله الا ما امر احد و الحاکم من حدیث
 ابی سعید الخدری قال الحافظ لیه ما لم یستعجل قطعة من حدیث اخى لفظه
 یستجاب لاحد کم ما لم یعجل اخى جه الشیطان من حدیث ابی هريرة و قوله صلى
 علیه و آله و سلم ان ربکم حی کریم یستجیب من عبده اذا رفع یدیه الیه ان یرحمها
 ضعیفاً اخى جه ابی داود و الترمذی و حسنه و ابن ماجه من حدیث سلمان
 و عمه درین باب صدق نیت و خلوص طوبیت و حضور قلب است این چنین دعای البتة استجاب
 باشد و در دنیا یا در آخرت و در حدیث آمده ادعوا الله و انتم موقنون بالاجابة و اعلموا
 ان الله لا یستجیب الدعاء من قلب غافل لای اخى جه الترمذی و الحاکم من حدیث
 ابی هريرة و دعای کافر استجاب نیست قال تعالى و ما دُعَاءُ الْکَافِرِینَ اِلَّا فِی ضَلَالٍ
 مکرر امور و نبوی و دعای مظلوم استجاب است اگر چه کافر بود اخى جه احمد عن انس مرفوعاً
 من بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن اجابت از در حق هر استقبال سے آید
 و الا یمکن بین الحق و الدعاء و ایمان در میان خوف و رجاست گونید امید و اوسه
 چنان بایک که اگر بشود که یک کس در بهشت خواهد رفت امید دارد که آنکس من باشم و خوف حرج
 بایک که اگر بداند که یک تن بدوزخ زودتر رسد که آن یک تن من باشم و در حالت حیات غلبه خوف
 بایزد و در وقت رحلت رجایش آید علامت سعادت این است قال تعالى اذعکم ان الله

شَدِيدُ الْعِقَابِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا
 و احادیث صحیح درین باب بسیار توان یافت کتاب الترغیب والترہیب مندرج کثیر الشال
 این مسائل است و ما اخیر بہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم من الاشراط الساعۃ من
 خروج الدجال و ابداء الامراض و یا حوج و ما حوج و نزول عیسی علیہ السلام
 من السماء و طلع الشمس من مغربھا و حق و آنچه خبر داده است بدان آنحضرت
 از علامات قیامت مثل بر آمدن دجال و بارض و یا حوج و ما حوج و فرو آمدن عیسی
 از آسمان بر زمین و درخشیدن آفتاب از جانب مغرب پس ہمہ این خبر را حق است و همچنین
 نفع صور خسف و در مشرق و مغرب و در جزیرہ عرب و خروج نار از مدن و دودخان و جزآن
 از احوال آخرت از ابتدای قیام قیامت تا دخول جنت ہمہ حق است بلکہ ہر چیزی کہ دی داده
 و ہر شریعتی کہ نداده حق است و احادیث صحیح در بیان این اشراط بسیار آمدہ و تفصیل کیفت
 آن در کتب تفاسیر و سیر و تواریخ توان جست سید محمد برنجی مدنی رح کتابی نوشتہ موسوم باشد
 فی اشراط الساعۃ و محرر سطوہ اقرب الساعۃ نام کتابی در فارسی قلمی ساختہ و در سال قیامت نامہ
 مولوی رفیع الدین دہلوی رہ مشہور است بانہا رجوع باید کرد و لکن قد یخطئ و قد یتصیب و
 مجتہد و عقلیات و شرعیات اصلہ و فرعیہ گاہی خطای کند گاہی بصواب میرسد و بعض
 اشاعہ و معتزلہ گویند ہر مجتہد در مسائل شرعیہ فرعیہ کہ در ان نص قاطع نیست مصیب است
 و این اختلاف مبنی بر اختلاف ایشان است و را نکلا و تعالی را در ہر حادثہ حکمی معین است یا حکم
 در مسائل اجتماعیہان است کہ رای مجتہد بدان مؤدی گشتہ و مختار است کہ حکم معین است
 و بران دلیل ظنی است اگر مجتہد از ایافتہ مصیب است و اگر نیافتہ مخطی است و مکلف نیست مجتہد
 با صابت دیر کہ جمعی فیہ فاض و مخفی است و لہذا مخطی معذور بلکہ مجبور باشد و برین مذہب
 خلائی نیست در آنکہ مخطی اگر نیست خلاف دانست کہ خطای او در ابتدا است یا انتہا یعنی نظر
 بدلیل و حکم ہر دو باین رفتہ اند بعض مشائخ و ہمین است مختارانی خصوصاً دلیل مخطی بودن مجتہد

قول او تعالی است ففقهناها سلیماً و ما ینجا معلوم شد که اگر کسی از هر دو اجتهاد صواب
می بود و تخصیص سلیمان بگردی نداشت و احادیث و آثار را در ترویج اجتهاد میان خطا و
صواب متواتر المعنی است و صحیحین است از حدیث ابن عمر ان الحاکم اذا اجتهد
فاصاب فله اجران و ان اجتهد و اخطأ فله اجر و تخطی بعض صحابه بعض را در
اجتهاد بابت بحد شترت رسیده و نزد خدا باید که عصر از جهت جائز نیست و جرم الاستاء
ابراحق الزبیری ابن رقیق العید گفته مختار را نیز همین است استی و مؤید اوست قول الله
علیه و الله و سلیماً لا تزال طائفة من امتی ظاهدين علی الحق لا یخذلهم من
سالفهم حتی ینف امر الله و ما لا التمدی و درین باب رساله ارشاد و انقاد الی الله
لایب محمد بن اسمعیل الایمرینی کافل تفصیل است و تحریر سطور در رساله حصول المأمول من علم اهل
در رساله جنبه بالاسوة الحسنه بالنسبه درین سلسله کلام لطیف کرده بدان رجوع باید کرد و تقلید در
مسائل شرعی غیره نزد بعض جائز است و نزد جمعی از اهل علم مطلقاً جائز نیست قرانی گفته
نزهت مالک و جمهور علما ایجاب اجتهاد و ابطال تقلید است و ابن حزم بران ادعای اجماع
کرده و شوکانی در قول سفید نصوص ایدیه مجتهدین در نسخ از تقلید ذکر نموده و ارشاد و افعال
گفته نسخ از تقلید اگر اجماع نباشد نزهت جمهور است و مؤید اوست حکایت اجماع بر عدم جواز
تقلید اشعرات بر آنکه عمل مجتهد بر رای خود و عدم دلیل خصصت است و غیر مجتهد بر ابلان عمل کردن
جائز نیست باجماع و این هر دو اجماع تقلید را از پنج خبری گفته اند و آنکه گفته اند که بر مجتهد حرام است و
بر عامی واجب و این قول اکثر اتباع ایدیه است پس معتبر در خلاف اقوال مجتهدین است
نه آحاد مسلمین و تا قبل این قول مقلدین مانند اعتبار ایشان در خلاف نیست خصوصاً و متفق که
هر چهار نام ایشان از تقلید نمی کرده باشند و با جمل که تقلید را با جمعی گوید حجتی نیارود که لایق
جواب باشد تا باقی واجب چه رسد و ما موخر تنصیر و شرائع بسوی رای رجال بلکه امر است که
در هر یک از این چهار جمیع بسوی کتاب و سنت کنیم و تمام این بحث در کتاب احکام المقلدین و ارشاد

که غیر انبیا و عوام بشر بهتر اند از عوام فرشته گان و تفضیل رسل ملائکه بر عماره بشر جمع علیه است
 بلکه ضروری و تفضیل رسل بشر بر رسل ملائکه و عماره بشر بر عماره ملائکه بچند وجه است اول آنکه
 او قائل ملائکه را امر کرده بود آدم و این امر بر وجه تعظیم و تکریم بود بدلیل قوله تعالی حکایتی عن ابیسی
 است ایتلاف هذا الذی کرهت علی آق آنا خیر و حکایتی من تأسیق حاکمته من
 طین مقتضای حکمت امر ادنی است بحد برای اعلی نه بالعکس و چون فضیلت آدم ثابت شد از
 تمام انبیا به نحو مستبصرست عدم القابل بافضل و این سخن خالی از اغراض نیست و ابیسی بر
 قول جامع اصناف بود نه از ملائکه و حکمت خدا را بر خدا کسی نه اندک بصیبت گاه است اعلی را امر بحد
 اولی جمعی کند دوم آنکه هر یک از اهل زبان ازین قول و قائل و علم آدم را آنکه آنکه گاه
 می فهمد که مقصود از ان تفضیل آدم بر ملائکه و بیان زیادت علم و اتقان تعظیم و تکریم او است
 سوم قوله تعالی ان الله اصطفی ادم و نوحا و ابراھیم و آل عمران علی العالمین
 و ملائکه نیز عالم اند و تفضیل عماره بشر بر رسل ملائکه اجماع انسان مخصوص است پس باقی در امر آدم
 آن معمول به باشد مخفی نیست که این مسئله غنی است کثافت در ان بر ادلاطین باید کرد چهارم آنکه
 انسان با وجود عوائق و موانع شہوت غضب و سنج حاجات ضروری و غایب از کتاب کمالات
 بتحصیل فضائل و کمالات علمی و عملی بر داند و شک نیست که عبادت و کسب کمال با شغل
 و تصورات افضل و باخلاص است پس انسان افضل باشد از ملائکه و نزد محققین جمیع ملکات
 و زین عقلی است یعنی از جمیع صورت عبادت و شدت مجاہدت بشر افضل است و از جمیع
 قریب بسود و خیر و نور است ملائکه افضل اند و کمال و ترقی انسان در آنست که بقرب ملائکه رسد
 و بکلمات اعلی ملحق گردد و با ناظر بر جامعیت انسان و عظمت او برای اسما و صفات است که در
 اختلاف او قائل مراد از آنکه این جانب راجع آید و اگر مراد با فضیلت کثرت ثواب دارد و دلیل
 تمام باشد لیکن نه است و بخوار و علائق جسمانی و در دست بیولانی ناظر در جانب فضیلت ملائکه است
 و درین گفته اند که دلائل متعارض اند مسئله غنی است و همین را بیان را بصیبت و با وجود آن تمقاو

باید کرد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم افضل مخلوقات است از جن و انس و ملائک و معن
 خدا بزرگ تویی قصه مختصره و بعد از وی صلی الله علیه و آله و سلم محل کلام بحث است تفضیل انبیا
 بر ملائکه نهیب جمهور اهل سنت و جماعت است و نیز معتزله و فلاسفه و بعضی اشاعره ملائکه افضل اند
 از بشر بقول انا امام اعظم و ابو بکر با قاضی توقف است و در حقیقت جبل باین کیفیت قاج در
 ایمانی و کمال آن نیست و سبکی گفته اگر کسی را مذهب اعرابین سلسله بخاطر گذرد امید دادم که در قیامت
 از وی سؤال نکنند البته بعضی گفته اند که مسئله تفضیل هر جا که هست همین حکم دارد و مال بر
 اختلاف چغیثات و نقد و حیات است و تشکیک معتزله و غیر هم بخند و جاست کی آنکه ملائکه را طراح
 مجرمانه کامل و عقل و دود را از شر و رو آفات مثل شہوت و غضب پاک از طماعت رسولی صورت
 قوی بر افعال عجیبه عالم بگویند اما ضمیمه و آتیہ بدین غلط و لیکن بنا بر این حربه بر اصول
 فلاسفه است نه بر اصول اسلامیه و دوم آنکه انبیا با آنکه افضل بشر اند تعلم و استفاده از ایشان
 می کنند بر لیل قوله تعالی عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى و قوله تعالی تَزَلُّ بِهِ الرُّوحُ الْاَكْبَرُ ۝
 و تشکیک نیست که معلم فاضلتر باشد از معلم و جو ابش آنست که تعلیم در حقیقت از خداست و ملائکه
 مبلغ اند و معلم سوم آنکه در کتاب و سنت تقدیم ذکر ایشان بر ذکر انبیا مطرور گشته و این نیست
 مگر بجهت تقدم ایشان در معرفت و رتبه و جواب آنست که این اطراف بجهت تقدم ایشان در وجود
 یا بجهت آنکه وجود ایشان انفی است پس ایمان آوردن بایشان اقوی است و تقدیم او
 بر من و ذلک منسکی صریح و رضی صریح درین باب بجهت پیچگی از فریقین موجودیت بر وجهی که
 تلخ صدر کند و عطش قلب بر دین حسن درین مقام سکوت و توقف است چنانکه نهیب حضرت آنست
 ضعیف اند و دیگر تعلقات و عقائد است اینک عهد میثاق ثبات است بکتاب و سنت کتاب کریمه
 قَدْ اِذَا اَحَدٌ رَاٰ بَآئِنًا مِنْ بَيْنِنَا اَوْ مِنْ ظُهُورِ طَائِفَتِهِمْ اَلَا يَهْتَمُّ بِالْاَيَةِ است و سنت حدیث
 مروی در صیاح است که بطول در مشکوٰۃ مذکور شده و معتزله آیت و حدیث هر دو را حل بر سفته
 مجازی کرده اند و این تحریف قرآن و حدیث است و خلاف ظاهر و اصل نماز تراویح در رمضان

سنت است اما بعد و سنت رکعات صبحت ز سیده و روایتی که درین باب آورده اند
 رواة آنهاست که درلس و مضطرب اند پس محبت را نشاید و ثابت از آن حضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم در رمضان و غیر رمضان یا زده رکعت است و در جواز است بلکه سی و چهل رکعت
 سخن نیست کلام در سنیت است که به ثبوت ز سیده و تمام این بحث در رساله الاعتقاد النجفی
 فی شرح الاعتقاد الصحیح در کتاب مسکات اختتام شرح بلوغ المرام بر وجه تفصیل نوشته ایم پس
 رجوع باید کرد و روح حادث است و حدوث او از دین اسلام معلوم با تصرّف است و درین
 گذشته اند صحابه و تابعین تا آنکه فرقه قاضی القیم در کتاب و سنت پیدا شد و در کرم کرده و قدیمی
 و اهل سنت متفق اند بر آنکه وی مخلوق است و محمد بن نصر مروزی و غیره بر آن اجماع نقل کرده اند
 و اختلاف است در مردن روح قوی گفته می میرد و گویا گفته می میرد و احادیث دلالت از
 بر او دل و کافر نعم علیه است در دنیا لقوله صلی الله علیه و آله و سلم الدنیا سجن المؤمن و جنة
 الکافر و اشعری گفته این نعمت نیست بلکه نعمت است و خلاف لفظی است زیرا که نعمت دنیا
 و نعمت اخروی است و عقل آله معرفت است و موجب دوی خداست و موجب ایمان بقدر است
 اذ ابو حنیفه و مؤید است قوله تعالی قَالَتْ رُسُلُهُمْ اَفِی اللّٰهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ
 وَ الْاَرْضِ وَ صَدِیْتُ كُلِّ عَمَلٍ لِّمَنْ دِیْنٌ لَّدُنْ عَلٰی فِطْرَةٍ اِلَّا سَلَامًا و این قائل است
 به منصور باقریدی و اشعری گفته واجب نیست لقوله تعالی ق مَا كُنَّا مُعَذِّبِیْهِ حَتّٰی
 تَبْعَثَ رَسُوْلًا و این رفته اند معتزله و محمد بن حق است بر لیل قوله تعالی ق مَا اَنْزَلَ عَلٰی
 الْمَلَائِكَةِ مِنْ اَمْرٍ لَّا يَكُوْنُ فِیْهِ اَمْرٌ و قوله تعالی ق مِنْ شَرِّ النَّفٰثٰتِ فِی الْعُقَدِ
 و قوله صلی الله علیه و آله و سلم اَلْعَبِيْثُ حَقٌّ و الا احمد و الشیخان و ابوداود و ابن ماجه
 صحیح ابی هریرة و در فرقه ناجیه اهل علم را اقوال است هر فرقه خود را ناجی و غیر خود را اناک می دانند
 حسن درین باب گفتار تفسیری است که فرقه ناجیه آنست که بر طریقه رسول و صحابه است
 صریح ما انما علی و انما علی بران اشارت می کند و هر کس او فی همت در دین وارد طریق شود

و باران او را نیک می شناسد زیرا که اقبال و افعال ایشان بنقل ثقات از ثقات ما رسیده
 تا آنکه کیفیت اکل و شرب و خواب و بیداری هم منقول گشته گویند که ایشان را بجهنم سزیده ایم
 و اهل بین فرق آن غرمانند که در حدیث خودی و الا سلام غریبا و سیف و کباب و فطولی
 للخریاء قبل من هم یا رسول الله قاله الدین یصلحون اذا فسد الناس و در روایت
 الدین یصلحون ما افسد الناس مشارالیه بوده اند و در حدیث آمده علم سه چیز است
 آیه محکم یا سنت قاضیه یا فیه عاده و هر چه جزا است زیادت است و ایه این دو
 ابن ماجه مراد آیه قرآن است و سنت حدیث و بفریضه فی الضمیر است و این ضبط و تعدید
 واجب الگفتاریه است از شارع و حرام است خلوه از کسی که این علم را می دانند بنا بر توقفین
 بران و ما سوای این هر سه فضل و زیادت است عنوری نیست و هر جهت ضلالت نیست
 علی الاطلاق چنانکه احادیث مستفیضه درین باب بران دلالت دارد و در سنت صحیح بر آنست که
 از تقسیم آن بچنان یافت و لکن اجماعی انکار نیست کرده و هر که قائل تقسیم است وی نیز می گوید که ترک
 بسنت ضعیف و قلیل مثل ایاد و اب خلا بر حجه سنت دارد و بهتر از احداث بدعت است اگر چه
 منه باشد مثل بنای رباط و مدرسه و از اتباع سنت نور پیدای شود و از بدعت غفلت می آید
 و چون احداث بدعت رافع نیست باشد اقامت بدعت قاصع بدعت بود و بدعت همان است که رفع
 سنت کند و هر چه رافع نیست بدعت نیست بلکه مباح الاصل است ما دایم که نص صحیح بر آنست
 و بدعت آن قائم نشود و این خدا بطل نفیس است که از اخبار و اخبار صحیح بر آورده شده و آنست که تقسیم
 تقسیم شاه ولی الدین است که در تفهیمات گفته بدعت سه قسم است یکی آنکه بر نهائش توان
 گرفت و آن چنان باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بران حجت فرموده بغیر بدعت مثل
 نماز و تزویج و این بدعت سه است و در اخبار اعدا است مباح است که بدعت محمود و بدعت مذموم
 این سهل و آسان است سوم آنست که در آن ترک سنون یا تحریف مشروع باشد و این ضلالت
 است و شک نیست که اکثر بدعات و بدعتهاست آخر زمان که از جنس حسنه اش می بیند از اقل

از این قسم غیبت است چنانکه بر متبع پوشیده نیست و اقتضای اولی الامر واجب است و کشیدن دست
 از طاعت او ممنوع و نکست غیبت و خروج بر سلطان منتهی عنه و قائل آن متبع و مخالف معصیان
 جماعت باشد و نیست اطاعت یا دشاه و حاکم در حصص خدا و رسول و منع حق از هیچ کس را
 نیز سد و اساک در فتنه سنت یا ضلالت است و لازم آن واجب و اگر در آن مبتلا شود وقت ندیم
 نفس کند و دین و ایمان را طاعت فتنه کند و بدست و نیز زبان بلکه هر دو را دارد و در میان آن
 وی تعالی حق است اگر بپندد آن خواب پریشان ندیده است و بر عالمی بیان کرده و وی
 قصدین بپندد نموده و تاویل را توایم حق است و خواب انبیاء و وحی بود و خواب سلم جزو
 از دست و هر کس گوید رویا چیزی نیست وی جاهل است و معروف است که آنحضرت ص فرمود خواب
 مومن کلام است که حق تعالی بنده را بدان کلام می کند و بعد از او مراد در دین و خصوصیت در قدر
 است و در آنچه اهل اجل بدل در آن مباحث می کنند منکر است و تسلیم روایات صحیح و آثار کیهنات
 از اول عدل روایت کرده اند و مندرج شده با آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شده و واجب است
 و کیف و علم در آن بدست و شیطان انسان را در وسوسه و در تشنگ و خطی آغاز و در صبر و حکم
 خدا و اخذ بامر و تنبی او و اخلاص عمل برای او و تعالی نصیحت مسلمین و تدرین عبادت خدا و امتثال
 کلمات و زنا و قول در دور و حصصیت و فقر و کبر و دیدن مردم بچشم حقارت و عیبی بکس و مجانبست متبع
 و تشاغل بقدرات قرآن و کتابت آثار و نظر در آن تواضع و استکانت و عمل بر آن حتی الامکان
 و اتباع سنن و حسن خلق و بذل معروف و کف اذی و ترک غیبت و نمید و سعایت و تفق
 باطل و مشارب واجب است و تحریم مکاسب و تجارت و مال طیب جلی و خطاست و کسب
 میشت بر وجه جلال برای نفس و عیال خود واجب است و ترک آن خلاف دین و دین مجانبست
 از کسب خدا و آثار مومن و روایات صحیح که با آنحضرت ص صحابه و تابعین و متبع ایشان و اولاد
 و پیغمبر مقتدی و تسک نیست و متعلق با خداست و تقیض شایسته بود و بدعت و کذب و خلاف
 است و می کنند منتی شود و ماورست بتو بقول تعالی قُلْ لَّيْسَ إِلَهِ إِلَّا اللَّهُ جَمِيعًا و در عبادت

صحیحین است انی لا استغفر الله و اتوب اليه اكثر من سبعين مرة و چون رسول خدا
 صلی الله علیه و آله و سلم که برگشت از غزاه و با ایشان مشغول بود و گفت که ای محمد
 اگر چه عالم دلی باشد و هرگز گویند که حضرت نمی کند وی گمراه و مخالفت کتاب و سنت و اجماعت
 بلکه شتغال ذره را از خیر و شر حساب ستانند و قدر را محبت اهل ذنوب گردانند شرک است و اگر
 قدر محبت می بود حق تعالی کند بین رسول و اهل قوم نوح و عاد و ثمود و مؤمنان و کفار عذاب نمی کرد
 و استقامت عتوبت از ذنب بروی تعالی عقاب واجب نیست بلکه فضل است و استقامت عتوبت از ذنب
 از کبیره و صغیره است با وجود اصرار بر کبیره و دیگر ذنوب از کبیره است از صغیره نیست و توبه صغیره
 مقبول غیر و دوست بکمال نفس حق الکی فی یقبل الله التوبه یعنی عیب دارد و توبه یعنی عیب
 الی غیره و قبول توبه صغیره را در مشیت الهی داشتن جمل محض است بلکه بر قائل وی خودی کفر و هر که
 می خواهد که نزد حق طاعت اسلام مسلم باشد بروی توبه گردان از جمله گناهان خود و بزرگترین صیبر
 از یک واجب است خواه تعلق با اعمال ظاهر و باشد با اخلاق باطنه و باید که نفس خود را در احوال و
 افعال و احوال و احوال از وقوع در ارتداد و مطلق احوال و موجب سوء خاتمه و احوال و خسران حال و
 آساست نگاه دارد و اگر بتقدیر الهی کاری لازمی صادر شود که موجب ردت و جمل احسان باشد
 فی احوال از انساب شود و عزم با کرم بر عدم اعاده کند تا سعادت حاصل او آید این است عقیده
 حقه که خلاصه کتاب و سنت و آثار سلف صلی الله علیه و آله و سلم است و چون باین اعتقاد پیروز شد باید باین نوبت
 گرد و طالب نجات را باید که تقوی و پرهیزکاری و ترسکاری که اساس جمل اعمال و ملاک جمل احوال
 و عیش گیر و دوزخ هر کاری که نصب العین دارد بران بنیادند و از ان اخترفند و زود آیات و الاء
 فضیلت تقوی زیاده بر یک نیم صد است و در جمل آیات از ان امر تقوی است و در خصال خیر هیچ شیئی
 اکثر از که و ان شاء الله تقوی نیست و در احادیث صحیحین نیز بسیار تفصیل خیر و تقوی وارد شده و گاهی تر
 مردم زود خدا می است که مشتق تر است و او تعالی محب و دلی و مزی و مزی و ناصر و حامی او است و محسن
 آب و خیر و محبت او را میا است و بهشت برای او و عود است و تقوی لباس خیر است و خیر از تقوی

و تقوی شرط و سبب ثبوت و دفع اعداء و امداد و مغفرت و رحمت و تکفیر سیئات و فتح برکات
و رفع درجات و موجب تفرقه در میان حق و باطل و خروج از مضائق و حصول رزق انبیا
گمان نباشد هست و هم موجب اعظام اجر و اصلاح عمل و صلاح حال و شکر ذوالکمال و مزید نعمت
و حق تعالی مونسان را امر کرده که در تقوی تعاون یکدیگر کنند و امر را می فرموده و تمام اولین و
آخرین بدان وصیت کرده شده اند پس اگر دعوی طلب صادق است و نجات آخرت و سلوک
بسیل حق پیش نهاد خاطر عاشق تقوی و دوا و فریفته آن باید بود و چون هیچ چیز از آن مانع نشود
گویند و انس بر خلاف آن جمع نمود شیطان دشمن قوی انسان است ایمنی از تسویلات و
جز بتوسل کتاب و سنت میسر نیست و نفس را ره خادم شیطان است هر طرف که آدمی خواهد میگذرد
و آدمی را بصورت تقوی دلالت کرده از معنی آن بیگانگی میسر از چنانکه حال اکثر عیان شد بعد از
آنکه کسی است که خود را از دم مکائد شیطان و نفس و اربابند و معنی تقوی را خوب بشناسد
استقامت با سانی دست بهم و معنی تقوی در لغت پیرمیزگاریست و در شریعت معنی خاص و عام
هر دو دارد اول حیانت و اجتناب از مضرات و آخرت است و این نقصان و زیادت
می پذیرد و ادای آن احترام کردن از شرک و انواع آنست که موجب تأمید در نار باشد و احکام
آن تذکره از چیزی است که عاقل سیر سالک الی الله و انقطاع ادا حق تعالی باشد و همین است مراد
در قول تعالی **قَالَ اللَّهُ سَوْفَ يُكَفِّرُهُمْ** و معنی آنست نفس است از آنچه بدان ستم حق عفویت شود
قول باشد یا فعل ترک باشد یا فعل و این در شرح مشهور است و نزدیک طلاق و عدم قرینه است
مراد باشد و درین اجتناب که با لازم و در صفا که گونه اختلاف است و حاصل نمی شود تقوی که
اجتناب از منکرات و منیات و اتیان معروفات و امورات و این منکرات و معروفات
بهر یک از اعضا تعلیق دارد مراد آنست که بنادینی چشم نکشاید و بنا شنیدنی گوش ننهد و ناگفتنی
نگوید و ناخوردنی نخورد و ناآشامیدنی نآشامد و نالایع گوید و نارد نارد و نپوشد
نپوشد و سجده نکردنی نکند و فرج را در حرام استعمال نماید و قس علی ذلک و تعظم مواضع منکرات

قلب است که فیما در وی تمام بدن فاسدی شود در اصلاح وی اهم اشیا است و اخلاص است در دنیا
و فساد وی با خلاق سیه است و صلاح او با خلاق حسنه هر دو قلیح را با مرصع که مقابل است
مبدل باید ساخت کفر یا ایمان و اتفاق را با خلاص و غضب را برضا و بغل را بحدود و حدت
طبع را بایست داشتغال بغیر یا پاشتغال بحق و علی هذا القیاس غرض که چون در هر کار تقوی
در قفسه رفت و رفت این منکرات مبدل بمعروفات شود و خصال مذمومه بصفتا محموده و
در انحال تقیه با اعمال حسنه و مقاصد بصلح تبدیل یابد و تحلیه بفضائل و تحلیه از زرائل صورت گیرد و
اشتغال بغیر از ک اندک رو کمی آرد در اشتغال بحق بجای آن نشیند تا که قلب با کلیه از
خیال غیر صافی گردد و مساوی حق از اول فراموش شود و بکلیه مائل آن عالینجا بگرد و در وقت
در یچه معرفت تحقیق بر دل وی بکشایند و آنچه بطریق علم معلوم کرده بود کشف شود و عیان نمایند
استدلال بر ایه است گردد و از علم معلوم رسد و آنچه در کتاب و سنت است مائل تر شود و
اعتقاد حقیقی بر وی در ترقی نهد و از بعثت و محدث داهی آن انحراف و زرد و تشکیک
بقرآن و حدیث در هر نیک و بد و آمد و شد کند و گوش بر سخن کسی که سرافراز قول و فعل رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم مخالفت داشته باشد نه نهد و بهمن حق متابعت گردد و ولو علی نوره شود
و ادیم ترا گنج مقصود نشان که اگر ما رسیدیم تو باری برسی و بی الله التوفیق و اخلاص
ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله و صحبه و من تبعهم باحسان

خاتمه الطبع نتیجه فکر شاعر ماهر ناظم ساحر مولوی حکیم حافظ سیاه عظم حسین
سلاطین تعالی

یگانگی خدای هستی آری نیستی ز دای را که دین و دانش بهم آینه است همه منت پر بر پرست
پاسگزاریم و گرامی رسول جهان افروز ظلمت سوز را که نیک و بد از هم جدا کرده است و حق بگویش
در هر لباس و دغا نشین بر دوش بهر گز ابریم و همایون گوهران آل اطارش را که بر جاگاه است

[illegible]

[illegible]

100-443887-100

1870
 1871
 1872
 1873
 1874
 1875
 1876
 1877
 1878
 1879
 1880
 1881
 1882
 1883
 1884
 1885
 1886
 1887
 1888
 1889
 1890
 1891
 1892
 1893
 1894
 1895
 1896
 1897
 1898
 1899
 1900

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

2945201
 CALL NO. { 2945201 ACC. NO. 2945201
 AUTHOR
 TITLE بغية الراشد في شرح العقائد

2945201 2945201 بغية الراشد في شرح العقائد			
THE BOOK I	Date	No.	Date



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.